



مرکز مطالعات اسلامی بینش
WWW.BINESH.CC



دختر درم

بررسی احادیث مربوط به زنان .. ایراد در کجاست؟

واحد ترجمه بینش

جمعی از نویسندگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دختری در مه
بررسی احادیث مربوط به زنان؛ ایراد در کجاست؟

تالیف: گروهی از نویسندگان

ترجمه: واحد ترجمه بینش

ویراست اول: تیر / سرطان ۱۴۰۳

www.Binesh.cc



مرکز مطالعات اسلامی بینش

«دختری در مه»

بررسی احادیث مربوط به زنان... ایراد در کجاست؟

نویسندگان:

دکتر امیره بنت علی صاعدی	دکتر اقبال بنت علی عنزی
سمیحه بنت عبدالله حمادی	جنت بنت ابراهیم شرمانی
دکتر شیخه بنت عبدالله مطوع	دکتر سندس بنت عادل عبید
دکتر نعمات بنت محمد جعفری	دکتر مها بنت منور مطیری
دکتر نوره بنت محمد عجمی	نوره بنت یحیی ذکیر
هناء بنت عبدالله مطوع	دکتر وفاء بنت راشد شبرمی

هند بنت عبداللّه مشرف

ویراستاری و بازنویسی:

نوره بنت یحیی ذکیر دکتر نوره بنت محمد عجمی

سخن ناشر

کسی که پیوسته به مسائل مطرح‌شده در عرصه‌های مختلف اجتماعی، دینی، اقتصادی و حقوقی می‌نگرد درمی‌یابد که مسائل مربوط به زنان در آنها با قدرت حضور دارد و از همین روی هم دین راستین ما در اعطای مقام و منزلتی که شایسته‌ی زن است و نیز بیان حقوق و جایگاه ویژه‌ی او در اسلام، پیشتاز بوده است، همچنین جایگاه داده‌شده به زن از آن زمان تا به امروز با هیچ مرتبه دیگری برابری نکرده است.

و چون که ما نیز با همان میزان توجه وارد میدان شده‌ایم، پس زنجیره‌ی متمایزی به نام (زنجیره‌ی زن) را تقدیم خوانندگان گرامی کرده‌ایم.

ما در این کتاب با همدیگر در وادی ادبی بی‌نظیری سیر می‌کنیم که به دست متخصصان زن در حوزه‌های مختلف شریعت ارائه شده است تا به مشهورترین احادیثی که برخی برای ایراد گرفتن از جایگاه زن در اسلام از آن سوءاستفاده می‌کنند پاسخ دهیم، چنانکه آنان گره ابهامات و ایراداتشان را یکی پس از دیگری باز می‌کنند و نقص و خللی که در فهم مراد آن احادیث است را با شیوه‌ای ظریف و روشمند توضیح می‌دهند. ما امروزه به حضور چنین کتابی در میان زنان مسلمان به ویژه تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی افتخار می‌کنیم.

مرکز دلائل

فهرست مطالب

سخن ناشر	۵
زن به صورت شیطان می آید!	۲۲
دست زدن برای زنان!	۳۴
از میان مردان، تعداد بسیاری به کمال رسیدند!	۴۶
ما از سوگواری بیش از سه روز جز برای شوهر نهی شده ایم!	۵۵
از دنده آفریده شد!	۷۵
آیا ملائکه، زن را نفرین می کنند؟	۸۹
زن، نماز را باطل می کند!	۹۸
پس از خودم فتنه ای به جا نگذاشته ام که...!	۱۰۹
پیامبر مرا در شش سالگی به ازدواج خود درآورد!	۱۱۸
چرا با دوشیزه ای ازدواج نکردی؟	۱۲۹
نقصان عقل و دین در زنان!	۱۴۱
بدشگونی (شومی) در سه چیز است!	۱۵۴

پیشگفتار

الحمد لله، والصلاة والسلام على رسول الله.

أما بعد.

در برنامه‌ی تلویزیونی الاثیر، یکی از خواهران، ما را از دل مشغولی اش درباره‌ی سؤال‌ی که در سالن سخنرانی، وی را غافلگیر و شوکه کرده بود مطلع ساخت؛ این سؤال در آن حد که سبب اعتراض او بدین شیوه شود و او را به جمع ما بکشاند تا در این زمینه مشاوره بخواهد شوکه‌آور و چالش‌برانگیز نبود.

برای بار دوم، خواهر دیگری که معلم بود با یک سؤال تکان دهنده از دختری در مقطع راهنمایی که بسیار باادب هم بود پیش ما آمد و با غم و اندوه بیان داشت: با این سن و سال به فلان حدیث، ابهام و اشکال گرفته است؟!

و برای بار سوم، توثیت یک دختر دبیرستانی ما را شوکه کرد.

در موقعیت دیگری، یکی از خواهران در دفتر ما را زد و اجازه خواست تا سؤال‌ی بپرسد که خودش قادر به پاسخگویی آن نبود. از او استقبال کردم، آنگاه روبه رویم نشست، به محض اینکه زبان به سخن گشود اشک از چشم‌هایش جاری شد. او در وسط سخنرانی در کمال معصومیت و صداقت از من یک سؤال چندقسمتی پرسیده بود اما به نظر می‌رسید که پاسخ شتابزده‌ی من او را قانع نکرده و علاوه بر آن، سرزنش دوستانش را به دنبال داشت که گفتند چطور این سؤال را می‌پرسی؟!

نمیتوانستم که به طور مفصل پاسخ دهم اما می‌توانستم جلوی دوستانش به او بگویم: کسی که سؤال نمی‌پرسد، نمی‌فهمد! گفتیم: آنها را رها کن، بدین ترتیب لبخند و اعتماد به نفس خود را بازیافت، سپس نزد من - در دفترم - آمد تا بحث را ادامه دهد اما دردی از این ایراد که در حالات چهره‌اش آشکار شده و ذهنش را آشفته کرده بود مرا نیز آشفته کرد.

و موارد دیگری نیز وجود دارد - در محدوده‌ی زندگی ما یا خارج از آن - که در قالب سؤالات و اشکالات برای ما پیش آمده و در برهه‌های متفاوتی، آنها را با همدیگر مطرح نمودیم.

بحث و گفتگوهای ما در یک گروه علمی با عنوان و شعار "سنتی" به سرپرستی استاد گرانقدرمان دکتر خالد بن منصور دریس صورت می‌گرفت. لذا خداوند به وی توفیق داد که به ما پیشنهاد کند اقدام به جمع‌آوری "احادیث مبهم و مشکل" نماییم و سپس از آنها رفع ابهام کنیم و نیز سوءبرداشت آنها را مطابق با مقصود گوینده‌اش در چارچوب فرمایشات وی تصحیح نماییم و همراه با آن به علت‌هایی بپردازیم که سبب این مشکل شده‌اند؛ مشکلی که سبب می‌شود احادیث از چارچوب آن خارج گردد و بعضی از نصوص دینی را در مقابل نصوصی دیگر قرار می‌دهد تا آنها را متناقض معرفی کند در حالی که اگر شخصی که این ابهام برایش ایجاد شده احادیث متشابه را به افعال محکم ارجاع بدهد مه غلیظ از جلوی چشمش کنار می‌رود و انوار هدایت بر او تابان شده و گستره‌ی درخشان از سر رحمت، گشایش و اکرام نسبت به این مخلوق لطیف هستی یعنی زن، به شکل پُرفروغی می‌درخشد.

پس از آن بود که خواهران متخصص در سنت - که به پالودن اذهان و افکار هم‌جنسان خود اهمیت می‌دهند - اعلام آمادگی کردند که با علم و تخصص خود درباره‌ی واقعیت بنویسند. پس نتیجه‌اش این کتابی شد که حروفش پیش از مرکب خودکار با مرکب دل و با گرمای مادرانه و دغدغه‌ی استادی دلسوز نوشته شد به امید اصلاح اندیشه و پاکسازی ذهن از آنچه خدا و رسولش نمی‌پسندند. البته اگر "ناآگاهی" یا "نبود مربی" نبود چنین ذهن‌هایی آشفته نمی‌شد و این مقالات نیز سعی در جبران این کمبود و آن فقدان دارند.

امیدی که در چشمان دخترانمان در دوران طلایی زندگی‌شان از پانزده تا پایان بیست سالگی می‌بینیم اشتیاق به سنت و مقابله با هر فرصت‌طلبی است که درباره‌ی چیزی که نمی‌داند سخن می‌گوید، البته وقتی که حجتی پُر نور همچون خورشید فروزان در دستان‌شان فراهم باشد و با زبان دخترانی از جنس خودشان که خلق و خو و محیط خویش را درک می‌کنند.

مدیریت و نوشتن این کتاب از سوی افراد زیر می‌باشد که عبارتند از:

مدیریت پروژه:

أفنان بین نافع نافع (عربستان)

خضرا بنت سالم بلوی (عربستان)

جنت بنت إبراهيم شرماني (يمن)

دلال بنت حمد عنزی (کویت)

اجرای پروژه:

۱. دکتر إقبال بنت علی عنزی (کویت)

۲. دکتر أمیره بنت علی صاعدی (عربستان)

۳. جنت بنت إبراهيم شرماني (يمن)

۴. سمیحه بنت عبدالله حمادی (يمن)

۵. دکتر سندس بنت عادل عبید (کویت)

۶. دکتر شیخه بنت عبدالله مطوع (کویت)

۷. دکتر مها بنت منور مطیری (کویت)

۸. دکتر نعمات بنت محمد جعفری (عربستان)

۹. دکتر نوره بنت محمد عجمی (کویت)

۱۰. نوره بنت یحیی ذکیر (عربستان)

۱۱. دکتر وفاء بنت راشد شبرمی (عربستان)

۱۲. هناء بنت عبدالله مطوع (کویت)

۱۳. هند بنت عبداللّه مشرف (عربستان)

البته ما ادعا نمی‌کنیم هر آنچه را که در سنت نبوی مشکل می‌باشد پوشش داده‌ایم و از شما خواهر خواننده‌ی گرامی تقاضا می‌کنیم که اگر خدا میسر نمود در چاپ‌های بعدی، هر آنچه نیاز به توضیح می‌بینید را به ما ارائه دهید و نظرات خود را در مورد مطالبی که در این کتاب مطالعه خواهید کرد از طریق ایمیل زیر در اختیار ما قرار دهید:

Alsona1432@gmail.com

خداوند ما و شما را در پاداش آن شریک گرداند!

خواهران شما در گروه سنتی (سنت من)

۱۴۴۰-۵-۲۶ هجری قمری

اگر حوا نبود!

دکتر أمیره بنت علی صاعدی^۱

در یک شب زمستانی، در حاشیه‌ی شهر آرامی که در آن غریب بودیم و به زودی به دیار وطن باز می‌گشتیم کنار پنجره‌ی خانه نشسته بودم و هر از چند گاهی به آن می‌نگریستم و منتظر بودم که شوهرم پس از شیفت طولانی‌اش از سر کار برگردد. در آن لحظه نگاهم به زوجی افتاد که در کنارهم آرام راه می‌رفتند، نمی‌دانستم زن و شوهر بودند یا نه، البته هر کس به اقتضای محیط خودش فکر می‌کند و خدا را شکر من در محیطی بزرگ شدم که هیچ زن و مردی در این شب تاریک قدم نمی‌زنند مگر اینکه زن و شوهر باشند اما انگار در اینجا همه‌ی گزینه‌ها احتمال داشت!

شرایط اینجا کاملاً متفاوت است با همه چیزهایی که در کشورم بدان عادت داشتم، همه چیز کاملاً به روی همه باز است بالغ باشند یا نه فرقی نداشت! هر کس هر کاری بخواهد انجام می‌دهد. کتابخانه‌ها ساخته شده اند تا تحصیل کرده‌ها و دانش‌آموزان از آن بهره می‌گیرند و سالن‌های مُد برای بانوان علاقمند به مُد هم موجود است و البته اماکن دیگری نیز هستند.

مردان و زنان کنار همدیگر هستند به گونه‌ای که در ابتدا مرا شگفت‌زده کرد؛ راننده‌ی زن، فروشنده‌ی زن، پیشخدمت کافه‌ی زن، کارگر ساختمانی زن و بدین ترتیب، هر چیزی برایم عجیب بود چون از وقتی به دنیا آمده‌ام هرگز چشمانم به دیدن آن عادت نکرده است.

البته این نوع زندگی اصلاً راحت نیست، یعنی اینکه یک مرد که - پدر، شوهر یا برادر باشد - در کنار زنی غریبه کار کند برای هر دو طرف راحت نیست، برای زن و شوهر راحت نیست که شوهر، تمام روز را با (زن) غریبه می‌گذراند و همچنین برای زنی که در کنار (مرد) غریبه کار می‌کند!

^۱. دانشیار گروه حدیث و علوم - دانشگاه أم قری / عربستان.

به یاد می‌آورم که این ایده - یعنی اینکه گذراندن مدت طولانی با مرد یا مردان غریبه رضایت‌بخش نیست - در جمعی که شامل بانوان استاد، پزشک و مهندس که از تمام اقشار جامعه بودند مورد توافق قرار گرفت به استثنای یک نفر که سخنانش را با لحنی معترضانه متوجه یکی از دوستان باوقار و درستکارم کرد:

● درست است که اوضاع مناسب نیست اما فراموش نمی‌کنم که یکی از آن خانم‌ها وقتی سر کار به این موضوع اشاره شد مردان را تبرئه کرد و گفت: "همه‌ی بدی‌ها از طرف زنان صورت می‌گیرد!"

من زحمت پرسش را از شما برمی‌دارم زیرا می‌دانم که درباره‌ی ریشه حماقت و نادانی آن مرد می‌پرسید که می‌گفت در سنت آمده است: (لولا حواء لم تخنْ أنثی زوجها) «اگر حوا نبود هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی‌کرد»، و اگر حیای به‌جامانده‌ای که از مادرم به ارث بردم نبود با او برخورد دیگری داشتم!

نگاه‌ها به سمت دوست بزرگوارمان چرخید و او صادقانه‌ترین لبخند را به روی آنها زد، سپس به او گفت: موافقید قبل از اینکه فنجان قهوه‌ات سرد شود آن را میل کنید؟ شاید اعصاب با آن آرام شود خانم دکتر - البته با محبت این را گفت - ابروهای خانم دکتر به حالت عادی خود برگشت و آب دهانش را قورت داد، سپس لبخند زد: شما هر بار با اخلاقت ما را شکست می‌دهید! آیا واقعاً آنچه که آن مرد گفت صحیح است؟

● مطمئن باش که به تو پاسخ خواهیم داد اما می‌ترسم که جلسه طولانی شود چون ما آمده‌ایم تا احوال همدیگر را جویا شویم نه اینکه من درباره‌ی حدیث سخنرانی کنم، نظرت چیست که در وقت مناسب با من تماس بگیری؟ می‌بینی که موضوع مطرح‌شده، زیباتر و راحت‌تر از آن چیزی است که تصور می‌کردی اما من دوست دارم که تو، تصویر را تا حد امکان واضح دریافت کنی.

نفر دیگری به ما پیوست: خوب، می‌توانید داستان را خلاصه‌وار به ما تفهیم کنید سپس با جزئیات برای او توضیح دهید؟ راستش اولین بار است که این حدیث را شنیدم و دلم گرفت! همیشه

شنیده‌ام که پیامبر فرموده‌اند: (رفقاً بالقواریر) «با شیشه‌ها (زنان) مهربان باشید» و (خیرکم خیرکم لأهله) «بهترین شما، بهترینتان برای همسرش است»، اما پس از این حدیثی که از ایشان شنیدم ذهنیتم به هم ریخت!

● خوشحال می‌شوم که شما حدیث دیگری را بیاورید تا به درک و فهمت کمک کند! حق با شماست! رسول خدا همواره معیار مردانگی مرد را میزان نیکی‌اش به زن قرار می‌دهد و خود ایشان سراسر جزئیات زندگی‌اش در خانه، لبریز از مهربانی و انصاف بود و زن را مظهر تمام زیبایی‌ها قلمداد می‌کرد.

خلاصه اینکه: حدیث یادشده صحیح است و در صحیحین^۲ روایت شده و إشکال در فهم آن است نه در اثباتش.

بله دقیقاً! بفرمایید که فهم صحیح چیست؟ احساس می‌کردم زن آنگونه که آن مرد می‌گفت اصل بلا و مصیبت نیست!

● ابتدا بیا دقیق‌تر به این حدیث بپردازیم: حوا چگونه به آدم خیانت کرد؟ و با کدام یک از مردان رابطه برقرار کرد در حالی که غیر از آدم، مرد دیگری نبود؟ این در صورتی است که خیانت به آن معنایی که در ابتدا به ذهن می‌رسد و همان عمل فحشا است تفسیر گردد.

بنابراین معنای خیانت در حدیث چیست؟ خیانت در اصل، معانی متعددی دارد از جمله: یکی بی‌وفایی و مخالفت با حق و در معانی دیگر نیز به کار رفته است مانند دروغ گفتن، ترک نصیحت، معصیت و سرپیچی، برملا کردن راز و موارد دیگر.

شما دارید موضوع را پیچیده می‌کنید!

^۲. به روایت بخاری (۳۱۵۲) و مسلم (۱۴۷۰).

● عذر می‌خواهم، خوب به اصل موضوع خودمان برمی‌گردیم؛ مردی که با حدیث یادشده، شما را مات و مبهوت کرد منظورش از خیانت، معنایی بود که در نگاه اول به ذهن می‌رسد! صحیح است؟

= حسبی الله ونعم الوکیل، بله صحیح است!

● این معنی قابل قبول نیست و اصلاً منطقی نیست! زیرا مردی جز آدم نبود که حواء با او به آدم خیانت کند، افزون بر آن هم خیانت در بستر هرگز برای هیچ یک از همسران پیامبران اتفاق نیفتاده است! و هرگاه واژه‌ی خیانت برای همسر یکی از پیامبران مانند زن نوح و لوط ذکر شده است منظور از خیانتشان اینست که آنان بر دینی غیر از دین شوهران خود بوده‌اند زیرا خداوند هرگز زن بدکاره را برای هیچ یک از پیامبرانش برنگزیده است.

= فعلاً خوشایند و عالی است اما یک سؤال به دنبال دارد: معنای موردنظر چیست؟

● معانی بسیاری درباره‌ی این حدیث که از طرف علما بیان شده وجود دارد اما من بسیار شما را معطل کردم و می‌ترسم که خیلی طول بکشد.

صاحب خانه در گفتگو مداخله کرد: صادقانه بگویم این حدیث مرا هیجان‌زده کرد و گرنه عادت دارم که سریعاً خسته شوم و از آنجایی که خانم شهید با بیان موارد یادشده، همه‌ی ما را به شک انداخت، پس اگر اجازه بدهید اکنون توضیحات شما را از طرف همه‌ی ما کامل کنم و اگر چیزهای بیشتری برای گفتن به او دارید زمانی که با شما تماس گرفت به او بگویید. بله! خوب معانی احتمالی چیست عزیزم؟

● برخی از آنان در مورد منظور حدیث گفته‌اند: حوا، خوردن از درخت را برای آدم زینت داد چنانکه این را بسیاری از علما از جمله ابن حجر فرموده‌اند زیرا هنگامی که او خوردن از درخت را برای آدم نیک جلوه داد خیانت به حساب آمد.

آنان به احادیث ضعیف و اسرائیلیات (روایت‌های اهل کتاب) استناد کرده‌اند اما هیچ دلیلی بر این امر در قرآن و سنت وجود ندارد بلکه معنای ظاهری قرآن دلالت بر این دارد که آدم و حوا با هم از آن درخت خوردند نه اینکه حوا در این امر از آدم پیشی گرفته باشد و یا اینکه او بوده

که خوردن از آن درخت را برای آدم تزیین کرده بلکه این امر با فریبکاری شیطان و آراستن و وسوسه کردن آن کار برای هر دوی آنها اتفاق افتاد چنان که خداوند متعال می‌فرماید: {وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹) فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَائِهِمَا وَقَالَ مَا مَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱) فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ ﴿۱۹﴾ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَائِهِمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ﴿۲۰﴾ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۲۲﴾} (اعراف: ۱۹ - ۲۲) «ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید بگردید و از نعمت‌های آن بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید و از آن نخورید که اگر چنین کنید از زمره‌ی ستمکاران خواهید شد (۱۹) سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا برایشان آنچه را از شرمگاهایشان که از دیدشان پوشیده بود آشکار گرداند و ابلیس به آدم و حوا گفت: پروردگارتان شما را از خوردن این درخت نهی کرده است جز برای اینکه مبدا دو فرشته گردید یا از جاودانگان شوید (۲۰) و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم (۲۱) پس آن دو را آرام آرام با مکر و فریب بسوی نافرمانی و خوردن از آن درخت کشید، هنگامی که از آن درخت چشیدند عورت‌هایشان بر آنها آشکار شد و شروع به چسپانیدن برگ‌های درختان بهشت بر خود کردند و پروردگارشان به آنان ندا درداد که مگر شما را از این درخت نهی نکرده بودم و به شما نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست (۲۲)».

معنای دیگری نیز وجود دارد که برای آن ذکر کرده‌اند چنانکه گفته‌اند مقصود از خیانت حوا به آدم این است که در مورد درخت، او را نصیحت نکرد نه چیز دیگری. این قول را جمعی از علما از جمله ابن جوزی فرموده‌اند.

شاهد، سخن ما را قطع کرد و گفت: این تعبیر به فطرت، عقل و منطق نزدیکتر است و ما را عامل همیشگی بدبختی و مشکلات قلمداد نمی‌کند!

● من نیز با تو موافقم، شاید این قول از نظر من هم قویترین باشد - والله أعلم - زیرا یک مرد در زندگیش با مصیبت‌های زیادی روبه‌رو می‌شود و اگر همسری عاقل و وفادار داشته باشد بدین سان برای او نصیحت‌گر خوبی خواهد بود چون تاثیر زیادی بر مرد دارد که تاثیر هیچ کس دیگری

نمی‌تواند به پای او برسد زیرا او نزدیکترین فرد به شوهرش است و بیش از همه، او را می‌فهمد. چرا که اگر زن پرهیزگار و خداترسی باشد عزم مرد را برای انجام کارهای نیک تقویت می‌کند و او را از مکان‌های بد و فتنه‌انگیز دور نگه می‌دارد همانطور که در اثر آمده است همسر یکی از سلف صالح وقتی شوهرش برای کار بیرون می‌رفت به او می‌گفت: (اتق الله ولا تطعنا من حرام، فإنا نصبر على الجوع ولا نصبر على النار) «از خدا بترس و غذای حرام به ما نده، چرا که ما بر گرسنگی صبر می‌کنیم اما بر آتش جهنم صبر نداریم».

اینها سخنان علماست که بطور خلاصه خدمتتان عرض کردم با اینکه اطمینان دارم که شما (بانوان) بیش از آنکه به معنای اصلی و موردنظر توجه کنید به رد معنایی توجه می‌ورزید که به ذهنتان خطور می‌کند که می‌گوید حدیث یادشده، زن را متهم می‌کند!

= صادقانه بگویم، همینطور است، به خدا این چیزی بود که به ذهنم خطور کرد و مرا پریشان خاطر نمود!

● خداوند متعال عادل است و به کسی ظلم نمی‌کند و هیچ کس هم بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. این دو حقیقت را در برابر هر مشکلی که برایت اتفاق می‌افتد در ذهنت داشته باش.

این حدیث مبتنی بر اندیشه‌ای است که علمای پیش از ما نیز آنرا مشکل دانسته‌اند چنانکه موضوع منحصر به ما نیست و ابن جوزی در کتابش "مشکل الصحیحین" به آن اشاره کرده است. البته با تفکر در این حدیث و خواندن توضیحات آن می‌توان نتیجه گرفت که بر دو امر تاکید کرده است:

اول: اینکه نافرمانی حوا و خوردن او از درخت و آراستن آن برای آدم - در صورت اثبات - تقدیری الهی است، پس او بخاطر آن سرزنش نمی‌گردد و نیز ایراد به او گرفته نمی‌شود، چنان که در حدیث از ابو هریره روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: (احتج آدم وموسی، فقال موسی: یا آدم! أنت أبونا خیتنا وأخرجتنا من الجنة، فقال له آدم: أنت موسی اصطفاک الله بكلامه، وخط لك بیده، أتلومنی علی أمر قدره الله علیّ قبل أن یخلقنی بأربعین سنة) «آدم و موسی برای

یکدیگر دلیل و حجت آوردند، موسی به او گفت: ای آدم! تو پدر ما هستی، تو بودی که ما را دچار زیان کردی و ما را از بهشت بیرون راندی. آدم به او گفت: ای موسی! خداوند در بین همه پیامبران تنها تو را مورد خطاب مستقیم خود قرار داده و با دست خودش الواح و تورات را برای تو نوشته است، آیا مرا بخاطر کاری سرزنش می‌کنی که الله متعال آن را چهل سال پیش از آفرینش من برایم مقدر نموده است؟».

و پیامبر فرمود: (فَحِجَّ آدَمَ مُوسَى، فَحِجَّ آدَمَ مُوسَى) «و اینگونه آدم با دلیل و حجت بر موسی غلبه یافت و اینگونه آدم با دلیل و حجت بر موسی غلبه یافت».^۳

امام نووی در تفسیر این حدیث می‌گوید: (ومعنى كلام آدم أنك يا موسى تعلم أن هذا كُتِبَ عليَّ قبل أن أُخْلَقَ، وَقُدِّرَ عليَّ، فلا بد من وقوعه، ولو حرصت أنا والخلائق أجمعون على رد مثقال ذرة منه لم نقدر، فلم تلومنى على ذلك؟ ولأن اللوم على الذنب شرعى لا عقلى، وإذ تاب الله تعالى على آدم، غفر له، زال عنه اللوم فمن لومه كان محجوجاً بالشرع) «معنای سخنان آدم این است که تو ای موسی بدان که این امر پیش از خلقت برای من نوشته شده و برایم مقدر شده بود، پس باید چنین می‌شد و اگر من و همه‌ی مخلوقات خواستار تغییر مثقال ذره‌ای از آن بودیم نمی‌توانستیم پس چرا بخاطر آن مرا سرزنش می‌کنی؟ برای اینکه سرزنش برای گناه، شرعی است نه منطقی و چون که خداوند متعال توبه آدم را پذیرفت، او را بخشید و سرزنش از او برداشته شد، پس هر کس او را نکوهش کند محکوم به شرع می‌شود».

این امر در مورد مادرمان حوا نیز صدق می‌کند زیرا اگر خداوند متعال گناه و اشتباه را برای حوا نوشته است پس توبه کرده و خداوند او را بخشیده است.

دوم: اینکه اصطلاح خیانت که مخالفان و معترضان آن را مبهم دانسته‌اند و از توصیف زن به آن نفرت دارند چه بسا بر سر زبان عامه‌ی مردم و در میان زنان، بسیار بکار گرفته شود چنانکه

^۳. به روایت مسلم (۲۶۵۲).

ممکن است یک زن به دوستش بگوید: "ای خائن" و منظور از آن معنای اصطلاحی زنا نباشد بلکه مقصود از آن معنای متعددی باشد از جمله: کتمان چیزی یا انجام کاری به غیر از آن باشد و در اینجا درک معنای خیانت مطابق با ادله‌ی شرعی و به نحوی که با معنای ظاهری آن مغایرت نداشته باشد اولویت دارد.

امیدوارم که ابهام و مشکل حدیث نزد شما رفع و حل شده باشد هرچند که کاملاً می‌دانم مخالفت شما با خود حدیث نیست بلکه چون به گونه‌ای است که هر از گاهی گفته می‌شود، آن هم به شکلی که مخالف با منظور و هدف اصلی حدیث است.

در فاصله‌ای دورتر از ما، یکی از آنها تمام مدت ساکت نشسته بود اما در پایان بحث مفصل‌مان با نظرش ما را شگفت زده کرد چنانکه گفت: متشکرم، اولین باری است که در یک جلسه‌ی قهوه به درس گوش می‌دهم.

● منظورت چه بود عزیزم؟ اگر اصرار شما نبود تفصیل نمی‌دادم. از همگی شما عذر می‌خواهم!
= دعوایی نداریم بلکه خوشحالیم و به شکل صحیح به ما تفهیم کردید. گذر زمان همیشه به من اثبات کرده که مشکل در ناآگاهی ما از شریعت و زبان عربی است. به خدا سوگند راست گفت! زیرا هر کس که بیاید و شبهه بیفکند ما نیز بلافاصله به شک می‌افتیم! در حالی که اگر ما فقط کمی تفکر می‌کردیم هیچ گاه به اندازه‌ی یک تار مو نمی‌لرزیدیم.

● سخنان شما صحیح است، بنابراین همیشه کار درست اینست که از اهل علم سؤال پرسید، یک مسئله‌ی دینی را از علمای دین پرسید و یک موضوع پزشکی را از پزشکان سؤال کرد و به همین منوال.

اگر از یک مهندس برق در مورد مقاومت مناسب بتن ساختمانی سؤال بپرسم در اینجا من ابتدا مقصوم بخاطر آنچه از او پرسیدم و اگر او نیز جوابم را بدهد اشتباه خواهد کرد! میزبان از دور به ما اشاره کرد که: بفرمایید شام، سپس جمع برخاستند.

به خانه برگشتم و در کنار بچه‌هایم نشستم تا که وقت خوابشان رسید و آرام خوابیدند، با گام‌های آهسته همراه با کتابی که دوست داشتم بخشی از آن را پیش از آمدن روز جدید و مشغولیتش بخوانم به طرف قهوه‌جوش رفتم تا برای خودم یک فنجان قهوه درست کنم. به محض اینکه کتاب زیبایم را ورق زدم موبایلم زنگ خورد! موبایلم عادت نداشت مرا در این وقت غروب آشفته خاطر کند، خیر است این شاء الله، چه کسی می‌تواند باشد؟

موبایلم را بلند کردم و به صفحه‌ی آن نگاه کردم و لبخند بر لبانم جاری شد و در حالی که با خودم صحبت می‌کردم سرم را تکان دادم و گفتم: مطمئن بودم که شاهد سؤالاتی دارد که هنوز جوابشان را نگرفته است زیرا چشمانش حامل یک سؤال دوردست بود!

● اوه سلام، وقت به خیر شهد!

= با لحنی شرمگین گفت: سلام، وقت شما هم به خیر! ببخشید، امیدوارم که مزاحم نشده باشم؟

● دوست‌داشتنی‌ترین مزاحم هستی، بسم الله بفرما. در خدمتم.

اول: ببخشید که فوراً از هم‌خدا حافظی کردیم سپس با شما تماس گرفتم اما حقیقت این است که من از دختران حاضر در جلسه خجالت می‌کشیدم به همین دلیل با خودم گفتم بیش از این در حضور آنها از شما سؤال نپرسم.

● این را احساس کردم. از تماس شما بسیار خوشحالم، هنوز چه ابهامی در ذهنت باقی مانده است؟

= ببینید شما معنای خیانت را توضیح دادید و خدا را شکر که ما را از شک و بدگمانی نجات دادید ولی من هنوز مشکلی دارم!

● آن چیست؟

= (لولا حواء لم تُخن أنثی زوجها: اگر حوا نبود هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی‌کرد) اگر حوا نبود به چه معناست؟ یعنی او سبب خیانت است؟ حتی اگر بگوییم خیانت به معنای ترک نمودن نصیحت است نمی‌دانم این چه ربطی به مادرمان حوا دارد؟

● آه، ظاهراً من به بیان معنای خیانت پرداختم اما ببخشید که فراموش کردم معنای حدیث را بطور کامل توضیح دهم!

بگذار برای تو مثالی بزنم تا براحتی برایت روشن شود:

آیا در توجه به چیدمان منزل و مواظبت از بوی خوش بخور بصورت خاص شبیه مادرت هستی؟
= بله، خیلی!

● درود بر تو! این وراثت (ژنتیک) نامیده می‌شود، یعنی صفات و ویژگی‌هایی که از مادرت کسب کرده‌ای؛ یا بصورت ژنتیکی به ارث برده‌ای و یا اینکه بخاطر تکرار زیاد این کارها در مقابل چشمانت آنها را یاد گرفته‌ای، صحیح است؟
= درست است!

● همین هم معنا و مفهوم حدیث است.

= چطور وراثت دخیل بوده است؟ لطفا!

● حوا مادر ماست، از همین روی برخی از خصوصیات و صفات او را به ارث می‌بریم که در بعضی از ما کمتر و در برخی هم بیشتر است، پس اگر او ترک نصیحت کرد و یا از دستور سرپیچی کرد این نیز به دخترانش - ما - منتقل می‌شود، البته این موضوع اجباری نیست بلکه به این معناست که برخی از ما برای اصلاح این صفاتی که باقی ماندنشان نیازمند تلاش زیادی نیست می‌کوشیم اما مقابله با آنها مانند همه‌ی چیزهای زیبا نیازمند فداکاری است و برای اینکه دلت آرام شود. همچنین این موضوع درباره‌ی مردان نیز اینگونه است زیرا در حدیث آمده است: (جحد آدم فجحده ذریته، ونسی آدم فنسیت ذریته)^۴ «آدم انکار کرد پس فرزندان او نیز انکار کردند و آدم فراموش کرد پس فرزندان او نیز فراموش کردند»، لذا اصل (پدرمان آدم) چون فراموش کرد فرزندان او نیز پس از او فراموش کردند، و به همین ترتیب.

^۴. به روایت ترمذی (۳۰۷۶).

من حدس می‌زنم که شما با چشمان خود دیده‌اید که نصوص شریعت از یک جنس یا گونه
جانبداری نمی‌کند بلکه هر جنس را به گونه‌ای مورد خطاب قرار می‌دهد که با طبیعت و فطرت
و خلق‌و‌خوهای آن سرشته شده سازگار باشد.

= می‌دانید وقتی که با شما تماس گرفتم بسیار عصبانی بودم ولی الآن آرام و خونسردم. از همان
ابتدا دلم به من می‌گفت: غیرممکن است که پیامبر بر ضد ما زنان چیزی بگوید.

● دلت آرام باشد، خداوند متعال صدای آن را زنده نگه دارد.

= بسیار از شما متشکرم! خداوند به شما پاداش دهد.

● همچنین عزیزم، شب خوبی داشته باشی.

گزیده:

ایده‌آل‌گرایی:

عبارتست از حرکت در (جهت مخالف) با ماهیت روح و روان انسان!

زن به صورت شیطان می آید!

هند بنت عبداللّه مشرف^۵

شبی ن خوابیدم و در طبیعتی که در جامه‌ی زیبایی خفته بود به تفکر پرداختم؛ طبیعتی که نظام‌مندی و عناصر آن مبهوت‌کننده بود، خلقت دقیق مرا متحیر می‌نمود و روحم از نسیم‌های آرامش‌بخش آن، جان دوباره می‌گرفت، از همه‌ی دردها و کشمکش‌های دنیا گریختم و اندکی سکون و آرامش را در صفحه آسمان احساس کردم. به این می‌اندیشیدم که آسمان چگونه می‌تواند حامل روشنایی و خاموشی و هیاهو و خواب برای جهان باشد؟!

گستره‌ی افقی که خورشید صبح‌هنگام در آن طلوع می‌کند و آنگاه همه چیز متولد می‌شود و گل زندگی شکوفا می‌گردد در شامگاهان لباسی تیره می‌پوشد و از روشنایی آن فقط ستاره‌های پراکنده‌ای باقی می‌ماند که با شرم چشمک می‌زنند.

آیا ممکن است که شباهت ظاهری دربردارنده‌ی اختلاف زیادی باشد؟ و اینکه انطباق و یکپارچگی به اندازه‌ی اختلاف باشد؟!

همین باران هنگامی که می‌بارد زمین را می‌شوید و سیراب می‌کند اما نتایج مختلفی به دنبال دارد چنانکه گاهی گل می‌رویاند و گاهی نیز حنظل (هندوانه‌ای تلخ) می‌رویاند. و هر از گاهی نیز طغیان می‌کند تا جایی که خانه‌ها و زندگی بخاطر آن مختل می‌شود و در یک مکان، گیاهان گوناگونی می‌رویند که در اسم، رنگ و مزه با هم متفاوتند.

هر نقطه در روی زمین با ویژگی‌ها، محیط و عناصری که دارد همانند دنیایی منحصر به فرد به نظر می‌رسد، چنانکه وقتی به بیابان در گرمای نیم‌روز و وسعت شن‌هایش نگاه می‌کنی به‌طور طبیعی درمی‌یابی اسطوخودوسی^۶ که با وجود شرایط سخت، انتخاب کرده که اطراف خودش را

^۵. پژوهشگر و دکترای سنت و علوم - دانشگاه اسلامی محمد بن سعود - عربستان.

^۶. یکی از گونه‌های گیاهی که با بوی معطرش متمایز است.

خوشبو کند ممکن است در شرایط خوب و لطیف پژمرده شود و آن شتری که در جستجوی مراتع، مسافتی پهناور را می‌پیماید اگر در علفزارهای سرسبز قرار بگیرد بیمار شود و حتی بمیرد. یا خدا، این جهان چقدر شگفت‌انگیز است! شگفتی‌ام مرا به این تاملات واداشت آن هم برای طرح یک إشکال بزرگ!

اگر جهان مجموعه‌ای از عناصری است که از نظر تعادل و تاثیرپذیری از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند به طوری که نمی‌توان آنها را جدای از بقیه قضاوت کرد و "اشیاء" به طور ملموس در حال تغییر هستند و قضاوت ما درباره‌ی آنها با تغییر سایر عوامل تاثیرگذار همچون سن، محیط یا دانش بیشتر تغییر می‌کند، پس چگونه می‌توانیم حقایقی را به صورت ناقص و یا انتزاعی ببینیم؟ و چگونه چنین نگرشی را همچون معیاری اصیل می‌پذیریم؟

این امر در عالم معانی نشان می‌دهد ادبیات که یکی از انواع هنر و بیانگر روح و روان آدمی است متاثر از محیط و شرایط است. مثلاً شاعر جاهلی پیش از اسلام عادت داشت که با گریه بر خرابه‌ها اشعارش را آغاز کند، ما عرب‌ها نیز این را درک می‌کنیم اما آیا یک مستشرق غربی می‌تواند ژرفای اندیشه و خاطراتی که نماد آن عصر است را درک کند؟ آیا معقول است که علمش او را به دلیل اینکه امرؤالقیس خوشگذرانی‌های دوران جوانی خود و اشک‌های غم‌انگیزش را بیان کرده بکشاند؟ آیا می‌تواند از محیط و چارچوب فرهنگی و شناختی خود فراتر رود تا دریابد که رنج و زحمت زندگی چادرنشینی که عرب بر دوش می‌کشد بخشی از همزیستی او با محیط اطرافش است و آواز خواندنش درباره‌ی شکوه و افتخارات قبیله‌اش نیز بخشی از ابراز هویت و بالیدن او به اصیل‌زادگی و نیک‌نژادی‌اش است؟

حقیقت اینست که با وجود اشتراکات انسانی بسیار اما تنها با دانستن تصویر کلی نمی‌توان درک درستی را به دست آورد بلکه مستلزم آگاهی عمیق از جزئیاتی است که کل صحنه را احاطه کرده است، منظور من از آن چیست؟ منظورم اینست که آگاهی از بستر معرفتی و فرهنگی که حقایق در آن وجود دارد برای فهم درست یا نزدیک به درست، ضروری می‌باشد چنانکه نتیجه‌ی تفکیک حقایق از بستر آنها، درکی ناقص و تحریف‌شده است.

جمع‌بندی در مورد لزوم درک اسلوب موضوعی که می‌خواستیم درباره‌ی آن نظر بدهیم یا فهم درستی از آن داشته باشیم به ذهنم خطور کرد برای زمانی که در یک مهمانی بزرگ هستیم. منظورم سالنی بزرگ است وگرنه ما در جشنی نبودیم و در آن روز یکی از بانوان استاد که ارتباط چشمگیری با زنان، اندیشه و مسائل مربوط به آنها داشت به دیدارمان آمد و البته من هم نشست‌هایی خصوصی با ایشان داشتم. او از جمله افرادی است که دروازه‌ی علوم دنیوی - از آنجا که تخصص وی، یک مهندسی دقیق بود - و نیز علوم شرعی به رویش گشوده شده است، پس به یاری خداوند توانسته عقاید خود را به‌گونه‌ای ملموس که چشمان ما با آن بدرخشد به اثبات برساند؛ مایی که تشنه‌ی نمونه‌هایی هستیم برای هر چیزی که به لحاظ نظری قادر به درک آن نمی‌باشیم.

نمی‌دانم چرا به ذکر بیوگرافی ایشان پرداختم اما این را در حین سؤال پرسیدن یکی از خانم‌های حاضر در سالن از این استاد به یاد آوردم زیرا او با اعتماد به نفسی بالا و چالشی پرهیاهو - البته او چیزی از استاد نمی‌دانست جز اینکه این بار به دیدن ما آمد - از استاد سؤال می‌پرسید به امید اینکه وی را در جلوی جمع در تنگنا بگذارد و شرمنده کند. این امر از زمانی آشکار شد که او دختر مراقب را که در کنارش ایستاده بود صدا زد و میکروفون را از دستش گرفت و ایرادش را بدون سلام یا مقدمه‌ای مطرح کرد آن هم پس از اینکه به سه دوست خود که در راست و چپ او نشسته بودند تلخندی زد. من می‌توانستم این صحنه را ببینم چون که مستقیماً پشت صندلی او نشسته بودم! صادقانه بگویم که سؤال او فتنه‌انگیز، بی‌ادبانه و خالی از هر گونه از بکار بردن واژه خانم استاد بود و اگر سؤال‌شونده، کسی بجز این استاد بود بسیار در تنگنا قرار می‌گرفت! نه بخاطر سختی جواب بلکه چون جواب، نیازمند علم و سرعت زیاد در پاسخگویی و ملزم کردن سؤال‌کننده در حضور همه حاضران بود! و این از آن چیزهایی بود که کسی بجز آن خانم استاد که سخنرانی می‌کرد به‌خوبی از پس آن بر نمی‌آمد.

آنگاه پاسخ خود را با احترام به دختر پرسشگر آغاز کرد و سپس با مثالی عینی، احترام به او را ادامه داد و همه با او در این زمینه موافق شدند از جمله همان دوستان که سؤال پرسید!

سعی خواهیم کرد پرسش آن دختر و پاسخ استاد به او را خلاصه کنیم زیرا در آن هنگام آرزو می‌کردم که ای کاش تمام زنان جامعه‌ام در سخنرانی ایشان حضور می‌یافتند و دوشت داشتیم پاسخ صریح و مناسب استاد به آنها می‌رسید.

استاد به حدیث جابر بن عبدالله پرداخت که رسول خدا زنی را دید، سپس نزد همسرش زینب آمد در حالی که او پوست دباغی می‌کرد و نیازش را برآورده نمود (با وی همبستر شد)، سپس نزد اصحابش آمد و فرمود: (إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبَلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبَرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ، فَإِذَا أَبْصَرَ أَحَدَكُمْ امْرَأَةً فَمِنْ أُمَّةٍ أَهْلَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُرَدُّ مَا فِي نَفْسِهِ) «زن مانند شیطان می‌آید و مانند شیطان می‌رود (یعنی مثل شیطان انسان را به وسوسه می‌اندازد) پس هرگاه یکی از شما، زنی را دید و وسوسه شد نزد همسرش برود و با او همبستر گردد زیرا این کار وسوسه‌اش را برطرف می‌نماید».^۷

در اینجا جنبه‌ی مشکل‌ساز در این عبارت است: (إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبَلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ، وَتُدْبَرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ) «زن مانند شیطان می‌آید و مانند شیطان می‌رود».

مفهوم سؤال دوستان اینست که زنان تا کی تحقیر می‌گردند و شیطان‌گونه خوانده می‌شوند؟ در بحبوحه این سؤال سخت، پاسخ سریعی آمد و در سالن بزرگ طنین‌انداز شد: دختران، سؤالی که پیش می‌آید اینست که آیا حدیث واقعاً بر این معنا دلالت دارد؟

آیا حامل معنای شیطان‌پنداری (ذاتی) زن است؟!

بیاید، سؤال را بیشتر بشکافیم:

آیا در متون شرعی آمده که اصطلاح شیطان برای کسانی که مانند ابلیس و فرزندانش شیطان نیستند بکار رفته باشد؟

و آیا در قرآن و سنت ذکر شده که برای مردان نیز استفاده شده باشد؟

^۷. به روایت مسلم (۱۴۰۳).

او سخنان خود را به عنوان مبنایی برای برخورد با سایر چالش‌های زندگی برای ما قرار داد و گفت: دختران! پرداختن به این نوع مشکلات با این سؤالات اساسی، به إذن خداوند کلیدهای حل هر نوع مشکلی را که برای شما پیش می‌آید در اختیار شما می‌گذارد!

اول: حدیث از نظر اسناد، صحیح است و در صحیح مسلم و دیگران نیز آمده است و از جهت صحت و اعتبار ایرادی ندارد، بنابراین در تصدیق و اثبات آن بحثی نیست!

به مرحله بعد می‌رویم: مادامی که حدیث صحیح است پس منشأ ابهام در فهم است، آیا منظور از شیطان واقعاً شیطان است؟ یا که این اصطلاح برای غیر شیاطین اعم از مردان و زنان نیز بکار رفته است؟

علما می‌گویند: در اینجا منظور از تمثیل، توصیف ذات زن به شیطان نمی‌باشد، یعنی زن شیطان نیست!

بلکه منظور از آن: شباهت در تاثیر و صفتی است که شخص بدان متصف می‌شود که خصلت‌های شبیه شیطان مانند فتنه‌انگیزی، فریبندگی و وسوسه را دارد.

آیا در این، ملامت و سرزنشی وجود دارد؟ هرگز. چنانکه ما شاعری را می‌بینیم که وقتی در توصیف احساس خود نسبت به معشوقش که او را ترک کرده و دور گشته است مبالغه می‌کند و در حالی بیرون می‌رود که قصد کرده دیگر برنگردد، سپس در کمال تعجب مشاهده می‌کند که محبوبش او را دنبال می‌کند، اینجاست که شاعر می‌گوید:

نَسِيتُ مَا بِي هَزَّتْنِي فُجَاءَتْهَا * وَفَجَّرَتْ مِنْ حَنَانِي كُلَّ مَا كَمَّنَا

وَقَلْتُ يَا فَتْنَتِي مَا تَفْعَلِينَ هُنَا * الْبَرْدُ يُؤْذِيكَ عَوْدِي! لَنْ أَعُودَ أَنَا

«اندوهی که در وجودم بود را فراموش کردم و یکباره دیدنش مرا تکان داد و تمام مهر و محبتی که در وجودم پنهان کرده بودم فوراً کرد.

و گفتم ای افسونگر من، اینجا چه می کنی؟ سرما تو را می آزد پس برگرد زیرا من برنخواهم گشت!»!

می بینیم که بخاطر تاثیر بیش از حد محبوبش بر او، وی را به عنوان "افسونگر و فتنه" خطاب کرد!

و با این مفهوم - یعنی قدرت تاثیرگذاری بر مرد، توانایی اغواگری و دلبستگی عاطفی - سخنان اهل علم هم راستا شده است.

امام قرطبی گفته است: (قوله: إن المرأة تُقبل في صورة شیطان أی: فی صفته من الوسوسة، والتحرک للشهوة؛ بما يبدو منها من المحاسن المثيرة للشهوة النفسية، والمیل الطبيعي، بذلك تدعو إلى الفتنة التي هي أعظم من فتنة الشيطان)^۸ «جملهی "زن به صورت شیطان می آید" یعنی دارای وسوسه و تحریک شهوت است که از صفات شیطان می باشد آن هم به سبب زیبایی های زن که شهوت درونی و تمایل ذاتی را برمی انگیزد چنین می نماید. لذا به وسیلهی آن به فتنه ای که بزرگتر از فتنه ی شیطان است فرامی خواند».

امام نووی فرموده است: (قال العلماء: معناه الإشارة إلى الهوى والدعاء إلى الفتنة بها لما جعله الله تعالى فی نفوس الرجال من الميل إلى النساء، والالتذاذ بنظرهن، وما يتعلق بهن، فهي شبيهة بالشیطان فی دعائه إلى الشر بوسوسته، وتزینة له)^۹ «علما گفته اند: مراد از آن، اشاره به هوا و هوس و فراخواندن به سوی فتنه بسبب زن است زیرا خداوند متعال در ذات مردان، تمایل به زنان و لذت نگاه به آنان و هر آنچه مربوط به زنان است را قرار داده است لذا او در دعوت بسوی بدی با وسوسه کردن و آراستن برای مرد، شبیه شیطان است».

^۸. المفهم لما أشکل من تلخیص کتاب مسلم، قرطبی (۹۰/۴).

^۹. المنهاج بشرح صحیح مسلم بن الحجاج، نووی (۱۷۸/۹).

یک سؤال مصرّانه وجود دارد: به نظر شما آیا ما سعی می‌کنیم از معنای واضح برای کلمه (شیطان) در حدیث فرار کنیم؟ پناه بر خدا! مسلمان هیچ دلیلی ندارد که از توضیح درباره‌ی امور دینی‌اش بگریزد یا خجالت بکشد و من می‌توانم سخنانم را از خود حدیث ثابت کنم - اینجا سکوت همزمان سراسر سالن را فراگرفت - که تأکیدی بر اینست که نص شرعی کاملاً به دور از تحقیر زن می‌باشد و اینکه پس از آن به مرد می‌گوید که به نزد همسرش برود چون اگر منظور شیطان‌پنداری ذات زن بود انتظار می‌رفت که به مرد امر شود بسوی نماز یا ذکر بشتابد نه اینکه به مرد امر شود از یک ذات شیطانی بگریزد و به ذات شیطانی دیگری روی آورد!

"دختران! فکر می‌کنم که تصویر الآن واضح شده است" ...هنگامی که این جملات را گفت احساس کردم که دل افراد حاضر در سالن آرام شد و لبخندهایی مثل لبخند شاهد را می‌پاییدم که بیش از همه جلوه می‌کرد و اتفاقی چشمم به او افتاد و در ذهنم با خود گفتم: ای استاد! خداوند تو را از هر بلایی محفوظ بدارد همان‌گونه که خدا دل‌های ما را به وسیله‌ی تو از فهم اشتباهی‌های رخسار که جز بخاطر آن جز به خودمان ضرر نمی‌رساندیم.

سپس سخنانش را با فقهی استوار تکمیل کرد: بدین ترتیب روش شارع اینست که سرزنش را به عمل متوجه گرداند نه به شخص، سپس به دنبال آن به بیان سبب نجات بپردازد. زیرا اصل تداوم گناه بر خلاف مبانی شرعی‌ای است که مقرر می‌دارد که تغییر و توبه تا زمانی که انسان زنده است برای او مهیا است. به همین دلیل خدای متعال خطاب توبه را متوجه سرسخت‌ترین مجرمان می‌کند همان‌گونه که همان خطاب را متوجه اصحاب اُخدود نموده است: **{إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لَمْ يَكُفُوا}** (بروج: ۱۰) «بی‌گمان کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند تا از دین الهی برگردند و سپس توبه نمی‌کنند».

بنابراین سابقه‌ی گناه، مانعی برای اصلاح مابقی عمر نیست.

حال این سؤال باقی می‌ماند: اسلوبی که با آن می‌باید حدیث را فهمید چیست؟ و چگونه تعداد زیادی آن را نادیده می‌گیرند؟

این حدیث متنی منحصر به فرد و مختص به زن نیست بلکه یکی از اجزای منظومه‌ای یکپارچه است که به زن ارتباط دارد و از همان بدو تولدش با جرم‌انگاری زنده به‌گور کردنش، انتقاد از احساس ناراحتی به هنگام ولادت دختر و تشویق به اظهار خوشحالی برای دختردار شدن آغاز می‌شود و به نیک‌رفتاری با او به عنوان یک دختر، مادر، خواهر و همسر می‌رسد.

و همه‌ی اینها به زیباترین شکل در زندگانی پیامبر هویدا می‌شود که خداوند متعال فرزندان‌ی دختر برای او برگزید و ایشان نیز در مراقبت از دخترانش و نیک‌رفتاری با آنان، بهترین الگو را تقدیم داشته است و این امر زمانی نمایان می‌شود که هر بار فاطمه به دیدار وی می‌آمد به احترام او برمی‌خاست تا پیشانی‌اش را ببوسد و روزی که چشمانش به زینب افتاد که گردن‌بند مادر عزیزش را بخاطر فدیة شوهرش آورده بود به شدت گریست و سپس فرمود: (إِنَّ رَأَيْتُمْ أَنْ تَطْلُقُوا هَذِهِ أَسِيرَهَا وَتَرُدُّوا عَلَيْهَا قِلَادَتَهَا فَافْعَلُوا) «اگر صلاح می‌دانید اسیر او را آزاد کنید و گردن‌بندش را برگردانید! صحابه نیز چنین کردند». هرگاه دوست‌داشتنی‌ترین همسر خویش یعنی خدیجه، مادر زینب و سایر دخترانش را به یاد می‌آورد کنترل چشمانش را از دست داد و ناخواسته اشک ریخت. عشقش به وی پیوسته بود و ریشه‌ی آن با گذشت زمان نخشکیده بود.

وهنگامی که بر روی منبر می‌ایستاد و از تقبیح تجاوز به حدود الهی هشدار می‌داد عزیزترین شخص در قلبش یعنی فاطمه را مثال می‌زند و می‌فرماید: (لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا) «اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد دستش را قطع می‌کردم». آن هم با وجود جایگاه و منزلتی که فاطمه داشت و خودتان می‌دانید.

و با شنیدن صدایی که تا حدودی او را به یاد محبوبش خدیجه می‌انداخت چهره‌اش برآشفته می‌شد و گذر زمان - با وجود غیابش - فقط اشتیاق او را بیشتر می‌کرد، از اینرو برای آرام ساختن روح پریشانش، ناگهان با حسرت می‌فرمود: (اللَّهُمَّ هَالَةَ) «خدا کند هاله باشد».

در خطبه‌ی وداع نیز که بزرگترین اجتماع اسلامی بود بیشتر سخنان ایشان پیرامون توصیه به زنان بود.

اگر زن ذاتا شیطان بود، خداوند برای پیامبر و بهترین مخلوقش چنین انتخاب نمی‌کرد که در دامان یک زن بمیرد و در خانه‌ی او دفن شود.

نادیده گرفتن سیاق این حدیث که پرسشگر، آن را مبهم و مشکل می‌پندارد از کجا نشأت گرفته است؟

نادیده گرفتن سیاق در حدیث یادشده دو بار صورت گرفته است:

یک بار در مورد خود زن که پیشتر از قرآن و سنت ارائه شد و جایگاه زن در شریعت را به ما - تابان چون خورشید - نشان داد.

یک بار نیز از نظر شباهت‌انگاری زن به شیطان است زیرا هر کس که نصوص شریعت را جمع‌بندی کند درمی‌یابد که وصف یادشده برای مرد نیز بکار رفته است!

● در اینجا هیچ کس از لبخندهای زیاد همه‌ی حاضران چیزی نگفت تا جایی که بانوی استاد بخاطرش سخنرانی را اندکی متوقف ساخت و سپس گفت:

آیا در متون شرعی تشبیه مرد به شیطان وجود دارد؟

بله و من به ذکر سه مثال بسنده می‌کنم:

۱. این امر در چارچوب پرهیز از برخی حالات یا رفتارها مانند سفر به تنهایی آمده است چنانکه وی فرموده است: (الراکبُ شیطان، والراکبان شیطانان)، یعنی عاصی،^{۱۰} «کسی که به تنهایی سفر می‌کند یک شیطان است و دو نفر نیز دو شیطان هستند» یعنی گناهکار هستند.

۲. همچنین کسی که از جلوی شخص نمازگزار عبور می‌کند و نمازگزار او را منع می‌کند اما دوباره برمی‌گردد و از جلوی نمازش می‌گذرد به آن توصیف می‌شود چنانکه ابو سعید خدری روایت می‌کند که رو به سوی ستونی نماز می‌خواند و مردی از بنی‌امیه از جلوی نمازش گذشت، او هم مانعش شد، آنگاه آن مرد رفت و دوباره برگشت تا اینکه به سینه‌ی او زد. شخص عبورکننده

^{۱۰}. به روایت ابن خزیمه در صحیحش (۱۲۳۳).

نیز آن را برای مروان تعریف کرد، مروان به او رسید و گفت: چه چیزی تو را واداشت که برادرزاده‌ات را بزنی؟ گفت: رسول خدا فرموده است: (إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتَرَهُ، فَذَهَبَ أَحَدٌ يَمْرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلْيَمْنَعَهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيَقَاتِلْهُ فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ) «هرگاه یکی از شما نماز خواند اجازه ندهد کسی از پیش رویش عبور کند و می‌تواند مانع او شود برای اینکه از جلوی نمازش عبور نکنند ولی اگر سرپیچی کرد با او بجنگد زیرا او شیطان است».^{۱۱}

۳. و پیامبر در مورد یکی از زن و شوهر که راجع به جزئیات رابطه‌ی جنسی‌شان صحبت می‌کند فرموده است: (إِنَّمَا مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ شَيْطَانَةٍ لَقِيَتْ شَيْطَانًا فِي السُّكَّةِ فَقَضَى مِنْهَا حَاجَتَهُ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ)^{۱۲} «کسی که چنان کند مانند شیطان نر و ماده‌ای است که همدیگر را در راهی می‌بینند و شیطان نر به برآوردن حاجتش با شیطان ماده می‌پردازد در حالی که مردم آنها را تماشا می‌کنند». بر این اساس از مجموع نصوص شرعی برای ما روشن می‌شود که مقصود از تشبیه به شیطان، نکوهش انسان یا جنسیت نیست بلکه هدف از آن، سرزنش عمل و کردار و یا توصیف تاثیرگذاری قوی است.

همانطور که برخی از حیوانات یا موجودات دیگر نیز به آن توصیف شده‌اند چنانکه در حدیث ابوذر از پیامبر اکرم روایت شده است که فرمود: (الكلب الأسود شيطان) «سگ سیاه، شیطان است».^{۱۳}

^{۱۱} . به روایت بخاری (۵۰۹) و مسلم (۵۰۵).

^{۱۲} . به روایت أبو داود (۲۱۷۲).

^{۱۳} . به روایت مسلم (۵۱۰).

خداوند متعال نیز درخت زقوم را به شیطان وصف نموده است: {طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ} (صافات: ۶۵) «شکوفه و میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است». زشت و نفرت‌انگیز توصیف شده‌اند هرچند که شیاطین برای ما نامرئی هستند و این یک سبک رایج در زبان است.

پس رمز و رازی که پشت این درک نادرست از نص شرعی وجود دارد چیست؟

به نظر من این رمز و راز به نادیده گرفتن سبک و سیاق پیشتر یادشده و استناد به سیاق دیگری برمی‌گردد که با حدیث و موضع آن سازگاری ندارد، زیرا همانطور که اندیشه‌ی آزادی زنان وارداتی است پیشفرض فکری آنها نیز وارداتی است.

چون کلیسا که بر مبنای مسیحیت تحریف‌شده بنا شده است به جنس زن همانند موجودی شیطانی و ناقص می‌نگریست و فقط او را مسئول گناهی می‌دانست که از پدرمان آدم سر زد^{۱۴} و می‌پندارد که حاملگی و درد زایمان، مجازاتی برای زن و سببی برای پاکسازی او از گناه است. خاستگاه این عقیده به متون کتاب مقدس - که بدون شک تحریف شده است - برمی‌گردد چنانکه در سفر تکوین (۲۱:۳) آمده است: «شما زنان دروازه‌ی شیطان و اولین کسی هستید که از درخت ممنوعه خوردید و اولین کسی هستید که از شریعت الهی سرپیچی کردید و شما کسی را که حتی شیطان جرأت نزدیک شدن به او را نداشت اغوا کردید».^{۱۵}

پولس - یهودی که مسیحیت را تحریف کرد - گوید: «آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورد و به گناه افتاد».^{۱۶} این عقیده برای هر کسی که با میراث دینی مسیحیت آشناست روشن است و همین نگرش ناقص است که زنان در غرب را برانگیخت تا به واسطه‌ی کمپین‌هایی با آن مقابله کنند که در قالب خشونت و سرکشی علیه دین جلوه‌گر می‌شود.

^{۱۴} این عقیده در مقاله (اگر حوا نبود هیچ زنی به شوهرش خیانتی نمی‌کرد) پیشتر مورد بحث قرار گرفت.

^{۱۵} الآباء والمرأة، سلسلة رسائل آباء الكنيسة، اليزابت كلارك، ص ۲۱.

^{۱۶} تیموتوس اول (۲: ۱۴)، به نقل از: الآباء والمرأة، سلسلة رسائل آباء الكنيسة، اليزابت كلارك، ص ۳۳.

بنابراین منشأ خلل و نقص در فهم حدیث: بردن حدیث از سیاق و مضمون اصلی خود به سیاق کاملاً متفاوت دیگری است.

این یک خلل منهجی بسیار خطرناک و جدی است. دکتر عبدالوهاب مسیری گوید: «امروزه این امری عادی است که - اگر نگوییم همه - بیشتر چیزهایی که از غرب به ما می‌رسد با توانمندی بی‌نظیری دریافت می‌کنیم بدون اینکه برای تجزیه و تحلیل و یا توضیح آن تلاش کنیم و بدون اینکه بدانیم آنچه که از آنها به ما می‌رسد بازتابی از دیدگاه و تعصبات آنهاست (همان‌طور که از هر انسانی انتظار می‌رود) زیرا ما همیشه به نقل عقایدشان از دیدگاه آنها بسنده می‌کنیم بدون اینکه سؤالی نشأت‌گرفته از نگرش تاریخی و تجربه‌ی انسانی خودمان را بپرسیم!»^{۱۷}

گزیده:

نصوص دینی، گواهانی بر کمال و عدالت شریعت هستند!
پس هر کس می‌خواهد گواهیِ روشنی دهد از همه‌ی شاهدان سؤال کند.

^{۱۷}. قضية المرأة بين التحرير والتمركز حول الأنثى، عبدالوهاب مسیری، ص ۳.

دست زدن برای زنان!

نوره بنت یحیی ذکیر^{۱۸}

در یک دیدار دوستانه، گفتگویی طولانی در مورد دغدغه‌هایمان - ما زنان - انجام شد که از مشغول شدن به مسئولیت‌های خانه و فرزندان شروع شد و به رویکرد بلندپروازی‌های ما و پاسخگویی به ندهای آنها ختم نشد بلکه حرفهای بیشتری برای گفتن داشتیم.

وقتی که صداها آمیخته شدند و همه از دغدغه‌هایشان می‌گفتند، یکی از زنان از این مسئله شکایت کرد که یک بار برای تهیه‌ی مایحتاج ضروری منزل پس از شیفت کاری‌اش که با اضافه‌کاری به دیروقت خورده بود به مرکز خرید رفته است و زمانی که برای صورت‌حساب اجناسش آمده، مکان شلوغ بود - زیرا او ظاهراً در ساعت شلوغی مراجعه کرده بود - و متوجه صف طولانی در مقابل خود شد تا نوبتش برسد در حالی که او بین گذاشتن کالاهایش و رفتن به خانه یا اینکه نیم ساعتی منتظر بماند و وقتش را غنیمت بشمارد که در حقیقت با آمدن به این فروشگاه سپری شده تردید داشت، او در میان همه‌ی این افکار و بخاطر خستگی زیادش، شغلش و اضافه‌کاری و تمام مردم را سرزنش می‌کرد.

افکار سست و ناپایدارش با صدای مردی در اول صف از هم گسست: بفرمایید برای حساب. در حالی که او در آن عقب به جای او ایستاد. چشمانش باور نمی‌کرد، آنگاه با تعجب جلو آمد، حساب کرد و سپس در عرض پنج دقیقه بیرون آمد!

وقتی سوار ماشین شد پشتش را به صندلی تکیه داد و همانند نجات‌یافته‌ای از جنگ، آه سردی کشید و از آنجا دور شد و صدایی در اندرونش به او می‌گفت: درود به ادب و شهامت عربی‌ات مرد! او طاقت دیدن زنی با وسایل سنگین در زمان شلوغی جمعیت را نداشت، پس او را بر خودش ترجیح داد و چه کسی می‌داند شاید او از من خسته‌تر بوده باشد، اگر شرم و حیا نبود از او تشکر

^{۱۸}. پژوهشگر و دکترای حدیث و علوم در دانشگاه امام عبدالرحمان بن فیصل / عربستان.

می‌کردم. درحقیقت من رفتار او را می‌ستایم گرچه در آن هنگام از شدت خستگی، او را به وضوح ندیدم، سپس برای او خالصانه دعا کرد. تشکر این خانم هم گرانبها بود.

به خانه رسید و با نشستن روی مبل همراه با یک فنجان قهوه، انرژی دوباره گرفت و برای اینکه خستگی‌اش کامل برطرف شود گوشی خود را برداشت و توئیتر را باز کرد و در توئیتهایش اندیشید و توئیتهای بازنشرشده از یکی از دنبال‌کنندگانش توجه او را جلب کرد که در آن با عصبانیت و کلامی طولانی، توئیتهای شبیه به مثنوی هفتاد من کاغذ نوشته بود: «من در یک فروشگاه یا فرودگاه در آخرهای صف قرار می‌گیرم، سپس مردی می‌آید و مرا جلو می‌فرستد. با خودش در مورد من چه فکر می‌کند؟ کودک؟ یا مسکین و بیچاره؟ احساس "بزرگترین حامی" نزد مردان و ضعیف بودن زنان به طرز چندش‌آوری در کارش حس می‌شود! شایان ذکر است که من با تمام کسانی که وقتی مرا جلو انداختند طوری رفتار کردم که انگار بود و نبودشان یکی است تا کسی که نمی‌داند بداند در مقابل قدرتی قرار دارد که نامش زن است! این دیگر چیست! زن نزد ما جرأت ندارد حتی در صف انتظار کشیدنش نیز آزاد باشد!

این دوستان همانطور که می‌خواند دنیا به دور سرش می‌چرخید، آب دهانش را به سختی قورت می‌داد و تقریباً قهوه‌اش را که خنک شده بود با بالا رفتن حرارت قلبش تمام کرد!

و این سخنان به ذهنش آمد: درست است، چطور از واکنش مردی که در بازار مرا بر خود ترجیح داد خوشم آمد؟ او این کار را فقط به این دلیل انجام داد که مرا ضعیف دید که به یک نفر نیاز دارم به من کمک کند و مردان طبق معمول، بازی در نقش اول را به دست بیاورند!

تحسین و قدردانی او - در عرض دو دقیقه - به خشم دیوانه‌کننده‌ای تبدیل شد زیرا او لطفِ مرد غریبه را به عنوان یک تحقیر ناگفته در نظر گرفت!

از طرفی دیگر، من در یک سخنرانی برای دانشجویان پزشکی حضور داشتم و در ابتدای سخنرانی با آنها توافق کردم که هر یک از ما حق مشارکت و اعتراض داریم اما به یک شرط: "اینکه دلیل و مدرک خود را ارائه دهید، ما فقط از افرادی می‌پذیریم که با علم و آگاهی سخن می‌گویند و این برای همه‌ی ما اعم از اساتید و دانشجویان یکسان است" و بر این توافق کردیم.

در مورد ابعاد و حد و مرزهای آزادی بحث کردیم و اینکه آزادی حقیقی چه زمانی است؟ و با وجود فاصله از یکدیگر، چه زمان بردگی در لباس آزادی پیچیده می‌شود؟ - همه‌ی اینها امتداد مسئله‌ی "سرپرستی بر زن" است - که دو طرف، سؤالات و إشکالاتی را مطرح کردیم و یکی از آنها سؤالی بود که یکی از بانوان پزشک از من پرسید:

● استاد! من یک سؤال دارم: شما می‌گویید ولی و سرپرست، فردی است که مسئول زن می‌باشد و به او خدمت می‌کند. خوب من نمی‌فهمم چطور ممکن است مادر بزرگ من، تحت اختیار و کنترل پدرم باشد؟ این معقول است استاد!

= سؤال خوبی است! اگر اجازه بدهید نظر بقیه‌ی دکترهای گروه را بشنوم. آیا نظری هست؟

آنگاه نظرات را دنبال و بررسی کردم و صدای موافقان و نیمه‌موافقان در هم آمیخت اما کسی آن را رد نمی‌کرد.

به آنها گوش دادم تا جایی که تقریباً تمامش کردند زیرا پایان دادن بحث جزو ده کار ناممکن است، لذا رو به سوی آنها کردم و گفتم:

= خیلی خوب، در اعتراض خانم دکتر شیخه، درست و غلط و حق و باطل وجود دارد اما حق آن همین است که می‌گوید شخص ولی (سرپرست) در برابر زن مسئول است و به او خدمت می‌کند و این صحیح است، سخن اشتباه وی یا قسمتی که من خوب متوجه نشدم این است که می‌گوید: "مادر بزرگم تحت اختیار و کنترل پدرم است" و این نیاز به چند توضیح دارد:

اول: اصطلاحاتی که بکار می‌بریم ما را به پذیرش یا رد چیزی سوق می‌دهد، لذا اگر به کودکی بگوییم که من (تو را کنترل می‌کنم) بسیار عصبانی می‌شود و به تو می‌گوید: نه! من بزرگ شده‌ام. این در حالی است که او یک کودک می‌باشد!

خوب، بیاید این اصطلاح را تغییر دهیم: "پدرم به مادر بزرگم خدمت می‌کند و زمینی که در آن قدم می‌زند را واری می‌کند (که بر زمین نخورد)".

شما چه فکر می‌کنید؟ هیچ انسان عاقلی نیست مگر اینکه چنین کاری را اوج نیکی و احسان می‌شمارد و جبران یک صدم زحمات محبت‌آمیز مادرش به او قلمداد می‌کند.

شما دکتر هستید و منظورم را خوب متوجه می‌شوید، هدفم دقیقاً همین مثال نیست اما از آن جایی که فقط پنج دقیقه تا پایان سخنرانی باقی مانده است منظورم را خلاصه می‌کنم:

آیا این اعتراض را پانزده سال پیش یا ده سال پیش شنیده‌اید؟

● یک صدا گفتند: نه!

سکوت وحشتناکی در سالن حاکم شد و من برای مدت کوتاهی سرم را پایین انداختم و آب دهانم را قورت دادم و لب‌هایم را به هم فشردم تا برای آخرین سؤال سرنوشت‌ساز آماده شوم:

آیا می‌توانید فکر کنید که چرا این مخالفت در ذهن دختران جوان امروزی است در حالی که سال‌های گذشته، ۱٪ از آن هم نبوده است؟

منتظر پاسخ این سؤال از طرف شما در سخنرانی‌های بعدی هستیم إن شاء الله. والسلام علیکم!

خوب! خواننده‌ی عزیز، این جریان و ماجرای پیش از آن و سؤالات بسیاری که در مورد آنهاست آیا توجه شما را به چیزی جلب نمی‌کند؟

دوست دارم که شما در بالاترین مراتب پاکی ذهن و دل قرار داشته باشی تا دو واکنش یادشده را با آرامش و تفکر و تعقل، تجزیه و تحلیل کنیم و اگر بتوانی مطالعه در وضعیت ایستاده خود را با نشستنی آرام و به دور از سر و صدا جایگزین کنی، این امر باعث می‌شود که مطالب را بهتر درک کنی:

در حالت اول: دوستان واقعاً خسته بود و از اقدام جوانمردانه‌ی آن مرد تشکر کرد و دید که این لطف و مهربانی او از بارزترین صفات عرب است: شهامت و اقدام برای ارائه‌ی کمک در حدی که می‌تواند هرچند کم باشد زیرا کم او برای دیگران زیاد است!

اما به محض اینکه چشمش به یک توئیت زنی پرخاشگر افتاد واکنش او ۱۸۰ درجه تغییر کرد.

آیا تغییر عقایدمان اشتباه است؟

نه لزوماً، اما اشتباه کجاست؟ در تغییر (سریع) عقاید! یا به عبارت دقیق‌تر: در تغییر نظرش به این شکل سریع!

و کار درست معمولاً همراه با تدبیر، صبر و اندیشیدن و تفکر دقیق است اما انتقال زیاد در بین عقاید، افکار و نگرش‌ها، کار صاحبان مغزهای متفکر است، بله "متفکر" زیرا اگر نیمی از افراد عاقل فکر می‌کردند جهان از آشوب و سردرگمی بسیاری رهایی می‌یافت.

با توجه به دیدگاه این دوستان، اعتراض یا انکار و یا موضع‌گیری مخالف معمولاً خیلی سریعتر از دیدگاه موافق رایج، در ذهن می‌ماند. یعنی همان چیزی که پیشنهاد از آن به "شبهه‌ها رباینده (دین و عقل) هستند" تعبیر می‌کنند و شبهه، اندیشه‌ای است که با عقیده‌ی رایج - به تعبیر عصر کنونی ما - در تعارض است.

شاید این که ناگهانی یا سریع بر افکار ما تاثیر می‌گذارد بدان دلیل باشد که بر خلاف معمول و عرف است و این نیز توضیحی منطقی و قابل‌درک می‌باشد، یعنی: چیزی که متفاوت یا مخالف است سریعتر از آنچه یکی از ما به آن عادت کرده‌ایم سبب وابستگی می‌شود.

نکته‌ی بارز دیگری در دیدگاه این دوستان وجود دارد که تقریباً مبنای کل ماجراست و البته بحث درباره‌ی آن را به ابتدای تحلیل حالت دوم به تاخیر می‌اندازم.

در حالت دوم: بدیهی است که دانشجویان می‌خواهند تفکر کنند از همین روی هم اقدام به پرسیدن می‌کنند و البته چند إشکال برای پرسشگر وجود دارد که به صورت یک سؤال صادقانه ظاهر می‌شود؛ إشکالی که به صورت اعتراضی ریشه دوانده است آن هم بدین دلیل که این (نوع) اعتراض زیاد به گوشش خورده و آن را نیز دیده است که در طی چندسال تأثیری پنهان بر او گذاشته است و به تدریج قوی شده تا جایی که در قالب یک شبهه نمایان گشته و تقریباً در دلش جا خوش کرده است، نه به این دلیل که آن را باور نموده بلکه به این دلیل که شب و روز آن را شنیده و "آنچه هم تکرار شود تثبیت می‌گردد".

غالباً چیزهای نه چندان کوچکی ذهن ما را اشغال می‌کنند، درحالی که هیچ مبنای درستی در واقعیت ندارند اما به دلیل چرخش مکرر آن بر سر زبان‌ها و وسایل ارتباط جمعی و مجالس عمومی و خصوصی تقریباً آنها را تصدیق می‌کنیم!

لذا ما به آن اعتراض و ایراد باور نداریم بلکه فشار بسیار بزرگی که از همه جا - به کندی - پیوسته وارد می‌شود عامل آن است و هر کسی هم نمی‌تواند در برابر آن ایستادگی کند.

شاید یکی از دلایل اصلی حضور این اعتراض و مشابه آن با چنین قدرتی و پافشاری بر آن در زمان ما همین باشد در حالی که در نسل‌های پیش از ما وجود نداشت.

برای واضح‌تر شدن تصویر، از سنت پیامبر مثالی می‌زنم:

بخاری از حدیث ابوهریره روایت کرده که رسول خدا فرمودند: (التسبیح للرجال، والتصفيق للنساء) «سبحان الله گفتن (برای اینکه امام متوجه سهو خود شود) مخصوص مردان است و کف زدن برای زنان است»^{۱۹} و در روایت سهل بن سعد آمده است که: (فليُصَفِّحُ النساء) «زنان بر کف دست خود بزنند»^{۲۰}.

پیامبر در این حدیث، مرد مسلمان را راهنمایی می‌کند که اگر چیزی یکباره در هنگام نماز برای او پیش آمد، خواه مربوط به نماز باشد؛ مثلاً امام اشتباه کند و به نماز بیفزاید یا از آن کم کند و یا مربوط به چیزی خارج از نماز باشد؛ مثلاً در حال نماز، در زده شود مرد سبحان الله می‌گوید تا کسی که در می‌زند متوجه شود و اگر زن باشد و در نماز جماعت باشد با کف دست راست خود بر پشت دست چپ خود می‌زند تا امام را باخبر کند. در زمان پیامبر خدا، زن و مرد در یک مکان نماز می‌خواندند و از همین جا توصیه شد که زنان در صفوف آخر جای بگیرند.

در اینجا چندین سؤال وجود دارد:

^{۱۹}. به روایت بخاری (۱۲۰۴)، و مسلم (۴۲۲).

^{۲۰}. به روایت بخاری (۱۲۰۳).

۱. آیا زن در صورتی که مردانی حضور نداشته باشند سبحان الله می گوید؟

علامه فقیه ابن عثیمین فرموده است: (إذا نظرنا إلى عموم الحديث قلنا: إن ظاهرة لا فرق بين أن يكون مع المرأة رجال أو لا. وإذا تأملنا قلنا: بل ظاهر الحديث أن هذا فيما إذا كانت المرأة مع الرجال؛ لأنه قال: فَلْيُسَبِّحِ الرَّجَالَ، وَلْيُصَفِّحِ النِّسَاءَ، فالمسألة مسألة اجتماع رجال ونساء، فوظيفة اللرجال التسبيح، ووظيفة النساء التصفيح، والمسألة مُحتملة) «اگر به کلیات حدیث بنگریم می گوئیم: ظاهراً فرقی بین بودن و نبودن زن با مردان وجود ندارد، و اگر در آن دقت و تأمل کنیم می گوئیم: بلکه معنای ظاهری حدیث بیان می دارد در صورتی است که زن همراه با مردان باشد زیرا پیامبر فرموده است: "سبحان الله مخصوص مردان است و کف زدن برای زنان است"، پس قضیه مربوط به تجمع مردان و زنان است لذا وظیفه مردان، تسبیح و وظیفه زنان، کف زدن است و این امر احتمالی می باشد».^{۲۱}

۲. آیا صدای زن تا این حدّ عورت است؟ آیا ممکن است انسان در حال نماز وسوسه شود؟ چرا با مردان صحبت نکنیم؟

این یک سؤال، سه پرسش را در خود جای داده است، بیایید یکی یکی آنها را بررسی کنیم:

اول: آیا صدای زن عورت است؟

صدای زن به طور مطلق عورت نیست، چنانکه او می تواند سؤال بپرسد و سؤال شده نیز بایستی به او پاسخ دهد. در زمان پیامبر زنان از ایشان سؤال می کردند و پیامبر هم جوابشان را می داد و از صحابه نیز سؤال می پرسیدند و پس از صحابه نیز از تابعین و تابع تابعین سؤال می کردند و این امر مشهوری است.

اما عورت صدای زن در عشوه گری و نازک کردن صدایش می باشد. این همان چیز است که حرام است، چنانکه حق تعالی می فرماید: {يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ۗ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ

^{۲۱}. الشرح الممتع، ابن عثیمین (۳/۲۳۶).

بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا {احزاب: ۳۲} «ای همسران پیامبر، شما در

فضل و شرف مثل هیچ یک از زنان عادی مردم نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید به گونه‌ی هوس‌انگیز صدا را نرم و نازک نکنید و با ادا و اطوار بیان ننمایید که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید»، و شیوخ ما ابن باز و ابن عثیمین نیز به همین امر فتوا داده‌اند.

دوم: و چرا در نماز همانند مردان سبحان الله نمی‌گویید؟ آیا ممکن است که انسان در نماز وسوسه شود؟ پس آیا نهی از سخن گفتن از این احتمال جلوگیری می‌کند؟

بدرالدین عینی حنفی (متولد ۸۵۵ هجری) به هنگام شرح این حدیث به این سؤال ما پرداخته و فرموده است: (وإنما كره لها التسبيح لأن صوتها فتنة، ولهذا مُنعت من الأذان، والإمامة، والجهر بالقراءة في الصلاة) «سبحان الله گفتن برای زن مکروه است زیرا صدایش فتنه است و به همین دلیل از اذان و امامت و تلاوت قرآن با صدای بلند در نماز منع شده است».^{۲۲} علامه ابن عثیمین و سایر علما نیز چنین فرموده‌اند.

برایم اینگونه به نظر می‌رسد که سؤال یادشده پیرامون فتنه است پس سرخ جواب صحیح نیز با تلاش برای فهم مفهوم فتنه آغاز می‌شود.

آیا کلمه‌ی فتنه دارای معانی یکسانی است؟ و یا اسلوبهای و کاربردها و معانی متفاوتی دارد با اختلاف سیاق آنها تفاوت پیدا می‌کند؟

کودک زیبایی را می‌بینیم و آنقدر غرق بازی با او و نوازش او می‌شویم که همراه با او، خودمان را نیز فراموش می‌کنیم تا اینکه مؤذن اذان می‌گوید و اما برای نماز می‌ایستد لذا او دیر به مسجد می‌رسد و در مقابل فرزندش، آهسته با خود تکرار می‌کند: **{إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ}** (تغابن: ۱۵) «قطعاً امواتان و اولادتان، وسیله‌ی آزمایش شمایند».

^{۲۲}. عمدة القاری شرح صحیح البخاری / عینی (۲۷۹/۷).

● دامنه‌ی کوه سرسبزی که در سراسر افق کشیده شده همراه با هوای ملایم، چشم ما را می‌رباید و چه سریع با خود زمزمه می‌کنیم: هوا مسحورکننده و فتنه‌انگیز است!

● ساعت‌های طولانی پشت کامپیوتر خود می‌نشینید، و بعد از گذشت زمان متوجه می‌شوید یا کسی به شما تذکر می‌دهد، آنگاه باعجله و در قالب دفاع، عذرخواهی می‌کنید و می‌گویید: به خدا سوگند، موبایل فتنه است!

فتنه انگاشتن این چیزها، هیچ کس را اذیت نمی‌کند، پس چرا این وصف اگر در زمینه‌ی دیگری ذکر شود عرصه را بر ما تنگ می‌کند؟

این موضوع، مدتی نه چندان کوتاه مرا به خود مشغول کرد، سپس با خواندن کتاب یکی از افراد مشهوری که در سازماندهی مجدد معلومات به گونه‌ای مهارت دارند که ابهام و پیچیدگی آن را حل می‌کند پاسخ این سوال را پیدا کردم. متن سخنان ایشان را که محتوای آن کم اما معنای آن بسیار بزرگ است برای شما نقل می‌کنم:

«چرا از توصیف فتنه‌انگیزی زن، حساسیت به وجود می‌آید اما نسبت به مال و فرزندان و دنیا این حساسیت ایجاد نمی‌شود درحالی که همگی آنها در شرع به عنوان فتنه مطرح شده‌اند؟ آیا فتنه در اینجا به این معنا نیست که هر نوع شهوتی که برای مردم آراسته شود فتنه است، بدین معنا که توانایی قوی‌ای در تاثیرگذاری برای نپذیرفتن حق و عمل به آن دارد؛ بنابراین اِشکال آن در کجاست؟».

به هنگام خواندن این معنا که نزد من با دنیا و هر آنچه در آن هست برابری می‌کند، احساس کردم که دلم می‌گوید: بالاخره پیدایش کردم، پیدایش کردم!

دقیقاً!

خلاصه‌ای که می‌توانیم برای پاسخ به این سؤال‌ها نتیجه بگیریم:

اینکه فتنه دارای کاربردهای لغوی متفاوتی است و در اصل: بیانگر توانایی بالا در تاثیرگذاری است و غالباً نیز تاثیر منفی دارد، چرا؟ زیرا چیزی است که انسان را مجذوب خود می‌کند و بر

عقل او سیطره می‌یابد چنان که به درستی، امور را ارزیابی و متعادل نمی‌سازد طوری که ما در دوران جوانی با دل‌مشغولی وحشتناکی به دنیا سرگرم می‌شویم و بخاطر آن در انجام واجباتمان کوتاهی می‌کنیم، سپس وقتی پا به سن می‌گذاریم درمی‌یابیم که به قیمت آخرت خود، مفتون و افسون زندگی دنیوی شده‌ایم!

حال خود به مقایسه پرداز چرا که فتنه‌ها بسیار زیاد هستند و رستگار کسی است که خداوند به او قدرتی بخشیده است که از همان ابتدا در معرض این (توانایی قوی) قرار نگیرد زیرا پیشگیری، بهتر و حتی آسانتر از درمان است.

سوم: آیا احتمالات دیگری برای انتخاب کف زدن زنان به جای سبحان الله گفتن وجود دارد؟
بله، احتمالات زیادی هست اما هیچ کدام در حدیث ذکر نشده است که شاید به چند دلیل باشد از جمله:

● صحابه رضی الله عنهم در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله با هم نماز می‌خواندند؛ مردان در جلو و زنان پشت سر آنها بودند، و در حدیث آمده است که بهترین صفوف مردان در اول و بهترین صفوف زنان، صف‌های آخر است، و ممکن نیست صدای زن در این فاصله‌ی زیاد به امام برسد، پس اگر فرض کنیم که هیچ یک از مردان متوجه اشتباه امام نشده باشد و امام نیز متوجه اشتباه خود نشود اما زن متوجه شود و کف بزند و صدای کف زدنش شنیده شود و امام متوجه اشتباهش گردد، بدین ترتیب حرج (تنگنا) از همه برداشته می‌شود و زن، نقش خود را ایفا می‌کند!

● ماهیت صدای زن، لطیف و نازک است بنابراین عادی نیست که بلند و پرتنین باشد و به دور و نزدیک برسد و بدون مقایسه، کف زدن سروصدای بالاتری را دارد! و هدف، یادآوری به امام است لذا کف زدن بهترین ابزار برای انجام این مهم می‌باشد.

● فتنه نیز احتمالی وارد است و هیچ چیز مانع آن نمی‌شود اما یک چیز بر این احتمال عارض می‌شود و آن اینکه زن از صحبت کردن در حضور مردان خارج از نماز منع نشده است چنانکه این احتمال را حاضر می‌دارد اما چه بسا کافی نباشد.

● واقعیت گواه این است که یکی از عاداتهای زنان، شرم و حیا است و چنانکه در حدیث آمده است: (الحیاءُ کله خیر)^{۲۳} «حیا، همه‌اش خیر و نیکی است». شاید در میان اجتماع نمازگزاران زن و مرد، برای زن دشوار باشد که امام را باخبر کند و خجالت بکشد از اینکه توسط نزدیکان و محارم خود شناخته شود و این مشاهده شده است زیرا برخی از زنان به هنگام عذر شرعی - از روی شرم و ناآگاهی - وقتی در جمعی از مردان و زنان قرار می‌گیرند نماز می‌خوانند، پس کسی که چنین حال و وضعی دارد چگونه صدایش را برای تذکر در جمع بلند کند؟ ولی کف زدن همه‌ی این اشکالات را حل می‌کند.

● پر واضح است که شارع، زن را در آگاه کردن امام، مانند مرد قلمداد شده است و در صورت اشتباه امام، زن را در آگاه نمودن او حذف نکرده است بلکه او را راهنمایی کرده که به روش مناسب، امام را یادآوری کند.

● یک نکته‌ی بسیار ظریف نیز وجود دارد! اینکه بلند کردن صدا برای زن، سختی و استرس دارد، به‌ویژه اینکه او در صف‌های آخر باشد - همانطور که در احتمال اول ذکر شد - و هدف: انذار و یادآوری است، پس شارع به سازگارترین گزینه با فطرت زن (یعنی حیا) توجه نموده و به نرم‌ترین گزینه برای زن (بخاطر دوری از امام) توجه کرده است بر خلاف مردان که موقعیت‌شان چنین نیست زیرا بلند کردن صدا برای مرد به دلیل نزدیکی به امام، کوچکترین سختی‌ای برای او ایجاد نمی‌کند در حالی که برای زن سخت است صدایش را در صف‌های آخر بلند کند.

و به شیوه‌ی پیامبرمان برمی‌گردیم: مهمترین شعائری که یک مسلمان پس از شهادتین به آن امر شده برپایی نماز است! و نماز، رکن و بنیادی است که اصلاح امور پس از آن بر آن بنا می‌شود. بنابراین حفظ آرامش ما اعم از زن و مرد تا حد امکان از آشفتگی و حواس‌پرتی - به ویژه اینکه نماز، شیطان مختص به خود را دارد - بهتر از این است که امام را با صدای بلند از اشتباهش آگاه کنیم. و اگر یادآوری امام از حضور قلب و اطمینان قلبی تو در پیشگاه پروردگارت مهمتر

^{۲۳}. به روایت مسلم (۳۷).

بود خداوند دانای به اسرار پنهان و ضعف ما، آن را مقرر می فرمود: {أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ
الْخَبِيرُ} (ملک: ۱۴) «مگر کسی که مردمان را می آفریند حال و وضع ایشان را نمی داند حال اینکه
او دقیق و باریک بینِ بس آگاهی است»!؟

گزیده:

ممکن است بیشتر عمر خود را با این اعتقاد سپری کنید که در حال دفاع از افکار خود هستید
اما سپس متوجه شوید که درواقع از افکار و ایده های آنهایی دفاع می کنید که آنرا در ذهن شما
کاشته اند!

از میان مردان، تعداد بسیاری به کمال رسیدند!

دکتر نوره بنت محمد عجمی^{۲۴}

جایزه‌ی نوبل یکی از مهمترین جوایز موجود در رشته‌های ادبیات، پزشکی، فیزیک، شیمی، اقتصاد و فعالیت برای صلح به شمار می‌آید. این جایزه مجموعه‌ای از شش جایزه‌ی بین‌المللی سالانه است که چندین گروه از سوی مؤسسات سوئدی و نروژی به منظور قدردانی و تقدیر از دانشگاہیان، روشنفکران و یا برای پیشرفت علمی اعطا می‌شود!

و تقریباً تا سال ۲۰۱۸ میلادی، ۲۷ مؤسسه و سازمان، ۸۴۴ مرد و ۴۹ زن، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل شده‌اند!^{۲۵} یعنی درصد زنان به مردان، ۵ درصد است.

درصد زنان در جوایز بسیار قابل توجه است! و سؤالی که ذهن هر دنبال کننده‌ی را درگیر می‌کند اینست که: آیا کسی به این درصد اعتراضی داشته است؟ آیا جایزه‌ی نوبل به تحقیر زنان و کاستن از ارزش آنان متهم می‌شود؟ آیا جایزه‌ی نوبل از مردان جانبداری می‌کند؟

از دیدگاه مهمتر و مرتبطتر با آنچه می‌خواهم بگویم: کجایند منتقدان و بدخواهان سنت - که به دروغ ادعا می‌کنند برای تحقیر زنان آمده است - چرا به چنین جایزه‌ی جهانی معاصری حمله نمی‌کنند؟

یک عقل منصف در برخورد با نتایج این جایزه درمی‌یابد که درصد موفقیت زنان به نسبت موفقیت مردان چیزی نیست جز سازگاری با واقعیت انسانی که در آن زندگی می‌کنیم.

آیا پیامبر خدا ﷺ امت‌های پیشین را از چنین نتیجه‌ای آگاه نکرد که فرمود: (کمل من الرجال كثير، ولم يكمل من النساء إلا: آسية امرأة فرعون، و مریم بنت عمران، وإن فضل عائشة على النساء

^{۲۴}. عضو هیئت علمی - گروه تفسیر و حدیث - دانشکده شریعت - دانشگاه کویت.

^{۲۵}. <https://Wikipedia.Org/wiki/نوبل> - جایزه

کفضل الثريد على سائر الطعام) «از میان مردان، تعداد بسیاری به کمال رسیدند اما در میان زنان فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیدند، و برتری عایشه بر زنان همانند برتری آبگوشت بر سایر غذاهاست».^{۲۶}

اما مهمترین و برجسته‌ترین سؤال اینجاست: چرا به کمال رسیدن در مردان بیشتر از به کمال رسیدن زنان است؟

فکر می‌کنم که این حدیث به واقعیتی می‌پردازد که خودمان شاهد آن هستیم و با آن زندگی می‌کنیم زیرا اگر به درصد مردان موفق نسبت به زنان موفق مانند دانشمندان، پزشکان، سیاستمداران، اندیشمندان و اساتید دانشگاه‌ها بنگریم، به غلبه و فراوانی مردان پی خواهیم برد، خوب اما زنان کجا هستند؟

اگر خداوند و سپس این مادر گرانقدر و خواهر حامی و همسر صبور نبودند که مکان و فضای آرامی برای مرد فراهم کنند او بر کسی برتری نمی‌یافت و حتی خود مخترع جایزه‌ی نوبل نیز چنین است! هیچ انسان عاقلی با این امر مخالفت نمی‌کند و فداکاری زن برای کمال بخشی اطرافیان‌ش اعم از پسر و شوهرش واقعیتی است که از خورشید در وسط روز روشن‌تر و پرفروغ‌تر است! از اینرو همه‌ی مردم اعتراف می‌کنند که: "پشت هر مرد بزرگی یک زن هست"، چرا که زن برای خدمت به اطرافیان‌ش، خود و زندگی‌اش را فدا می‌کند بلکه دستیابی برخی از مردان به کمال چه بسا نشانه‌ی کمال زنی باشد که پشت سرشان هستند چنانکه ابن کثیر رحمته الله در تفسیر این حدیث می‌گوید: (لفظه يقتضى حصر الکمال فى النساء فى مریم وآسیة... فإن کلا منهما کفلت نبياً فى حال صغره، فأسیة کفلت موسى الکلیم، و مریم کفلت ولدها عبدالله ورسوله) «این عبارت مستلزم منحصر نمودن کمال زنان به مریم و آسیه است زیرا هر دوی آنها در برهه‌ی جوانی،

^{۲۶}. به روایت بخاری (۳۴۱۱) و مسلم (۲۴۳۱).

پیامبری را کفالت می‌کردند طوری که آسیه کفالت موسی کلیم و مریم نیز کفالت پسرش، بنده و رسول خدا را بر عهده داشتند».^{۲۷}

البته پیش از بیان و شرح معانی الفاظ حدیث باید خاطر نشان ساخت که اصل در اسلام بر مساوی بودن زن و مرد در تکریم و پاداش است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: **{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا } إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ } إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** (حجرات: ۱۳) «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حوا) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا، متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر از پندار و کردار و گفتار شما و از حال همه کس و همه چیز است».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: **{ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا }** (نساء: ۱۲۴) «هر کس اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد - خواه مرد و خواه زن - چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آنها نمی‌شود».

همچنین می‌فرماید: **{ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا }** (إسراء: ۷۰) «ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

بدین سان خداوند متعال، فرزندان آدم را - اعم از مذکر و مؤنث - بر بسیاری از آفریده‌هایش برتری داد، سپس مردان را بر زنان برتری و فضیلت بخشید؛ فضیلتی که تکلیف به همراه دارد و

^{۲۷}. البداية النهایة لابن کثیر (۶۱/۲).

با تفاوت‌های اخلاقی بین زن و مرد مطابقت دارد. از نمونه‌های تفضیل یادشده چیزی است که سیاق این آیات آنرا تفسیر می‌کند چنانکه می‌فرماید:

{وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَهُمْ ۖ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا

اَكْتَسَبْنَ ۗ} (نساء: ۳۲) «آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با اعطای آن بر برخی

دیگر برتری داده است. مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند و زنان نیز نصیبی دارند از آنچه به دست می‌آورند و هر یک از زنان و مردان دارای سرشت و حقوقی فراخور حال خود هستند». همچنین می‌فرماید: {الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا

أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ} (نساء: ۳۴) «مردان بر زنان سرپرستند و در خانواده، حق رهبری دارند و صیانت

و رعایت حال زنان بر عهده ایشان است بدان خاطر که خداوند بعضی را بر بعضی دیگر فضیلت داده است و نیز بدان خاطر که از اموال خود برای خانواده خرج می‌کنند».

و با توجه به سب نزول آیه‌ی تفضیل - که زنان از برتری دادن مردان بر خود در ارث از سوی خدا می‌گفتند - خداوند متعال در این آیه اشاره نموده که برتری مرد بر زن در ارث به این دلیل است که مرد سرپرست و ولی امر زن است، زیرا گرچه آن دو در لذت بردن از یکدیگر مانند هم هستند اما خداوند به مردان دستور داده است که مهریه را به زنان بپردازند و مخارج و نفقه‌شان را بدهند. بنابراین فزونی از یک طرف با فزونی در طرف دیگر جبران می‌شود انگار که اصلاً برتری‌ای وجود ندارد. البته ارجحیت مرد بر زن از جهات متعددی حاصل می‌شود که برخی از آنها صفاتی حقیقی و برخی نیز احکام شرعی هستند؛ از احکام شرعی: اختصاص یافتن آنان در امر نبوت، رسالت و حکومتداری. از عبادات: جهاد، نماز جمعه و جماعات و همچنین هزینه‌های همسرانشان به آنها اختصاص یافته است. حتی بسیاری از انفاق‌ها مخصوص مردان است نه زنان. از صفات حقیقی‌ای که خداوند برای آنها برگزیده است: عقل، متانت و صبر و بردباری است.^{۲۸}

^{۲۸} نگاه کنید به: تنویر المعباس از تفسیر ابن عباس (ص: ۶۹)، تفسیر ابن ابی حاتم (۳/۹۴۰)، تفسیر رازی

(۷۰/۱۰)، تفسیر سعدی (ص: ۱۷۷).

اما حدیث «از میان مردان، تعداد بسیاری به کمال رسیدند» روی میز بحث گذاشته شد و سؤالات و إشکالات متعددی بر آن وارد و مطرح شد:

● اول: منظور از کمال در حدیث چیست؟

بدن شک شناخت معنای هر کلمه‌ای در ابتدا مستلزم نگرستن دقیق به زبان عربی و این است که معنای آن در فرهنگ لغت‌های آنها به چه معناست. معنای کمال: تمام بودن است و تمام بودن به کل آن چیزی گفته می‌شود که به اجزاء تقسیم می‌شود،^{۲۹} پس هر چیزی دارای کمال و نهایی است که در آن حد توقف می‌کند. به عنوان مثال البته نه اینکه فقط به این مورد محدود شود می‌توان مدارک علمی را نام برد زیرا هر یک از مقاطع تحصیلی دارای سطحی است که به آن ختم می‌شود و طالب علم در این مراحل و درجات به پیشرفت ادامه می‌دهد تا اینکه به مقام استادی می‌رسد که رتبه‌ی علمی بالاتری از آن وجود ندارد و در سایر زمینه‌ها نیز این چنین است، یعنی هر زمینه دارای نقطه‌ی پایانی است که در آنجا کامل می‌شود. البته کمال نیز درجات و مراتبی دارد طوری که بالاترین درجه آن، ممتاز می‌باشد و هر کس به آن برسد به کمال رسیده است، چنانکه این کمال نیز مراتبی دارد مانند ۹۰ - ۹۵ - ۱۰۰.

با نگاهی به حدیث یادشده به انصاف و دقت کلام رسول خدا ﷺ پی می‌بریم که کمال مردان را از کمال زنان جدا کرده و آن دو را در یک ترازوی یکسان قرار نداده است تا بیان دارد که مردان دارای کمالاتی هستند که با کمالات زنان تفاوت دارد. لذا آنچه در زن کمال تلقی می‌شود لزوماً در مورد مرد نیز اینچنین نیست. البته هر چه در مورد کمال گفته شود منظور از آن، کمال محدود انسانی است.

علما مراتب متعددی از کمال را ذکر کرده‌اند از جمله:

۱- نبوت: بالاتریم مرتبه‌ی کمال است و این همان مرتبه‌ی است که پیامبران در آن بین همدیگر دارای برتری با درجه‌ی متفاوت هستند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: **{وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ**

^{۲۹}. نگاه کنید به: تاج العروس، زبیدی (۳۵۳-۳۵۲/۳۰).

النَّبِيِّ عَلَى بَعْضٍ ۝ { (إسراء: ۵۵) «ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم»، البته این، مرتبه‌ای مخصوص مردان است که زنان در آن با مردان مشارکت ندارند زیرا برخی از احکام شرعی به مردان اختصاص یافته است چنانکه پیشتر گفته شد.

۲- صدیق (بسیار راستگو) بودن: که کمال علم و عمل است و الله متعال آن را برای مریم عَلَيْهَا اثبات نموده است چنانکه می‌فرماید: { مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۝ { (مائده: ۷۵) «مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند و مادرش نیز زن بسیار درستکار و راستگویی بود». صدیق بودن مرتبه‌ی دوم پس از نبوت است و همان چیزی می‌باشد که زن و مرد در آن مشترک هستند.

۳- شهادت در راه خدا.

۴- ولایت و سرپرستی.

۵- اخلاق.

چهار مرتبه‌ی اول را خداوند متعال در این آیه‌ی گرانقدر بیان نموده است:

{ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا } (نساء: ۶۹) «و کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند، او همنشین کسانی خواهد بود که خداوند به آنها نعمت داده است از پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان و آنان چه دوستان خوبی هستند».^{۳۰}

● دوم: چرا کمال مردان در حدیث بصورت فعل ماضی (کَمَلَ) و کمال زنان با فعل مضارع (يَكْمَلُ) آمده است؟

^{۳۰} نگاه کنید به: مفتاح دار السعادة از ابن قیم (۸۰/۱)، الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ (۱۴۰/۴)، تفسیر سعدی

واژه‌ی کمال در حدیث بیانگر ماضی (گذشته) برای هر دوی مردان و زنان است گرچه با صیغه‌های مختلف آمده است.

● اما چگونه؟

= اول: فعل در «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرًا» که ماضی (گذشته) است و روشن و بدون إشکال است.

= دوم: «لَمْ يَكْمُلْ»، درست است که «یکمّل» فعل مضارع است اما اگر حرف «لم» بر سر آن بیاید معنای آن را به زمان ماضی (گذشته) می‌برد، از این رو زبان‌شناسان می‌گویند که «لم» زمان فعل را از مضارع به ماضی تغییر می‌دهد.

بنابراین وقتی از کسی می‌پرسید: هل سافرت فی الإجازة؟ (آیا در تعطیلات مسافرت رفتی؟)

و (سافر)، فعل ماضی است.

پاسخ می‌دهد: لا، لم أسافر! (نه، مسافرت نرفتم).

و (أسافر)، فعل مضارع است اما حرف (لم) معنا را جوابی برای رویدادی قرار داده که در زمان گذشته رخ داده است.

بدین ترتیب تمام حدیث، خبر دادن از گذشته شد و مفسران تصریح کرده‌اند که حدیث مربوط به امت‌های پیشین است.

و معنای (كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرًا)، (أی: كثیرون من أفراد هذا الجنس حتی صاروا رسلاً وأنبياء وخلفاء وعلماء وأولياء) و معنای حدیث «از بین مردان، تعداد بسیاری به کمال رسیدند»، «یعنی: بسیاری از افراد این جنس، رسول و نبی، خلیفه، علما و اولیا شدند».^{۳۱}

اما اینکه فرموده است: «ولم يكمل من النساء إلا: آسية امرأة فرعون، و مریم بنت عمران: در میان زنان فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیدند»، این یک اسلوب

^{۳۱} مرقاة المفاتیح (۳۶۵۸/۹).

منحصرسازی است و بدین معناست که از میان زنان، تعداد اندکی به کمال رسیدند و این تعداد کم به مریم و آسیه در روزگار خودشان محدود شده است و مقصود از رسیدن آنان به کمال، یعنی رسیدن به آخرین نقطه‌ی تمام فضیلت‌هایی که برای زنان است.

● در اینجا برای من سؤالی پیش آمد: آیا روش منحصرسازی که به واسطه‌ی آن، کمال مریم و همسر فرعون ذکر شد بدین معناست که غیر از آنها به کمال نخواهد رسید؟

البته که نه، زیرا همانطور که قبلاً گفته شد حدیث درباره‌ی امت‌های پیشین است و منکر کمال زنان دیگری در این امت مانند خدیجه و فاطمه رضی الله عنهما نیست چنانکه خدیجه پانزده سال پیش از بعثت و بیش از ده سال پس از آن در خدمت رسول خدا ﷺ بود و خدیجه رضی الله عنها با جان و مالش بسان وزیری صادق برای وی بود. فاطمه رضی الله عنها دختر رسول الله ﷺ نیز به شایستگی و فضیلت بیشتری به نسبت خواهرانش متمایز شد زیرا با رحلت رسول خدا ﷺ شدیداً بیمار شد در حالی که سایر خواهرانش در زمان حیات پیامبر ﷺ از دنیا رفتند. عایشه رضی الله عنها هم که داناتر و فهمیده‌تر از او در میان سایر زنان این امت و امت‌های دیگر نیست.^{۳۲}

و این فرصتی است برای زنی که می‌خواهد به صف زنان کامل پیوندد، اگر که بداند وجه تمایز "مریم دختر عمران" و "آسیه دختر مزاحم" و سایر زنانی که فضایل و کراماتشان در سنت آمده، چیست.

● اما جمله‌ی آخر حدیث که پیامبر ﷺ فرموده است: «برتری عایشه بر سایر زنان، مانند برتری آبگوشت بر سایر غذاهاست»:

ممکن است معنای آن برای کسی که روش‌های عرب را به خوبی نمی‌شناسد مشکل باشد، از جمله اسلوب (تشبیه). چنانکه پیامبر ﷺ فضیلت عایشه رضی الله عنها را به فضیلت آبگوشت بر سایر

^{۳۲}. نگاه کنید به: البدایة والنهائة از ابن کثیر (۶۱/۲)، الکواکب الدراری، الکرمانی (۴۲/۱۴)، تحفة الأحوذی،

المبار کفوری (۴۵۹/۵)، الرسل والرسالات، الأشقر ص ۸۸.

غذاها تشبیه کرده است و معنای فضیلت و برتری در زبان، کمالات و فضایل بسیار است.^{۳۳} البته کتاب‌های سنت و سیره مملو از فضایل مادر مؤمنان عایشه رضی الله عنها می‌باشد. آنچه در مورد وی یاد شده اینست که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی نزد ایشان وفات کرد که هجده ساله بود، یعنی آن همه بیان فضل و ستایش او در سن کمتر از هجده سالگی است، و این پیامی برای دختران جوان ماست که خوب بیندیشند که برتری زن مسلمان محدود به سن و سال نیست بلکه در هر سنی که باشد از او یاد و تشکر می‌شود و این گواه بر آنست که زن در سنین نوجوانی می‌تواند تاثیرگذار باشد. و زن موفق کسی است که برای کامل کردن خود و به کمال رساندن دیگران تلاش کند و شبیه شدن به زنان کامل، کمال است!

از مریم دختر عمران نام بردیم که در عبادت به کمال رسید، و "مریم" نامی غیرعربی و در زبان عبری به معنای عبادت کننده است. آسیه دختر مزاحم نیز مظهر ثبات بر دین و خدیجه دختر خویلد حامی دعوت و مهرورزی به شوهر است و فاطمه نماد صبر به هنگام از دست دادن عزیزان است و أسماء دختر ابوبکر و نقش او در آغاز هجرت، و أم عماره و جهادش در جنگ احد و أم طلحه و واکنش او به هنگام مرگ پسرش و أم سلمه و حکمتش در صلح حدیبیه و موارد دیگری که بسیار زیادند. اگر یکی از ما به سیرت آنها نزدیک شود در جزئیات کمال آنها بیندیشد شایستگی می‌یابد که به کمال برسد و اگر هم به کمال نرسد بدان نزدیک می‌شود.

گزیده:

شخصی که قادر به دیدن زیبایی است محال است که پیر شود!

^{۳۳}. نگاه کنید به: جمهرة اللغة، ابن درید (۹۰۷/۲)، تحفة الأحوذی (۲۶۱/۱۰).

ما از سوگواری بیش از سه روز جز برای شوهر نهی شده‌ایم!

سمیحه بنت عبدالله حمادی^{۳۴}

ما در دانشگاه بودیم و استاد بلافاصله پس از پایان کلاس درسش ما را ترک کرد و خبر لغو کلاس بعدی از همان اول صبح به ما رسید. هوای - آن موقع - بیرون گرم بود، بنابراین یکی از ما پیشنهاد کرد که یک لیوان آبمیوه‌ی سرد در کافه‌ی دانشگاه بنوشیم و در آنجا دانشجویانی از رشته‌های دیگری را پیدا کردیم.

● آیا امروز کلاس ندارید؟

= بله، اما استاد درس امروز بخاطر فوت شوهرش نیامده است و ما انتظار نداریم که این ترم تحصیلی را با ما به پایان برساند زیرا عده خواهد داشت.

یکی از آنها گفت: باید درس را با ما به اتمام برساند وگرنه دانشگاه قراردادش را فسخ می‌کند.

به او گفته شد: کار کردن استاد برای نیاز است و هیچ‌اشکالی در این مورد نیست.

ناگاه دانشجویی گفت: چرا در کشور ما با وجود اینکه زن چند ماه از شوهرش دور بوده، عده‌ی خود را می‌گذراند، علاوه بر اینکه او یائسه شده است - یعنی قاعدگی به سبب بالا رفتن سن او قطع شده است - مگر هدف از عده، تشخیص پاکی رحم نیست؟ و اگر فرض کنیم هنوز او در مرحله‌ایست که می‌تواند باردار شود، تکنولوژی ما را از دوره‌ی انتظار خلاص می‌کند زیرا در عرض چند دقیقه به پاکی رحم او پی می‌برد.

و ناگاه دیگری گفت: چرا فقط زن عده را می‌گذراند؟ ولی اگر شوهرش در شرایط او قرار بگیرد عده نمی‌گذراند و بلافاصله با زن دیگری ازدواج می‌کند! من این را چیزی جز تحقیر و کاستن از ارزش ما، به رنج افکندن، بی‌عدالتی و اندوه طولانی برای زن نمی‌دانم!

^{۳۴}. پژوهشگر و دکترای حدیث و علوم - دانشگاه أم قری.

یکی از ما پاسخ داد: غم و اندوه ربطی به عده و سوگواری‌ای که خداوند بر زنان واجب گردانیده ندارد بلکه یکی از ویژگی‌های نفس بشری است چون او به مصیبت‌ها و دردهایی که با آن روبه‌رو می‌شود واکنش نشان می‌دهد و در هنگام وقوع بلا، پیروی از اوامر خداوند، تاثیر آنها را بر ما کاهش می‌دهد، پس عزاداری نهادینه‌سازی غم نیست و اسلام مخالف غم و اندوه است زیرا خیری به دنبال ندارد و منفعتی در آن برای دل نیست و نیز دوست‌داشتنی‌ترین چیز نزد شیطان، غمگین ساختن بنده است تا او را از مسیرش منحرف و از رفتارش باز دارد و در قرآن جز نبی از اندوه نیامده است: **{وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا}** (آل عمران: ۱۳۹) «و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید» و نیز خداوند متعال می‌فرماید: **{لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا}** (توبه: ۴۰) «غم مخور همانا خدا با ماست»، و پیامبر ﷺ از غم و اندوه به خداوند پناه می‌برد چنانکه فرموده است: **(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ)** «پروردگارا، از غم و اندوه به تو پناه می‌برم».^{۳۵}

اسلام هیچ چیزی را بدون توضیح رها نکرده است، چنانکه همه چیز از غم و شادی و ناراحتی و سختی بر اساس قوانین ضابطه‌مند و منظم پیش می‌رود و خداوند متعال در قرآن کریم، عده را بیان نموده و می‌فرماید: **{وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ۖ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ}** (بقره: ۲۳۴) «و کسانی که از شما (مردان) می‌میرند و همسرانی پس از خود به جای می‌گذارند همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه روز انتظار بکشند و عده نگه دارند و هنگامی که به آخر مدت‌شان رسیدند و آن را به پایان بردند گناهی بر شما نیست که هر چه می‌خواهند درباره‌ی خودشان به طور شایسته انجام دهند (و اعمالی موافق با شرع از ایشان سر زند و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند)، و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است».

یعنی اگر شوهر بمیرد و همسرش را در عقد نکاح خود ترک نماید زن، چهار ماه و ده روز صبر می‌کند و ازدواج مجدد نمی‌نماید.

^{۳۵}. مدارج السالکین، ابن قیم (۱/۵۰۰-۵۰۱).

ینتظرن (انتظار می‌کشند): ممکن است که انتظار همراه با صبر، شکوه، روند تدریجی و لحظه‌شماری کردن باشد و شاید هم در هر انتظاری، امیدی زیبا به فردایی بهتر وجود داشته باشد.

در سنت نبوی، چگونگی انتظار آمده است همانطور که بسیاری از احکام مثل: نماز، زکات و حج بیان شده است. از أم عطیه رضی الله عنها روایت است که: «ما نهی می‌شدیم از اینکه برای مرده‌هایمان بیش از سه روز به سوگ بنشینیم مگر برای فوت شوهر که چهار ماه و ده شبانه‌روز به سوگ می‌نشستیم، و در این مدت از سرمه و بوی خوش استفاده نمی‌کردیم و لباس رنگارنگ نمی‌پوشیدیم مگر لباس یمنی (سفید و سیاه)،^{۳۶} و به ما اجازه داده شده هنگامی که از حیض پاک می‌شویم و غسل می‌کنیم تکه‌ای عود به نام کست اظفار^{۳۷} (ماده‌ای خوشبو) بکار ببریم تا بوی بد اثر خون را از بین ببرد و همچنین از تشییع جنازه نیز نهی می‌شدیم».^{۳۸}

این حدیث نبوی شامل مطالبی مختص به زنان است که آن را برای شما خلاصه می‌کنم: اختصاص عزاداری به زنان و نه مردان، تعیین مدت سه روز عزاداری زن برای خویشاوندانش و سوگواری او برای شوهرش به مدت چهار ماه و ده روز و ماهیت و چگونگی عزاداری.

اما من از شما می‌پرسم: اگر مردی از شما خواستگاری کند و تاریخ ازدواج را به یک یا دو سال بعد موکول کند تا برای ازدواج آمادگی پیدا کند – به نظر شما – آیا امری طبیعی است که این مدت انتظار بکشید؟ یا بیانگر لجبازی و کاستن از قدر و شأن شماست؟

^{۳۶} به آن عصب می‌گویند که لباس یمنی است که به دشواری دوخته می‌شود. نگاه کنید به: النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ابن اثیر (۲/۲۴۵)، و شاید امروزه آن را در مناسبت‌ها می‌پوشند و به لحاظ عرفی، زینت محسوب می‌شود.

^{۳۷} همان قُسط هندی که گناه شناخته شده است. نگاه کنید به: النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ابن اثیر (۴/۱۷۲).

^{۳۸} به روایت بخاری (۵۳۴۱).

من فکر می‌کنم پاسخ این باشد که: این امری طبیعی است و شما با شوق منتظر او خواهید بود. و اگر کارمند زنی باشد و مدیرش در محل کار بگوید که پس از پنج ماه کارمندان زن را ارزیابی می‌کند و بر این اساس به آنها ترفیع و پاداش تعلق می‌گیرد، آیا به تعیین این مدت اعتراضی خواهد داشت؟

او منتظر خواهد ماند و این انتظار با جدیت در کار، پشتکار و اشتیاق به رقابت به امید جلب رضایت مدیر از عملکردش برای دریافت ترفیع همراه خواهد بود.

و اگر یکی از ما در عضوی از بدن دچار بیماری شود و پزشک به او بگوید: مراقب باش تا مدتی به این قسمت آب نرسد تا بهبود یابد، آیا سخنان او را می‌پذیرید و اجرا خواهی کرد یا آن را نادیده می‌گیرید؟

شک ندارم که او حرف‌های دکتر را با سخاوت خواهد پذیرفت زیرا به دانشش و عواقب آنچه به او هشدار داده، اعتماد دارد و چون می‌خواهد بهبود یابد پس صبر خواهد کرد و خودداری می‌کند. بفرمایید مثال دیگری می‌زنم که به شرایط این مرحله نزدیکتر است: در حال حاضر شما دانشجوی یک دانشگاه هستید و سیستم تحصیلی آن چهار ساله است، هر ترم مجموعه‌ای از دروس است و برای هر درس یک ترم لحاظ شده و می‌توانید یک هفته یا بیشتر آن را مطالعه کنید تا آن را بگذرانید و قبول شوید. آیا این مدت، طولانی است و انتظار کشیدن برای آن را کسل‌کننده می‌دانید؟ و بر این اساس، دانشگاه را بخاطر سیستم تحصیلی‌اش ظالم می‌شمارید؟ و این به عنوان کاستن از توانایی‌های ذهنی شما قلمداد می‌گردد و بایستی به آنها اعتراض کنید.

دوستم با عجله جواب داد: البته که نه! من باید انتظار بکشم تا به هدفم برسم و این چیزی از توانایی‌های من نمی‌کاهد زیرا دانشگاه استراتژی و اهداف مشخصی دارد که می‌خواهد با اجرای این برنامه از این طریق به آن دست یابد، از جمله: پرورش و آماده‌سازی دانشجو تا کارایی بالایی داشته باشد، پس قصد آن به مصلحت دانشجو است.

● نیکوست، حال که ما قوانین و مقررات و توصیه‌های انسانی را در همه‌ی نهادها می‌پذیریم آن هم با وجود کاستی‌هایی که ممکن است در آن پیش بیاید ولی به منظور کسب لذت‌های دنیوی

بدانها تن می‌دهیم و آن را سبب کاستن از ارزش و جایگاه خود نمی‌بینیم! پس چرا دستور خداوند متعال به زن که چهار ماه و ده روز پس از فوت شوهرش عده بکشد را تحقیر و کاستن از ارزش زن می‌دانیم؟ و به حکمت خداوند متعال معترضیم در حالی که برتر از هر چیزی است و همه چیز را می‌داند و علم دارد که عاقبت کار ما چه می‌شود و چه چیزی به نفع و صلاح ماست؟! براستی که خاستگاه این نگرش، چیزی جز غفلت یا برداشت نادرست در بینش ما نیست!

لذا خدای متعال ما را آفریده تا او را بپرستیم و اطاعت کنیم و با اختیار خود و بدون اعتراض، تسلیم اوامر و نواهی وی باشیم و هدف تمام احکام او تسلیم شدن در برابر خداوند و فرمانبرداری از شریعت اوست و این امر در همه جا دیده می‌شود. حکمتهای فردی یا تفصیلی احکام شرعی از نظر ظاهری و درونی با دیگر مسائل متفاوت است، چنانکه هیچ حکمی نیست که دارای حکمتی نباشد و خداوند متعال می‌فرماید: {الرَّحْمَٰنُ أَوْحَىٰ إِلَىٰ سُلَيْمَانَ أَن تَبْنِيَ إِلَٰهَيْكَ أَيْمَانَ وَتَقْبَلِ الْأَمْرَ الْكَبِيرَ} (هود: ۱) «الف، لام، را. این قرآن کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن توسط خداوند منظم و محکم گردیده است لذا تناقض و خلل و ستمی بدان راه ندارد و نیز آیات آن از سوی خداوند جهان شرح و بیان شده است که هم حکیم و هم آگاه و کارهایش از روی کاردانی و فرزاندگی انجام می‌پذیرد»، و این حکمت‌ها شاید برای اهل علم آشکار شود و یا شاید نشود زیرا اهل علم برای استنباط آن تلاش می‌کنند و ممکن است تلاش آنها به گزینه‌ی صحیح برسد و یا اشتباه کنند.

مردم در این امر سه دسته هستند:

اول: اوامر خداوند متعال را با عبادت و خضوع و تسلیم‌پذیری بدون اینکه بپرسد چرا و چگونه؟ انجام می‌دهد.

دوم: حکمت الله متعال را در پاره‌ای از افعال، احکام و دستوراتش برای فهم و افزایش علم خود می‌جوید در نتیجه، دلیلی برای افزایش ایمان، یقین و خضوعش می‌شود.

سوم: چه بسا در ایمانش نقص یا ضعفی وجود داشته باشد، لذا او را در حال جستجو و پرسش از حکمت احکام شرعی به شیوه‌ای اعتراض‌آمیز می‌یابید چنانکه اگر حکمت بر او آشکار شود و به آن یقین پیدا کند به حکم شرعی عمل می‌کند و از آن راضی می‌گردد و اگر حکمت بر او پنهان شود دچار شک و تشویش می‌گردد و شاید عمل به حکم شرعی را رها کند چون که

حکمت فرض بودن آن بر او ظاهر و روشن نشده است! در اینجا زنگ هشدار به صدا درمی‌آید زیرا در این حالت، تسلیم‌پذیری و انقیاد در برابر خداوند متعال و رضایت از آنچه برایش مقدر و واجب گردانیده، از بین می‌رود چرا که دانستن حکمت همه چیز برای انسان حتی در زندگی مادی روزمره‌اش نیز دشوار است، در زندگی روزانه‌ی ما و شاید در کارمان اتفاقات زیادی می‌افتد که به حکمت وقوع آنها پی نمی‌بریم و برای شناخت حکمت هر چیزی باید از همه چیز آگاه باشیم و این فقط مختص خداوند متعال است.

خداوند متعال از آن جهت که به همه چیز احاطه دارد احکام را مقرر نموده، لذا مقدر نمودن او بی شک از سر علم بوده است و آگاهی نداشتن ما به حکمت یک حکم به معنای نبود حکمت در آن مسئله نیست، یعنی اگر حکمت چیزی را ندانیم به معنای نبود آن نیست. به عنوان مثال در دستگاه‌ها مشخصات و ابزاری هستند که ما حکمت وجود آنها را نمی‌دانیم، چنانکه در دستگاه آیفون، پورتهایی وجود دارد که فلسفه‌ی آنها را نمی‌دانیم اما این بدان معنا نیست که بی‌فایده هستند و - فقط - متخصصان فلسفه‌ی وجود داشتن آنها را می‌دانند.

برخی از احکام صرفاً عبادی است و ما از حکمت‌شان اطلاعی نداریم، خداوند متعال به وسیله‌ی آنها میزان خضوع و تسلیم‌پذیری بنده را در برابر خودش می‌آزماید چنانکه در بندهای صلح حدیبیه پس از تسلیم شدن صحابه و موفقیت در امتحان، حکمت این بندها بر آنان آشکار شد و روشن گردید که چگونه به نفع مسلمانان تغییر یافت، پس عمل به احکام خداوند متوقف نمی‌شود تا که حکمت آنها شناخته شود زیرا اگر مسلمان اینگونه باشد خداوند را عبادت نمی‌کند بلکه نظرات و هوا و هوس خود را می‌پرستد. بنابراین تسلیم‌پذیری و خضوع کامل در برابر فرمان خداوند متعال در تمام اوامر و نواهی او بر بنده واجب است چرا که هدف همین است، خواه فلسفه‌ی حکم شرعی بر او نمایان شود یا نشود! و به سوگ نشستن زن برای شوهر متوفی‌اش از جمله‌ی این احکام است. لذا فرمان خداوند را با رضایت و قناعت و بندگی خالص مانند نماز و روزه گردن می‌نهد. حکمتهایی هم که از این حکم استنباط می‌شود اجتهادی است و خداوند بر آنچه بر ما واجب گردانیده، داناست و بر ماست که تسلیم شویم.

● زیباست، شما به صورت زنجیره‌ای منطقی مرا متقاعد کردید که چاره‌ای جز این ندارم که تسلیم آن شوم و دوست دارم آن را تکمیل کنیم. می‌دانید که اعتراض‌های من به پایان نرسیده است اما ده دقیقه بعد از سخنرانی من نوبت به بانوی استادمان می‌رسد که بخاطر تاخیر یکی دو دقیقه‌ای پاسخگوست!

با او خداحافظی کردم اما سردرگمی‌ام و سؤالاتم با من خداحافظی نکرد. این هم‌کلاسی‌مان در حضور بانوان متخصص اعتراض کرد. آیا زنان دیگری هم هستند که اینگونه فکر می‌کنند و احکام شرعی را اینطور تفسیر می‌کنند؟

حقیقت اینست که من بعید نمی‌دانم اما دیدار با آنها را نیز تضمین نمی‌کنم و احتمالات دیگری برای موضوع سوگواری به ذهنم خطور کرد غیر از آن چیزهایی که به هم‌کلاسی‌ام وقتی که عجله داشت اشاره کردم.

آنچه که به ذهنم رسید این سؤالات بود:

۱. چرا عزاداری به زنان اختصاص داده شده است اما به مردان نه؟

قرآن و سنت به تخصیص این امر پرداخته است، مثلاً در سنت: سوگواری به زن اختصاص یافته است که برای شوهر و خویشاوندانش به سوگ بنشیند چنانکه قبلاً فرموده‌ی پیامبر را خاطر نشان ساختیم که: (لا یحِلُّ لامْرَأَةٍ تَوْمن بالله والیوم الآخر، تُحد علی میتٍ فوق ثلاثٍ إلا علی زوجٍ أربعة أشهرٍ وعشراً) «برای زنی که به خداوند متعال و روز قیامت ایمان دارد حلال نیست که برای هیچ میتی بیشتر از سه شب به سوگ بنشیند مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده شب به سوگ می‌نشیند».

نیامده که مردی برای مُرده‌ای سوگواری کرده باشد زیرا پیامبر که الگو و عالی‌ترین مصداق برای اقتدا است در زمان حیاتش، همسرش خدیجه و پسران، دختران، عمو و اصحابش از دنیا رفتند اما برای هیچ یک از آنان سوگواری نکردند.

شاید بتوانم بگویم به این دلیل است که:

● زن، انسانی زیباست، پس هرگاه به سوگ بنشیند بخشی از فطرت خود مانند آرایش و زیباسازی را رها می‌کند اما اگر مرد را عزادار فرض کنیم باید چه چیزی را ترک کند؟ شاید کسی بگوید: موها و ناخن‌هایش بلند می‌شود و عطر زدن و پیرایش را کنار می‌گذارد. می‌گوییم: این از سنت‌های فطری است که ترک آنها خلاف سنت پیامبر می‌باشد و برخی مردان در واقع بعضی از وظایف خود را بخاطر غم و اندوه و نه بخاطر شرع رها می‌کنند در حالی که شریعت او را از این کار منع نکرده است ولی زن زینت‌آرایی را ترک می‌کند زیرا سببی برای ازدواج با اوست.

● مرد نان‌آور خانواده‌اش است پس سوگواری ندارد و شاید همزمان با بیش از یک زن ازدواج کرده باشد، آنگاه سوگواری او چگونه خواهد بود؟ آیا همسرانش را ترک نماید و از آنها کناره‌گیری کند؟!

● عقد ازدواج در دست خود مرد می‌باشد و هر وقت خواست ازدواج می‌کند و اگر نخواست ازدواج نمی‌کند اما ممکن است زن پس از فوت شوهرش بدون توجه به عواطفش توسط سرپرست از ازدواج منع شود، بنابراین خداوند این مدت را واجب گردانیده که هیچ کس نتواند از آن فراتر برود. علاوه بر اینکه نیاز یک مرد به زن بیش از نیاز زن به مرد است چنانکه زن بخاطر حیا، فروتنی و نرم‌خویی‌اش صبر می‌کند در حالی که مرد نمی‌تواند صبر کند.

● زن است که امور خانه و شوهر و فرزندانش را اداره می‌کند، بنابراین اگر بمیرد شوهر نمی‌تواند خودش به تنهایی امورش را مدیریت کند، حال اگر دارای فرزند باشد چطور می‌شود؟ مرد اغلب - آنگونه که زندگی نشان می‌دهد - از ازدواج با زن دیگری که از او و فرزندانش مراقبت می‌کند بی‌نیاز نیست.

● زن از مرد عاطفی‌تر است و عمیقاً تحت تاثیر غم و شادی قرار می‌گیرد، از این روی خداوند متعال به این جنبه در او توجه کرده تا بتواند خود را آرام کند و حال و وضع به هم ریخته‌ی خود را سامان دهد.

● عبادت و دینداری زن برای خداوند در زمان سوگواری، آزمونی برای میزان تسلیم او در برابر فرمان خداست. البته امکان دارد کسی سؤال بپرسد: خوب، پس مرد چه؟

بله! حتی مرد نیز احکامی دارد که به موجب آن خداوند را عبادت می‌کند در حالی که برای زن نیست مانند نهی از پوشیدن لباس دوخته‌شده برای احرام در حالی که برای زن، احرام جایز است، همچنین لباس حریر و طلا برای مرد حرام است در حالی که برای زن جایز است و هر کدام از زن و مرد، عبودیت خاص خود را دارد.

۲. زن در دوران جاهلیت یک سال عزادار بوده است ولی در اسلام چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند، آیا این، تحقیر و کاستن از ارزش اوست؟

زینب بنت اُبی سلمه فرمود از اُم سلمه شنیدم که گفت: «زنی نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! شوهر دخترم فوت شده و چشمان دخترم درد می‌کند، آیا می‌توانم چشمانش را سرمه بکشم؟ رسول خدا دو یا سه بار فرمود: (نه) سپس فرمود: دوران عده فقط چهار ماه و ده روز است در حالی که در دوران جاهلیت، شما سرگین را پس از یک سال کامل (به نشانه‌ی تمام شدن دوران عده) پرتاب می‌کردید».^{۳۹}

حمید بن نافع (راوی حدیث) می‌گوید: فقلت لزینب، وما ترمی بالعبرة علی رأس الحول؟ فقالت زینب: (كانت المرأة إذا توفى عنها زوجها، دخلت حفشاً، ولبست شر ثيابها، ولم تمس طيباً حتى تمر بها سنة، ثم توتى بدابة، حمار أو شاة أو طائر، فتفتض به، فقلما تفتض بشيء إلا مات، ثم تخرج فتعطى بعبرة، ثم تراجع بعد ما شاءت من طيب أو غيره) سئل مالك ما تفتض به؟ قال: (تمسح به جلودها) «به زینب گفتم: هدف از پرتاب کردن سرگین پس از یک سال چیست؟ وی گفت: هرگاه (در دوران جاهلیت) شوهر زنی فوت می‌کرد آن زن وارد یک خانه‌ی بسیار کوچک و محقر می‌شد، بدترین لباس‌هایش را می‌پوشید و از استعمال هر گونه خوشبویی یا چیز دیگر خودداری می‌نمود و اینگونه زندگی‌اش را سپری می‌نمود تا یک سال بگذرد، آنگاه حیوانی از قبیل الاغ، گوسفند یا پرنده‌ای می‌آوردند و آن زن بدنش را با پوست، پشم یا پر آن تمیز می‌کرد و کمتر اتفاق می‌افتاد که زن خودش را با آن تمیز کند و آن حیوان نمیرد، پس از آن از خانه بیرون می‌رفت، آنگاه

^{۳۹}. به روایت بخاری (۵۳۳۶).

سرگینی به دستش می‌دادند تا (با عبور یک سگ) آن را به سویش پرتاب کند. پس از آن می‌توانست خوشبویی و سایر لوازم آرایشی را استعمال کند». و از مالک (یکی از راویان این حدیث) پرسیده شد که منظور از "تفتض به" چیست؟ فرمود: «پوست خود را به آن می‌مالید و پاک می‌کرد».^{۴۰}

تفاوت بین عزاداری در دوران جاهلیت با اسلام:

در حدیث پیشین پیامبر ﷺ عزاداری زنان در دوران جاهلیت و ظلم و تحقیری را که بر آنان وارد می‌شد بیان فرمود، چنانچه اگر شوهرش فوت می‌کرد وارد خانه‌ای کوچک و آلوده می‌شد و بدترین لباس‌هایش را می‌پوشید و به بدنش آب و عطر نمی‌زد و ناخنش را کوتاه نمی‌کرد و موهایش را شانه نمی‌زد و یک سال تمام در آنجا می‌ماند و دور انداخته می‌شد و از تمام لذت‌های زندگی محروم می‌گشت و سپس با زشت‌ترین منظره بیرون می‌آمد و با پرنده یا حیوانی، خود را تمیز می‌کرد به گونه‌ای که حیوان پس از آن زنده نمی‌ماند.

اما اسلام آمد و ظلم و تحقیری که بر زن وارد می‌شد را برطرف کرد و مقامش را بالا برد و او را گرامی داشت. در اوایل اسلام، عده‌ی زن یک سال کامل بود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

{وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ ۗ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ} (بقره: ۲۴۰) «و کسانی که از شما در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی از خود به جای می‌گذارند فرمان خدا اینست که باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنان را با پرداخت هزینه‌ی زندگی بهره‌مند سازند به شرط اینکه آنان از خانه شوهر بیرون نروند، اما اگر بیرون روند هر کار پسندیده‌ای که نسبت به خود انجام دهند از قبیل ازدواج مجدد گناهی بر شما نیست و خداوند توانا و حکیم است». سپس حق تعالی نازل فرمود که: {وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا} (بقره: ۲۳۴) «و کسانی که از شما مردان می‌میرند و همسرانی پس از خود به جای می‌گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بکشند و عده نگاه

^{۴۰}. به روایت بخاری (۵۳۳۷).

دارند». این ایه در تلاوت زودتر می‌آید اما بیشتر امت بر این هستند که ناسخ آیه‌ی پیشین است^{۴۱} لذا سوگواری امت، چهار ماه و ده شبانه‌روز شده است.

ماهیت و چگونگی سوگواری زن:

اول: زنی که در عده است چهار ماه و ده روز بدون ازدواج مجدد صبر می‌کند.

دوم: زنی که در عده است تمام امور زندگی خود را انجام می‌دهد چنانکه خود را می‌شوید، موهایش را شانه می‌زند، لباس‌هایش را می‌پوشد و ناخن‌هایش را کوتاه می‌کند و با دیگران صحبت و با آنها ملاقات می‌کند اما از موارد زیر اجتناب می‌نماید:

۱. از هر نوع لباسی که برای زینت در نظر گرفته شده، بپرهیزد: بنابراین لباس‌های معمولی را که برای زینت یا آراستگی نیست به هر رنگی که باشد خواه قرمز یا مشکی یا زرد بپوشد^{۴۲} و چه بسا آنچه که در مجالس، اعیاد و عروسی‌ها پوشیده می‌شود.^{۴۳} البته عُرْف در تعیین زینت این لباس‌ها متفاوت می‌باشد.

۲. باید از هر گونه عطری^{۴۴} بجز مقداری بخور خوشبو هنگام غسل قاعدگی بپرهیزد. برخی از علما، صابون و شامپو را جزو مواد خوشبوکننده گنجانده‌اند زیرا جزو عطرها هستند، و نیز گفته شده که آن دو در دسته‌ی عطریات قرار نمی‌گیرند ولی ترک آنها بهتر و اولی‌تر است.^{۴۵}

^{۴۱}. نگاه کنید به: تفسیر ابن کثیر (۱/۶۵۸)، فتح المنعم شرح صحیح مسلم، موسی شاهین (۶/۱۳۷-۱۳۸).

^{۴۲}. فتاوی اللجنة الدائمة (۲۰/۴۵۳)، فتاوی نور علی الدرب، ابن عثیمین (۱۹/۲).

^{۴۳}. زاد المعاد، ابن قیم (۵/۶۲۸).

^{۴۴}. زاد المعاد (۵/۶۲۳).

^{۴۵}. فتاوی اللجنة الدائمة - (۲۰/۴۵۳)، مجموع فتاوی ابن باز (۲۲/۱۸۷)، فتاوی نور علی الدرب، ابن عثیمین (۱۹/۲).

اما روغن‌هایی که معطر نیستند برای زنی که در عده است اشکالی ندارد ولی هر آنچه از آنها که به عنوان زینت به کار می‌رود ممنوع می‌باشد چرا که از آراستگی و زینت در دوران عده‌اش نهی شده است.^{۴۶}

نوشیدن قهوه در صورت مخلوط شدن با زعفران:

گفته می‌شود اگر بوی آن باقی بماند نوشیدن آن جایز نیست و اگر بوی آن با پختنش از بین برود ایرادی ندارد.^{۴۷}

۳. از تمام مواد آرایشی روی بدن خود اجتناب کند و حتی از سرمه‌ی چشم نیز بپرهیزد زیرا چشم را زیبا می‌کند ولی قطره‌ای که برای درد چشم نیاز دارد و زیباکننده‌ی چشم نباشد اشکالی ندارد و نیز جایز است موی سر خود را با چیزی که در آن مواد خوشبوکننده نیست رنگ کند.^{۴۸} و اگر ناچار باشد از سنگ سرمه به عنوان دارو و نه برای زینت استفاده کند می‌تواند شب‌ها سرمه را به چشم بمالد و روز آن را پاک کند.^{۴۹}

۴. از پوشیدن انواع زیورآلات خودداری کند.^{۵۰}

سوم: زن عده‌دار، چهار ماه و ده شبانه‌روز در خانه‌ی شوهر متوفی خود می‌ماند و جز برای ضرورت از خانه بیرون نمی‌رود و این از تسامح و مدارای دین است زیرا با نیازمندی‌های انسان منافاتی ندارد. در روایات آمده است که بیرون رفتن او برای نیازش در روز و نیز نیاز ضروری در

^{۴۶}. احکام الإحداد فی الإسلام (۶۲-۶۳).

^{۴۷}. فتاوی نور علی الدرب، ابن عثیمین (۲/۱۹).

^{۴۸}. فتاوی نور علی الدرب، ابن عثیمین (۲/۱۹).

^{۴۹}. زاد المعاد، ابن قیم (۵/۶۲۴-۶۲۵).

^{۵۰}. فتاوی نور علی الدرب، ابن عثیمین (۲/۱۹).

شب جایز است و شب را جز در خانه‌ی خودش در جای دیگری نباید بخوابد و این در هر چهار مذهب اهل سنت نیز صدق می‌کند.^{۵۱}

اما در عصر کنونی ما، زن در دوران عده شاید نیاز داشته باشد برای کار و تحصیل، بیمارستان و بازار و مراجعه به ادارات دولتی و ملاقات والدین یا یکی از بستگانش در صورت بیماری و برای تسکین خود در صورت دلتنگی، معاشرت کردن با همسایه‌اش و غیره بیرون برود، بنابراین فقها برای بیرون رفتن او در روز و نیز در مواردی که بیرون رفتنش در شب لازم باشد استثنا قائل شده‌اند، لذا بیرون رفتن او در صورت ضرورت در طول شبانه‌روز جایز است اما در موارد غیرضروری مانند عمره، مسافرت و گردش و... جایز نیست.^{۵۲}

شیخ ابن عثیمین رحمته الله بیرون رفتن زن عده‌دار را به سه حالت تقسیم کرده است:

حالت اول: اگر لازم و ضروری نباشد پس جایز نیست مانند بیرون رفتن برای گردش و عمره.

حالت دوم: خروج از منزل در صورت ناچاری و ضرورت در طول شبانه‌روز جایز است مانند ترس بخاطر تخریب و آتش گرفتن منزل و یا چیز دیگر، و باید به محض برطرف شدن علت به منزل برگردد.

حالت سوم: اینکه برای حاجتی باشد مانند بیرون رفتن برای خرید غذا و نوشیدنی، تدریس و تحصیل در طول روز و نه در شب، و اگر هم دلش تنگ شد برای آرامش یافتن در طول روز نزد زن همسایه‌اش بیرون برود زیرا بحران دلتنگی ممکن است تبدیل به یک بیماری روانی شود. نیز برای عیادت پدر و مادر یا یکی از خویشاوندانش در صورت بیماری در طول روز و نه در شب

^{۵۱} نگاه کنید به: بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، الکاسانی (۲۰۵/۳)، وتبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، زیلعی، وحاشیة الشبلی (۳۷/۳)، والمدونة، مالک (۴۲/۲)، والمعونة علی مذهب عالم المدینة، عبدالوهاب بغدادی (۹۳۱/۲)، الحاوی الکبیر، ماوردی (۲۷۲/۱۱)، والمجموع شرح المذهب، نووی (۱۷۵/۱۸)، ومسائل الإمام أحمد رواية أبي داود سجستانی (ص: ۲۵۳)، شرح الزرکشی علی مختصر الخرقی (۵۷۲/۵).

^{۵۲} نگاه کنید به: الشرح الممتع علی زاد المستقنع، ابن عثیمین (۴۱۲/۱۳)، مجموع فتاوی ابن باز (۱۹۷-۲۰۲/۲۲).

بیرون برود. علت تفاوت شب و روز در این است که مردم در روز بیرون هستند و امنیت برای او بیشتر است و در شب مردم در خانه هستند و ترس بر او بیشتر است.^{۵۳}

شیخ ابن باز رحمته الله نیز به کارمند زن اجازه‌ی خروج داده و گفته است: «اگر در صورت ترس از اخراج شدن از کار (مختص زنان)، مجبور به کار در شب شود علما دلایل زیادی برای جواز خروج وی از خانه‌ی شوهرش که باید در آنجا عده را بگذراند بیان داشته‌اند که برخی از این دلایل برای بیرون رفتن او به سر کار آسانتر هستند، اگر که مجبور به انجام آن کار شود و مبنای آن، کلام خداوند متعال است: {فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ} (تغابن: ۱۶) {پس آنقدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید}، و نیز فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله که گفته‌اند:^{۵۴} «هرگاه شما را به کاری امر کردم هر اندازه که توانایی دارید آن را انجام دهید».^{۵۵}

این همان چیزی است که زن در دوران عده از آن خودداری می‌کند اما آنچه اکنون در مورد آداب و سنن برخی کشورها یا برخی مناطق می‌شنویم که مانع از نگاه کردن زن به تلویزیون و پاسخگویی به تلفن می‌شوند و اینکه خود را در آینه نبیند و جز در روز معینی لباس خود را نشوید و فقط لباس سیاه یا سفید بپوشد شرع از این امور مبرا است.

عده از دیرباز وجود داشته است طوری که قانون روم، عده را برای بیوه و زن مطلقه، ده ماه تعیین می‌کرد سپس به یک سال افزایش یافت و قانون فرانسه، عده را برای زن بیوه و مطلقه سیصد روز مقرر کرد و مدت انتظار با زایمان به پایان می‌رسید. در عهد جدید (انجیل) زن بیوه، ده ماه تا یک سال عده می‌نشیند و اگر در دوران عده ازدواج کند از ارث و وصیت محروم می‌شود. عده‌ی زن مطلقه و بیوه در میان پیروان ارتدوکس در لبنان، چهار ماه است و با زایمان تمام می‌شود و در یهودیت مدت انتظار زن مطلقه و بیوه سه ماه است و زن باردار موظف است عده را رعایت

^{۵۳}. الشرح الممتع علی زاد المستقنع، ابن عثیمین (۴۱۲/۱۳).

^{۵۴}. به روایت بخاری (۷۲۸۸۹).

^{۵۵}. مجموع فتاوی ابن باز (۱۹۷/۲۲-۲۰۲).

کند و عقد کردن با او پیش از زایمان جایز نیست و اگر شیر می‌دهد بایستی دو سال صبر کند تا از فرزندش مراقبت کند، پس چرا تحقیر و کم‌بینی آنها در حق زنان را نمی‌بینیم اما احکام اسلام را زیر ذره‌بین می‌گذاریم و با دیگر ادیان نیز چنین نمی‌کنیم؟!

چهارم: آیا می‌توان مدت معینی برای غم و اندوه تعیین نمود؟ چنانکه زن برای شوهرش چهار ماه و ده روز و برای خویشاوندانش سه روز فقط به سوگ می‌نشیند در حالی که ممکن است آنها نزد او از شوهرش محبوبتر باشند؟

۱. خداوند متعال خودش به روح و روان زن و ماهیت آفرینش و آنچه برای او بهتر است دانایتر می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: **{أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ}** (ملک: ۱۴) «مگر کسی که مردمان را آفریند حال و وضع ایشان را نمی‌داند و حال اینکه او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است؟!».

۲. در سنت از زینب بنت اُبی سلمه روایت شده است که فرمود: «هنگامی که خبر فوت ابوسفیان از شام رسید اُم حبیبه در روز سوم، عطری زردرنگ که از زعفران درست شده بود را طلب نمود، آنگاه دست و بازوانش را با آن مسح کرد و گفت: من به این خوشبویی نیاز ندارم ولی از پیامبر شنیدم که فرمود: برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد حلال نیست که بیش از سه روز برای مرگ هیچ کسی سوگواری کند مگر برای فوت شوهرش که باید برای او چهار ماه و ده شب عزادار باشد»،^{۵۶} و زینب بنت جحش نیز در هنگام فوت برادرش چنین کرد.^{۵۷}

آیا غم و اندوه ما در این زمانه با غم و اندوه زنان صحابه رضی الله عنهن فرق دارد؟ زن که همان زن است بلکه تفاوت در تسلیم و فرمانبرداری از اوامر خدا و رسولش است.

۳. زندگی یک زن به دو بخش تقسیم می‌شود:

^{۵۶}. به روایت بخاری (۱۲۸۰).

^{۵۷}. به روایت بخاری (۱۲۸۲).

اول: نزد پدر و مادر و خانواده‌اش، زیرا آنها مسئول رسیدگی به امورش هستند، پس آنان بر او حق بزرگی دارند.

دوم: هنگامی که ازدواج می‌کند شوهر عهده‌دار همه‌ی چیزهایی است که زندگی او را سر پا نگه می‌دارد، افزون بر اینکه زن از نظر عاطفی، اجتماعی و روانی نیز به او اکتفا می‌کند که کس دیگری قادر به انجام آن نیست زیرا مقام و منزلت شوهر در زندگی زن با هیچ کس دیگری قابل مقایسه نیست و مرگش برای او آسان نیست چون حق او بزرگتر و ادای حقش واجبتر است و آیا پاداش نیکی کردن، جز نیکی دیدن خواهد بود؟

خوب، یک سؤال وجود دارد: آیا می‌توانیم به زنی که بین او و شوهرش محبت و صمیمیت نیست و انواع عذاب را از او چشیده است بگوییم: به سوگ نشستن تو بخاطر احترام و وفاداری در حق اوست؟

هیچ انسان عاقلی این را نمی‌گوید! البته که نه، بلکه به او می‌گوییم: سوگواری تو، اطاعت از خداوند در امری می‌باشد که به تو دستور داده است نه شوهری که با او زندگی سختی داشته‌ای و یادآوری او، تو را آزار می‌دهد و در سوگواری تو برای او، وعده‌ی اجر و پاداش بزرگ داده شده است.

در هر حال، ما این موارد را اصل و اساس نمی‌دانیم بلکه موارد نادر و استثنایی هستند و هر چقدر هم که زیاد باشند به اصل بودن نمی‌رسند.

در همه چیز، هر اتفاقی که بیفتد باز هم حکم به قاعده‌ی اصلی می‌شود زیرا عقد ازدواج از اهمیت و ارزش زیادی برخوردار است بلکه برخی از زنان هر چقدر هم که با شوهرشان اختلاف داشته باشند از فراق و جدایی او غمگین می‌شوند.

نکته‌ی قابل توجه اینست که اسلام همواره به حفظ خانواده و بنیان آن از فروپاشی و انحطاط اهمیت داده است لذا عزاداری مادر و ابراز غم و اندوه از جدایی شوهر، بر محبت فرزندان و نزدیکی

به او تاثیر می‌گذارد، از این روی این امر جبرانی برای مصیبت‌شان می‌شود و فرزندان، وفاداری و حق بزرگ پدر را چه زنده و چه مرده یاد می‌گیرند.^{۵۸}

این مدت - یعنی عده - چیزی نیست جز دوران گذر از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر و تأمل و ژرفاندیشی طولانی در احوال این دنیا و کوتاهی‌هایی که قبلاً با شوهرش و یا خودش داشته بود، سپس به آرامی برای زندگی بعدی خود برنامه‌ریزی می‌کند.

شاید این مدتی که خداوند متعال تعیین نموده است همان مدتی باشد که زن می‌تواند بدون دشواری و بدون ازدواج صبر کند زیرا خدای سبحان مقرر فرموده است مردی که زنش را ایلاء می‌کند باید به مدت چهار ماه انتظار بکشد سپس یا به زن رجوع می‌کند و یا او را طلاق می‌دهد.^{۵۹}

عمر بن خطاب نیز پس از سؤال از همسرش که یک زن چقدر بر دوری شوهرش صبر می‌کند این چنین عمل کرد و دستور داد که لشکریان در جنگ نباید بیش از چهار تا شش ماه از خانواده‌شان دور بمانند سپس به آغوش خانواده خود باز می‌گشتند.^{۶۰}

^{۵۸}. نگاه کنید به: أحكام الجنائز، سعید قحطانی (ص: ۳۷۳).

^{۵۹}. خداوند متعال می‌فرماید: {لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِن اللّهُ عَفُوٌّ رَّحِيمٌ} (۲۲۵) وَإِن عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِن اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ} (۲۲۶) (بقره: ۲۲۶) «برای کسانی که از زنان خود ایلاء می‌کنند (ایلاء: سوگند خوردن مرد به عدم همخوابگی با زن خویش به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است اما اگر به کمتر از این مدت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد سپس با زنش مقاربت نماید) حکم شرع چهار ماه انتظار کشیدن است. پس اگر بازگشتند خداوند آمرزنده مهربان است و اما اگر آن مردان ایلاء کننده آهنگ طلاق کردند در حقیقت خدا شنوای داناست (یعنی مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه فقط دو انتخاب در پیش دارند: یا رجوع کردن به زنان ایلاء شده و یا طلاق دادن آنها و راه سومی در پیش نیست و نمی‌توانند بر مدت ایلاء بیفزایند)».

^{۶۰}. نگاه کنید به: مُصنّف عبدالرزاق صنعانی (۱۲۵۹۴)، والسُّنن الکبری، بیهقی (۱۸۳۰۷)، تفسیر المنار، رشید رضا (۳۳۳/۲)، وزهرة التفاسیر، أبوزهرة (۸۲۰/۲).

چرا عده‌ی زن برای بستگانش سه روز بیشتر نیست در حالی که برای شوهرش چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند؟

حکمت شریعت در این نمود می‌یابد که یکی از ضروریات عزاداری، پرهیز زن از زینت و آراستگی و عطر زدن است پس اگر فرض کنیم هر از گاهی یکی از خویشاوندان نزدیکش بمیرد و برای او عزاداری کند در اینجا به شوهرش که وظیفه دارد خود را برای او بیاراید آسیب می‌رسد لذا این عاملی برای بی‌رغبتهی شوهر به همسرش و جستجوی زن دیگری خواهد شد و این امر در وهله‌ی اول به خود زن و سپس خانواده‌اش آسیب می‌رساند و بدین ترتیب او از تکلیف خود در آنچه برایش جایز شمرده شده است کوتاهی می‌کند.^{۶۱}

محدودسازی زمان عزاداری به سه روز یا چهار ماه و ده شبانه‌روز بدان معنا نیست که شریعت به وی دستور داده که پس از این مدت، حزن و اندوه خود را برای شوهرش ترک کند بلکه فقط او را به صبر و پرهیز از زینت و امور متعلق به آن در این مدت امر فرموده و حکم نداده که زن، اندوهگین شود یا نشود!

خوب! اگر مدت چهار ماه و ده شبانه‌روز برای آگاهی از پاکی رحم باشد علم نوین به ما در این امر کمک می‌کند و همین برایمان کافی است و یک زن می‌تواند در عرض چند دقیقه، آن را متوجه شود لذا این مدت برای عصر پیامبر ﷺ صدق می‌کند اما حالا با پیشرفت علم، دیگر نیازی به آن نیست! نظر شریعت در این مورد چیست؟

اول: اسلام دینی است که خداوند برای تمام مخلوقات پسندیده است تا زمانی که زمین و اهل آن را به ارث ببرد پس اصول و احکام اسلام در هر زمان و مکانی معتبر و قابل اجراست زیرا جامع، کامل و جاودانه است و مختص به زمان یا مکان معینی نیست و کسی که این مدت را واجب گردانیده، آفریدگاری است که هرچه به ما سود و زیان می‌رساند را می‌داند و آگاه است به اینکه علم در حال حاضر چگونه خواهد بود و اینکه در عرض چند دقیقه به پاکی رحم پی خواهد

^{۶۱} نگاه کنید به: مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، القاری (۲۱۸۴/۵).

برد چنانکه حق تعالی می‌فرماید: **{وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا}** (مریم: ۶۴) «و پروردگارت فراموشکار نبوده و نیست». لذا اگر عده فقط برای طهارت رحم می‌باشد چرا پیرزن یا سسه و دختر کم سن و سال و ازدواج‌نکرده عده می‌گذارند؟ بلکه حکمتش بالاتر و بزرگتر از آن است چنانکه گفتیم.

آزمایش حاملگی برای پی بردن به پاکی رحم از جنین می‌باشد نه عاری بودن رحم از آب منی شوهرش پس از اینکه فوت کرد، شاید بارداری او مدتی پس از انجام آزمایش حاملگی ظاهر شود و این خیلی اتفاق می‌افتد.

دوم: برخی از احکام را نمی‌توان اجرا کرد یا به دلیل نبود محل انجام آنها و یا نیاز نداشتن برخی بدان. اما آیا این به معنای لغو آنهاست؟ مانند کسی که پای او قطع می‌شود و دیگر نیازی به احکام مسح پا ندارد زیرا جایی برای آن نیست. آیا بدین معناست که لغو شود و او نیازی به آموزش آن ندارد؟! و احکام مربوط به بردگان نیز دیگر مورد نیاز مردم نیست ولی آیا این به معنای حذف آنها از کتابهای فقهی است؟

و سخنانم را با آخرین سؤالی که مدتهاست ذهنم را به خود مشغول ساخته است پایان می‌دهم! اگر زن حامله چند دقیقه پس از فوت شوهرش زایمان کند عده‌اش به پایان رسیده است! پس چرا غم و اندوه او برای شوهرش مورد توجه قرار نگیرد؟

خدای متعال می‌فرماید: **{وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ}** (طلاق: ۴) «و زنان باردار مدت عده‌شان این است که وضع حمل کنند». این مطلب در سنت در حدیث سُبَیْعَه بنت حارث اُسَلْمِی آمده است.^{۶۲}

آیهی شریفه اشاره به این دارد که پایان عدهی زن حامله، زایمان اوست و در حدیث نیز همین آمده است. پس اگر زن بلافاصله پس از فوت شوهر زایمان کند عده او تمام می‌شود. شاید زنی بگوید: با زایمانش، پاکی رحم او معلوم می‌شود پس مدت انتظارش به پایان می‌رسد. البته این یکی از احکام عده و در واقع اساس آن می‌باشد اما نه همه‌ی احکامش. این یک حکم شرعی

^{۶۲}. صحیح مسلم (۱۴۸۴).

عبادی است که خداوند برای ما مقرر داشته است و بایستی آن را بپذیریم زیرا خداوند متعال به احساس و نیاز این زن داناتر است و این امر را فرض نکرده است مگر اینکه حکمت بزرگی در آن است چه بدانیم یا ندانیم.

غالباً شوهر است که مخارج خانواده و رسیدگی به آنها را برعهده می‌گیرد، پس اگر وفات یابد جز پروردگارشان یاریگری نخواهند داشت و همسر افزون بر غم و اندوه جدایی شوهر، سختی مسئولیت را نیز متحمل می‌شود لذا به کسی نیاز دارد که از او حمایت کند. حال زن حامله‌ای که فرزندی به دنیا آورده و بخاطر ضعف جسمی پس از زایمان و مراقبت از فرزند بی‌پدرش نیاز شدیدتری به مبلغی مقرر دارد چطور؟ و اگر نان‌آوری برای او پیدا نشود شاید این برای خانواده زن دشوار باشد، پس شاید این یکی از حکمت‌های پایان عده‌ی او به محض زایمان باشد تا ازدواج با کسی که این مسئولیت را برعهده می‌گیرد فراهم شود.

پاک و منزّه است آفریدگار حکیم، گویی که زایمان در زن، روح تازه‌ای می‌آفریند و این سبب بازپروری احساسات او پیش از بدنش می‌شود که او را قادر می‌سازد با مرد دیگری سازگار شود و این امکانپذیر نیست مگر اینکه باردار شده باشد و سپس زایمان کند.

والحمد لله العليم الخبير، الذی قدرّ فهدی. «حمد و سپاس مخصوص خدای آگاه و داناست؛ کسی که هر چیزی را آنگونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند و آنگاه رهنمون می‌سازد».

گزیده ...

غم، مختصات خودش را دارد .. جایت را عوض کن!

از دنده آفریده شد!

دکتر وفاء بنت راشد شبرمی^{۶۳}

تک و تنها در غاری دورافتاده وسط صحرای مکه برای اولین بار جبرئیل نزد پیامبر آمد، آنگاه به وحشت افتاد تا جایی که وی هراسان و بدون اینکه به چیزی توجه کند برگشت و ندایی از دلش برآمد و بسوی عاقل‌ترین فرد قریش رفت؟ یا بسوی داناترین آنها؟ و یا عابدترین آنها؟ اما چه کسی بود؟ سیره‌ی نبوی به صورتی روشن، ثبت نموده است که ایشان بسوی (زنی) بازگشت؛ به نزد همسرش برگشت که کسی بجز همسرش، خوب او را درک نمی‌کرد. تشویش ذهن و لرزش اندامش را پنهان نکرد بلکه حال و هوای پرتلاطم و مضطربی داشت و احساس سرمای شدیدی او را فراگرفته بود. سخن او که فقط همسر مهربانش می‌توانست آن را بفهمد این بود: «مرا بیوشان، مرا بیوشان».

آنگاه چون حاجت او را اجابت کرد روحش آرام گرفت و لرزه‌اش پایان یافت. سپس خودش را در حالی یافت که دارد تمام اتفاقاتی که در زندگی برایش افتاده بود را برایش بازگو می‌کند!

و در کنار او گرما و آرامشی را دید که هر شخص هراسان و وحشت‌زده‌ای در جستجوی آن است و پس از آنکه با چشم دل و آگاهی‌اش، و با شناختی که از ظاهر و باطن زندگی‌اش در میان مردم داشت حال و احوالش را خواند آن هم با وجود اینکه در آن زمان، مرد یا زن مسلمانی وجود نداشت! اما او همسری زیرک و خردمند است لذا به او گفت: «به خدا سوگند که خداوند هرگز تو را خوار و ذلیل نمی‌گرداند چرا که صله‌ی رحم را به جا می‌آوری، بار ضعیف و ناتوان را به دوش می‌کشی، به فقیر می‌بخشی، مهمان را غذا می‌دهی و مردم را به هنگام مصیبت یاری می‌کنی». بنابراین در زمانی که پیامبر ﷺ بیشترین نیاز را به همسرش داشت بزرگی‌اش در میان مردم یادآوری کرد و پشت وی را قرص و محکم کرد پس نفسش آرام شد و تپش‌های قلبش که مانع سخن گفتن وی شده بود فروکش نمود.

^{۶۳}. استادیار گروه حدیث و علوم - دانشگاه جده / عربستان.

به نظر شما آیا برای یک مردی می‌تواند به خوبی، چنین سخنانی را به زبان بیاورد؟ کلماتی که یک نزدیکی عاطفی بر آن پیش گرفته و می‌تواند حرف‌ها را بدون تردید یا هماهنگی قبلی بیرون بریزد.

سپس همسرش، آرامش‌بخشی صادقانه را با پیشنهادی عملی همراه کرد چنانکه دست وی را گرفت و بسوی پسرعمویش ورقه بن نوفل برد که صاحب علم و معرفت بود تا به یقین وی بیفزاید که بر خیر است و اینکه اگر او عین خیر و خوبی در لباس یک انسان نباشد پس چه کسی می‌تواند باشد؟ ورقه نیز آنچه را که دید برایش تفسیر نمود و حدسیات این زن صالح را نیز تصدیق کرد و گفت که او پیامبر این امت خواهد شد و به چیزی رسیده که موسی پیامبر یهودیان پیش از او به آن رسید.

شخص غمگین نمی‌تواند خوبی کسی را که در هنگام گرفتاری شدید به او نیکی کرده فراموش کند، حال اگر وفادارترین مردم هم باشد که کاملاً فرق می‌کند. پیامبرمان ﷺ که با آن ناراحتی شدید زیسته است امن‌ترین مردم برای او پس از خداوند برای کاهش ترس به هنگام پریشانی دلش، یک زن بود!

پس آیا عاقلانه است - اکنون سعی کن این را با عقل خودت دقیق بررسی کنی - سخنی را بر زبان آورد که در آن حتی ذره‌ای از قدر و منزلت شما زنان بکاهد؟

وی ﷺ راضی نشد به این اشاره - حتی فقط یک اشاره - کند به اینکه کسی بهتر از خدیجه رضی الله عنها است، لذا عایشه رضی الله عنها که پس از وفات خدیجه رضی الله عنها، محبوب‌ترین همسرش نزد اوست و البته عایشه رضی الله عنها بسیار غیرت می‌ورزید و رسول خدا ﷺ بسیار او را دوست می‌داشت ولی با وجود این حقایق، عایشه رضی الله عنها می‌خواست جایگاه خود را در دل محبوبش ﷺ بیازماید، چنانکه غیرت و حسادت خود را اینگونه در حدیث نقل می‌کند: «هرگاه پیامبر ﷺ از خدیجه یاد می‌کرد از او به نیکی یاد می‌نمود، عایشه گوید: روزی حسادت بر من چیره شد و گفتم: چه زیاد از آن پیرزن بی‌دندان یاد می‌کنید؟ زیرا خداوند متعال بهتر از او را نصیب شما کرده است. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند متعال بهتر از او نصیبم نفرموده است چون در حالی به من ایمان آورد که مردم به من کافر شدند. مرا در زمانی تصدیق کرد که مردم مرا تکذیب کردند، با اموال خود در

روزی که مردم مالشان را از من دریغ کردند به یاری‌ام شتافت و خداوند از او فرزندی به من بخشید که از دیگر همسرانم به من فرزندی عطا نکرده است».^{۶۴}

کسی که این مقام و منزلت را داشته باشد راضی نمی‌شود همسرش - که به سرای آخرت رفته - حتی با یک اشاره به او بی‌احترامی شود. حال آیا می‌پسندد درباره‌ی زنان مسلمانی که هنوز زاده نشده‌اند کلمه‌ای بر زبان بیاورد که شخص کم‌خرد، روزنه‌ای در آن بیابد که به واسطه‌ی آن از ارزش زنی بکاهد که مادر، خواهر، همسر یا دختر اوست؟

بلکه برعکس، زیرا در حالی که ما هنوز در پشت پدرانمان نطفه‌ای بیش نبودیم به مردان توصیه نمود به زنان توجه بورزند و خوب رفتار نمایند چنانکه ابوهیریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که: «به وصیت من با زنان خوشرفتاری کنید زیرا زن از دنده‌ی کج آفریده شده‌اند و کج‌ترین محل دنده، بلندترین نقطه‌ی آن است، اگر بخواهی آن را راست کنی می‌شکند و اگر آن را به خود واگذاری و ترک کنی همچنان کج می‌ماند پس توصیه‌ی من (پیشه کردن خوشخویی و صبر) در مورد زنان را قبول و رعایت کنید».^{۶۵}

پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدا و انتهای حدیث در مورد ما سفارش و توصیه نموده‌اند و در آن میان درباره‌ی مکان آفرینش ما چنین فرموده است: «زن از پهلو آفریده شده است». اینکه چه عیبی دارد که ما از دنده آفریده شده‌ایم؟

بلکه به مرد توصیه نمود که مبادا در اصل آفرینش زنان زمین به دست خدای متعال تلاش کند زیرا فقط مرد از این امر زیان می‌بیند و کمال زن در اینست که به شکل و هیئتی باشد که خداوند برای او در نظر گرفته است پس هیچ مردی نباید خلقت خدا را تغییر دهد چرا که این شگفت‌انگیزترین تصویری است که در آن شکوه و طراوت زندگی کامل می‌شود: **{لَقَدْ خَلَقْنَا**

^{۶۴}. به روایت احمد (۲۴۸۶۴).

^{۶۵}. به روایت بخاری (۳۳۳۱) و مسلم (۱۴۶۸).

الإِنْسَانُ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ} (تین:۴) «ما انسان را از نظر جسم و روح در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم».

بیایید با هم صریح و روراست باشیم، ما با خود حدیث نبوی، کوچک‌ترین مشکلی نداریم زیرا - بدون بحث - می‌دانیم بی‌نظیرترین مردی که با زنان رفتار کرده گوینده‌ی همین احادیث است. تمام اخلاقیات وی ﷺ با زنان - که مسئله‌ی مخصوص ماست - در گفتار و کردارش به کمال رسیده است بنابراین هیچ مخالفی چه برسد به شخص دیگری نتوانسته تفسیری از آن کند که برداشت بدی از آن شود چرا که دروازه‌ی آن کاملاً بسته است.

پس مشکل کجاست؟

مشکل کاملاً روشن است که ما - همه یا برخی از ما - وسط دعوا و مشاجره با برادر یا شوهر خود، استفاده‌ی نادرست و بی‌معنایی از این حدیث - هرچند صحیح - را شنیده‌ایم.

یک بار ایمیلی دریافت کردم که فرستنده‌اش از من سؤالی پرسیده بود که خشم شدیدی را از شدت لحنش متوجه شدم که اگر بین اهل زمین پخش می‌شد برای همه کافی بود، در آن گفته بود - سعی خواهیم کرد آن را برای شما ترتیب‌وار ارائه دهیم - :

آیا این درست است که من کج و معوج هستم؟ هر وقت به برادرم نظری ارائه می‌دهم و او خوشش نمی‌آید با لبی کج و زبانی تمسخرآمیز به من می‌گوید: "برای شما زنان جای تعجب نیست چون این از کج بودن زنان است" سپس جلوی چشم‌هایش از عصبانیت منفجر می‌شوم و به او می‌گویم: یعنی مادرم، کج و معوج است؟ آنگاه با خونسردی به خشم برانگیخته‌ی من پاسخ می‌دهد: مادرم باوقار و محترم است اما چرا از حقیقت فرار می‌کنی؟

● بر فرض که درست باشد، من از آن فرار نمی‌کنم، تو هستی که تعمیم می‌دهی و سپس استثناء قائل می‌شوی (برای مادر)، نمی‌توان تو را فهمید، نمی‌دانم اکنون چه کسی کج و معوج است؟!

آن ایمیل تعجب‌برانگیز نبود بنابراین با او همدردی کردم و برایش توضیح دادم که بخش زیادی از عصبانیت او به برادرش برمی‌گردد نه به توصیفی که بر زبان آورده است. سپس بیان داشتم آن

کجی که منظور برادرش بوده است چیست؟ البته برای روشی که با خواهرش در پیش گرفته بود هیچ توجیهی قائل نشدم. ما به تبادل پیام ادامه دادیم تا اینکه فشار خونش عادی شد و به آرامشی که قبلاً او را از پیام‌های دیگرش می‌شناختم بازگشت.

نخواستیم با تمام چیزی که در چنته داشتیم یکباره به رد شبه‌ی او بپردازیم بنابراین هر چند وقت یک بار از او سؤالی می‌پرسیدم تا تصویر به تدریج برایش روشن شود. در میان پیامهای ردوبدل شده‌ی ما بود که پس از ذکر کامل حدیث، چندین نکته را در این زمینه برای او توضیح دادم از جمله:

● سلام ساره، به ابتدای حدیث توجه کرده‌ای؟ ابتدا این توصیه آمده است: «با زنان به نیکی رفتار کنید»، و "فعل جمع" خطاب به مردان است، پس مردان، توصیه‌شونده و زنان توصیه‌شده هستند و معمولاً توصیه به مصلحت شخص توصیه‌شده می‌باشد.

یکی از دوستانم یک بار به من گفت: در شبی که عقدنامه‌ی من در آن نوشته شد، برادر کوچکترم کنار عاقد نشسته بود - این ماجرا را او برایم نقل کرد - وقتی پدرم به مردی که بعداً شوهرم شد گفت: دخترم را به نکاح تو درآوردم.

او نیز پاسخ داد: پذیرفتم.

مردم همه‌به‌راه انداختند و تبریک می‌گفتند و چشمان پدرم از خوشحالی برق می‌زد و در جواب آنها آمین می‌گفت، خداوند آنها را توفیق دهد و... سپس رو به داماد جدید کرد و گفت: «پسرم تو را به خدا، دخترم را جزئی از وجود من ببین، او برای من ارزشمند است و تو را سفارش می‌کنم که او را بر روی چشمانت بگذاری».

دوستم می‌گفت: در مورد احساسم از من نپرس که چه عالی بود چون ارزش من نزد پدرم بالاتر رفت و شوهرم نیز این را حس کرد چنانکه پس از مدتی وقتی در مورد آن موقعیت با او سخن گفتم - که البته به نفع من است - صراحتاً به من گفت: صادقانه بگویم، احساس کردم تو گرانبهاترین دخترش هستی.

من به دنبال درست یا اشتباه بودن این احساس نبودم، مهم اینست که این حس عمیق و لطیف از سخنان پدرم به او رسیده است زمانی که سفارش مرا می کرد.

نمی دانم چگونه سخنانش مرا مجذوب خود کرد لذا این ایمیل را با یک سؤال به پایان می رسانم: آیا احساس تمایز می کردی از اینکه سفارش تو را می کرد؟ یا...؟

ایمیلش امروز صبح به دستم رسید:

«**اول:** داستان هایی را برای من تعریف نکن که چنان اشکم را درآورد که صفحه گوشی ام تیره و تار شود! البته من به دوست سفارش شده ی شما و خوش اقبالی اش در داشتن چنین پدری غبطه می خورم! مایه ی افتخار است که کسی سفارش مرا به دیگری کند زیرا این امر نشان دهنده ی علاقه و دوست داشتن بیشتر است.

خوب، اکنون این سؤال مطرح می شود: چه رابطه ای بین کجی با سفارش ما نزد دیگران وجود دارد؟ ناگفته نماند که سؤال بسیار منطقی است! منتظر شما هستم.

سرم شلوغ بود و تا دو روز بعد نتوانستم به او پاسخ دهم و بخاطر تاخیرم صمیمانه از او عذرخواهی کردم:

● سؤال شما اصل موضوع ماست، رابطه واضح است عزیزم! حدیثی که می گوید زن از دنده آفریده شده است به عنوان روشی برای تشویق مردان به نیکی رفتار کردن با زنان ابلاغ شده است. درست همانطور که وقتی به خواهرت توصیه می کنی یک ساعت از فرزندت مراقبت کند زیرا می دانید خواهرت زود عصبانی می شود وقتی فرزندت بیش از حد حرکت کند و یا بخواهد به او غذا دهد، و این طبیعت کودکان است.

یک لحظه صبر کن، من تو را می شناسم! خواهی گفت: چه ارتباطی بین ما و کودکان وجود دارد؟ چه وجه اشتراکی با هم داریم؟

نه اصلاً هیچ شباهتی نداریم.. تنها رابطه اینست که ما بچه هایمان را به دنیا آورده ایم.

خوب، من به زودی مفهوم کجی را برای شما توضیح خواهم داد، اما در مورد این مثالی که برای شما آوردم بایست بگوییم: زمانی که خواهرت مراقبت از فرزندت را بر عهده می‌گیرد او را به دقت رفتار با فرزندت سفارش می‌کنی چون می‌دانی که بچه‌ها وقت زیادی را با او خواهد گذراند و سپری کردن زمان طولانی با یکی از آنها اعم از کودک، جوان و بزرگسال، احتمال اختلاف در امری یا ضایع شدن مسئولیت می‌باشد که معمولاً در کنار کسانی که مدت کوتاهی با آنها معاشرت می‌کنیم ظاهر نمی‌شود، و هنگامی که زن و مرد زیر یک سقف زندگی می‌کنند مسلّم است که آنها به صبر و حوصله‌ی "زیادی" در قبال یکدیگر نیاز دارند. مرد زمانی با همسرش صبور است که زن بخاطر رفتاری از سوی شوهرش عصبانی شود و یا به دلیل شلوغی فرزندانش، طاقت و حوصله‌اش به سر می‌آید. زن نیز در مقابل سخنی که شوهرش در لحظه‌ی عصبانیت یا شکایت از کار یا به دلیل شرایط سخت و یا امور این‌چنینی به زبان می‌آورد شکیبایی می‌ورزد.

به کجی برمی‌گردیم، در کجای این قضیه است؟

درباره چگونگی خلقت زن از پهلوی می‌باید گفت ادله‌ی شرعی از متون قرآن و سنت و سخنان سلف امت و تابعین بر این تاکید دارد که آدم اصل نسل بشر است زیرا خداوند او را از خاک آفرید، سپس همسرش حوا را از او آفرید، سپس از آن دو، همه‌ی انسان‌ها را در روی زمین پراکند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: **{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً }** (نساء: ۱) «ای مردم از پروردگارتان پروا کنید؛ هم او که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را نیز از او پدید آورد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکند».

ابن کثیر رحمته الله فرموده است: «خداوند جل جلاله می‌فرماید مخلوقاتش را به تقوای خود امر می‌کند و آنان را از قدرتش آگاه می‌گرداند که ایشان را با قدرتش از نفس واحدی که آدم علیه السلام است آفریده است **{ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا }** و جفتش را نیز از او پدید آورد، که حوا علیها السلام است و از پهلوی

چپ او در حالی که خوابیده بود آفریده شد و چون از خواب بیدار شد و آدم را دید از وی خوشش آمد و آدم هم به وی متمایل گردید و حوا نیز با او انس گرفت.^{۶۶}

ظاهر حدیث یادشده به روشنی بر این دلالت دارد که حوا از پهلوی آفریده شده است. امام نووی رحمته الله در شرح حدیث یادشده فرموده است: (وفیه دلیل لما یقولہ الفقهاء أو بعضهم أن حواء خلقت من ضلع آدم) «این حدیث دلیلی است برای آنچه فقها یا برخی از آنها می‌گویند که حوا از پهلوی آدم آفریده شده است».^{۶۷}

طبق این معنا، اکثر علمای مسلمان از سلف و خلف برآنند که خداوند متعال ابتدا آدم را خلق کرد، سپس حوا را از او آفرید و سپس همه‌ی بشریت را از آن دو آفرید. این موضوع نیاز به بحث طولانی دارد و در یک ایمیل نمی‌گنجد.

اما اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: (وإن أعوج شیء فی الضلع أعلاه، فإن ذهب تقيمه كسرتة، وإن ترکتة لم یزل أعوج) «و کج‌ترین بخش پهلوی قسمت بالای آن است، پس اگر بخواهی آن را راست گردانی می‌شکند و اگر آن را به خود واگذاری و ترک کنی، همچنان کج می‌ماند».

ابن حجر رحمته الله فرموده است: «این گفته را در تایید معنای شکستن بیان داشته است زیرا مسئله‌ی راست گردانیدن در قسمت بالایی آن معلوم و مشخص است یا اشاره دارد به اینکه زنان اجزای کج دنده آفریده شده که در اثبات این صفت برای آنان مبالغه شده باشد و احتمال هم دارد که به عنوان ضرب‌المثل برای قسمت بالایی بدن زن آمده باشد چرا که جزء بالایی زن، سرش است که زبانش نیز در آن قرار دارد و اذیت و آزار از زبان حاصل می‌شود».^{۶۸}

^{۶۶}. تفسیر ابن کثیر (۲/۲۰۶).

^{۶۷}. المنهاج بشرح صحیح مسلم بن الحجاج، نووی (۱۰/۵۷).

^{۶۸}. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر (۹/۲۵۳).

یکی از نکات شگفت‌انگیزی که - در این زمینه - به آن برخوردیم توضیح شیخ محمد متولی شعراوی رحمته الله است که می‌فرماید: (وأعوجُ ما في المرأة أعلاها؛ یعنی: انعطاف صدرها علی طفلها، و غلبة عاطفتها علی عقلها) «کج‌ترین قسمت زن، بالاتنه‌ی اوست یعنی تمایل و مهرورزی دل او به فرزندش و غلبه‌ی احساسات او بر عقلش».^{۶۹}

پس کج بودن در چنین صفتی سبب ستایش زن می‌شود نه نکوهش او، چرا که این کج بودن بیانگر استقامت زن در انجام مسئولیتش است همانند کمانی که جز با خمیدگی‌اش برای انجام وظیفه‌اش (پرتاب تیر) مناسب نیست و نیز همانند سنبلی که ساقه‌ی آن به حد رشد نمی‌رسد و زیبایی‌اش کامل نمی‌شود جز با خم شدن.

و اما درباره‌ی فرموده: «اگر بخواهی آن را راست کنی می‌شکند» گفته شده است: طلاق را مثال زده است، یعنی اگر از او بخواهی کجی خود را ترک کند این امر منجر به طلاقش می‌شود و روایت أعرج از أبوهیره، این تفسیر را تایید می‌کند که در صحیح مسلم آمده است: (إن ذهبت تقیمها کسرتها و کسرها طلاقها) «اگر بخواهی او را راست کنی می‌شکند و شکستنش، طلاق اوست».^{۷۰}

اندکی راست‌قامتی، جسارت است همانگونه که کج بودن زیاد، زیبایی است! چگونه زیبا نباشد در حالی که انتخاب خداوند برای ماست؟

بیا تا برایت توضیح دهم که کج بودن چگونه می‌تواند زیبا باشد؟

● موج دریا کج است، صحیح است؟ اما بسیار زیباست!

^{۶۹}. نگاه کنید به: تمام سخنان او که در کتاب القوامة والحافظیة نقل شده است، رشید کهوس ص ۱۳۶.

^{۷۰}. عمدة القاری شرح صحیح البخاری، عینی (۱۳۵/۲۳).

● دو فرورفتگی گونه‌ها در واقع یک کجی در شکافی مستقیم هستند اما آن دو علامت زیبایی هستند!

● آیا قوس کمان می‌تواند سبب برخورد تیر به هدف شود اگر خمیده نباشد؟ به هیچ وجه!

کمان می‌کنی که این کج بودن را برای خودم توجیه می‌کنم؟ هرگز، چنین چیزی به ذهنم نرسیده است ولی می‌خواستم برایت توضیح دهم که هر چیزی از طرف خداوند باشد زیباست و کجی من هم اصلاً نقص و ایراد نیست! چگونه ممکن است نقصانی وجود داشته باشد حال آنکه بسیاری از زنان، شایسته و نیک‌اندیش هستند؟ چنانکه خدیجه رضی الله عنها را در رویداد مزمل همراه پیامبر صلی الله علیه و آله دیدیم و أم سلمه رضی الله عنها نیز در حادثه صلح حدیبیه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین مصداق است همانطور که رسول خدا ابتدا نظر او را خواست. پس آیا کجی به معنای کجی در نظردهی و مشورت است؟

می‌خواهم ایمیل خود را با حقیقتی به پایان برسانم و امیدوارم در آن تأمل کنید!

ساره، عصبانیت شدید تو به دلیل مشاجره با برادرت بوده است و من تو را تخطئه نمی‌کنم اما توجه تو را به این نکته جلب می‌کنم که بسیاری از واکنش‌های فعلی ما ناشی از شرایط روحی-روانی ما در آن لحظه است نه اینکه برآمده از حقیقت باشد!

اگر تو در بحث با او آرامتر می‌بودی دلیل و برهان بر روی یک سینی طلایی به نزد تو می‌آمد، انگار به ذهنت خطور کرد که نظر تو را بر اساس نظر خودش که صحیح می‌دانست قضاوت کرده است پس هنگامی که آن را با عقیده‌ی خودش سنجد آن را در کج خواند؟ و چه کسی در ابتدا نظر خودش را راست و درست گفته است تا هر چیزی غیر از آن، کج و معوج باشد؟ سپس اگر هر چیزی از کجی نشأت گرفت اینگونه می‌شود او وقتی در رحم مادرش خلق شد نظرات و عقاید راست و درستش را از کجا آورده است در حالی که بر حسب قیاس او، یک زن «کج» است؟

پس اگر در اینکه بگوییم زن از دنده آفریده شده و کج‌ترین قسمت دنده، بالای آن است ننگ و عیبی برای زن می‌باشد، بدین ترتیب اگر مرد را صدا بزنیم و او را خلق شده از خاک توصیف کنیم

آیا او را تحقیر کرده‌ایم و برای او ننگ است؟ چون خاک، بی‌جان است در حالی که دنده یک بخش زنده است، پس زنده از مرده کامل‌تر است.

البته تو را فرانمی‌خوانم که حرف زدن با او را به جنگ تبدیل کنی بلکه سخنان او را برای تو تفکیک می‌کنم و توضیح می‌دهم تا در وهله‌ی اول به اشتباه قیاس او پی ببری، پس به خود زحمت نده تا سخنی را که برای برانگیخته شدن خشم تو گفته شده "توجیه کنی"، همانطور که این عادت بسیاری از برادران با خواهرانشان است.

من تو را حقجو و خیراندیش می‌بینم.

دوران امتحانات بود و ساره به آن مشغول شده بود، من زمانی که فردای آن روز با مادرش ملاقات کردم این را فهمیدم، علاوه بر اینکه ایمیل من حاوی هیچ سؤالی نبود که منتظر پاسخ آن باشم بلکه آن را با درخواست تأمل و تفکر خاتمه دادم.

لذا آخرین اطلاعات خود در این زمینه را که از من خواست توضیح بدهم برایش فرستادم.

سلام خوش آمدی! إن شاء الله در امتحانات موفق باشی عزیزم! در گفتگوی ما درباره‌ی سخن برادرت فقط یک مطلب باقی مانده است و راستش را بخواهی من از بررسی دقیق سخن با شما لذت بردم.

این مطلبی که برای تو ننوشته‌ام حول محورهای زیر می‌چرخد:

آیا این معنا مبتنی بر حقیقت است یا مجاز؟ - منظوم «زن از دنده‌ی کج آفریده شده است» -
آیا این حقیقت می‌باشد یا صرفاً یک تشبیه است و نه بیشتر؟

در فرموده‌ی پیامبر ﷺ روایاتی با الفاظ مشابه وارد شده است: «المراة كالضلع: زن مانند دنده است»^{۷۱} و لفظ: «إن المراة كالضلع»^{۷۲}.

محمد بن علان رحمته الله فرموده است: (يُستفاد من هذا نكتة التشبيه، وأنها عوجاء مثله لكون أصلها منه). «تشبیه از این حدیث برداشت می‌شود و اینکه زن همانند دنده، کج است زیرا اصلش از آن است»^{۷۳} پس چونکه دنده کج است به آن تشبیه گردیده است چرا که از آن آفریده شده است. می‌توان گفت که قصد پیامبر رحمته الله از این تشبیه مجازی که در حدیث وارد شده، بیان وضعیت و خصوصیت و ماهیت زن است و مشهور است که قفسه‌ی سینه‌ی انسان از دنده‌های تا حدودی کج تشکیل شده و صحیح آن است که بر کج بودنش باقی بماند و هیچ جراحی را نخواهید یافت که برای راست نمودن کجی آن، عمل جراحی انجام دهد مگر اینکه آن را به نابودی می‌کشاند و سبب می‌شود از انجام آنچه خداوند بخاطرش آن را آفریده ناتوان گردد.

رسول خدا رحمته الله بر اساس حالت طبیعی عضوی از بدن انسان – که نزد خردمندان شناخته شده است – وضعیت زن را به آن تشبیه کرده است و به ما دستور داده که با زنان به گونه‌ای برخورد کنیم که با فطرت آنان سازگار باشد و بر این اساس که جنسی لطیف و از مردان بسیار عاطفی‌ترند با آنها رفتار کنیم – بنا بر این مرد زمانی در زندگی خود استوار و سازنده است – که زنی او را غرق در عاطفه‌ای کند که هیچ کس جز همسرش نتواند خلأ او را پر کند – و خداوند نیز آنان را به خواست و مشیت خود برای دلایل خاصی آفریده است و توانایی‌هایی فراتر از تصور در بخشش، مهربانی و حمایت به آنها عطا کرده و همه‌ی اینها با حالت طبیعی دنده تناسب دارد لذا می‌باید

^{۷۱}. به روایت بخاری (۵۱۸۴).

^{۷۲}. به روایت مسلم (۱۴۶۸).

^{۷۳}. دلیل الفالحین لطرق ریاض الصالحین، ابن علان (۳۸۶/۲).

که مردان در برخورد با زنان همواره ملایمت را رعایت کنند و معاشرت با آنها همراه با ملاحظت و اسلوبی زیبا باشد.

اما اگر مرد در برخورد با زن خشن باشد زن بخاطر وضعیت روحی و جسمی خود نمی‌تواند چنان رفتاری را تحمل کند و احساسات او خواهد شکست همانطور که دنده هنگام تلاش برای راست کردنش می‌شکند، پس حدیث یادشده بر ملایمت و شفقت در رفتار با زنان تاکید و توصیه می‌کند، بنابراین تحقیر و نسبت دادن نقصان به زن در کجای این مطلب است؟ و ای مرد، کمال تو در کجای خاکی بودنت برداشت می‌شود؟

محبت و عطوفت زن نسبت به فرزندان را در ذهنت تصور کن. اگر بخواهیم تصویر زن در نقش مادری را با فرزندان در ذهن خود به تصویر بکشیم زنی را ترسیم می‌کنیم که بسوی آنها خم شده و سرش را بالای به سمت آنها خم نموده است لذا راست نگه داشتن پیکر با عشق و مهربانی زن همخوانی ندارد. بیایید در زندگی روزمره‌ی این مادر تامل کنیم، براستی که او را در حال شیر دادن به فرزندش می‌یابیم یا می‌بینم بچه‌ها را با مهربانی در آغوش می‌گیرد یا به پرستاری و مراقبت می‌پردازد و یا نظافت منزل می‌کند و در تمام این موارد، او خمیده است.

همچنین کج بودن دنده از قلب مرد محافظت می‌کند، انگار که زن نیز از او محافظت می‌کند و ثبات، آرامش و رضایت را برای او فراهم می‌نماید. چنانکه کفالت و سرپرستی قلب مرد را بر عهده می‌گیرد تا که او آرامش و استقرار بیابد همانطور که دنده‌ی کج با کج بودنش از قلبی مراقبت می‌کند که با سلامتی‌اش، تمام بدن صحیح و سالم زندگی می‌کند، بدن دستور قلب را اطاعت می‌کند هر طور که باشد آن هم همان وضعیت را دارد. حمد و سپاس برای خدایی که هر چیزی را آنگونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند و آنگاه رهنمود می‌سازد.

گزیده:

"وبالوالدین إحساناً (و به پدر و مادر خود نیکی کنید)" و با لفظ «أبوین» بیان نشده است

تا دردهای تولدت را به تو یادآوری کند!

آیا ملائکه، زن را نفرین می‌کنند؟

دکتر اقبال بنت علی عنزی^{۷۴}

در یک گردش تفریحی، دختر کوچکم یک کافه‌ی کوچک در آن نزدیکی را انتخاب کرد که معمولاً سکوت و آرامش بر آن حکمفرما بود. همراه با دخترم وارد شدیم و پدرش جلوتر از ما رفت.

ما به آرامی قدم می‌زدیم چون دخترم خیلی دوست داشت با تفکری عمیق در آن مکان تأمل کند انگار که عکس‌های بی‌شماری از آن را در اینترنت ندیده است!

اما من نفسم را حبس کردم و بدون اینکه کسی متوجه شود لبخندی زدم و با خودم گفتم: مزاحم تفریحش نشو، بگذار هر چقدر که دوست دارد آهسته راه برود! بچه‌های ما حتی در نوع راه رفتن‌شان به هنگام گردش هم انتخابی ندارند؟ ای خدای مهربان!

آنگاه خشم خود را که تقریباً دیوار زندگی و شرم را نابود می‌کند با مهربانی اغراق‌آمیزی جایگزین کردم و گفتم: بیا عزیزم! نظرت در مورد آن مکان چیست؟ از وقتی که ویتزینش را دیدم از آن خوشم آمد.

نمی‌دانم شاید رفتار من با دخترم عجیب و غریب بود، به این اعتراف می‌کنم که ما خیلی آهسته راه می‌رفتیم و پدرش از ما جلو زد تا جای مناسبی را انتخاب کند زیرا خودش را می‌شناخت که نمی‌تواند این همه قدم زدن سرد و آرام را تحمل کند اما بخاطر سلامتی خودش و حفظ آرامش گردش‌مان، تصمیم گرفت که پیش از ما بی‌سر و صدا برود.

به صراحت بگویم که من متوجه پاسخ دخترم نشدم چرا که - در سر میزی که چند ثانیه پیش از کنارش رد شدیم - دو دختر بودند که حدس می‌زدم در اوایل دانشگاه هستند، وقتی از دخترم سؤال پرسیدم به سمت ما نگریستند، سپس در همان لحظه لبخند عجیب و تمسخرآمیزی رد و

^{۷۴}. عضو هیئت علمی گروه تفسیر و حدیث - دانشکده شریعت - دانشگاه کویت.

بدل کردند. وانمود کردم که حواسم به نگرستن و لبخند آنها نبوده است زیرا بیشتر اوقات بهتر است در حالی که در اوج تمرکز هستی تظاهر به بی توجهی و غفلت کنی!

اینبار من از دخترم که چند قدم جلوتر از من بود آهسته تر می رفتم چون انتظار داشتم که بمب ساعتی در سینه‌ی یکی از دخترها در آستانه‌ی انفجار قرار بگیرد به همین دلیل به خودم مهلت دادم.

انتظارم به حقیقت پیوست، یکی از آنها با صدایی آهسته با دوستش صحبت کرد و من آن را با گوش دلم شنیدم قبل از اینکه با گوش سرم بشنوم، "البته گاهی پیش می آید که دل قبل از گوش می شنود"، مادر علم آموخته و فهمیده به نظر می رسد، من کمتر مادرانی را می بینم که اینگونه صحبت می کنند ولی فقط یک چیز هست که تا کنون آن را نفهمیده ام!

● چرا؟ هیچ چیز او عجیب نبود جز اینکه یکبار هوای دخترش را داشت هر چند که به سختی به کمر من می رسید!

با صدایی آرام، مانند درِ گوشی حرف زدن ادامه می دهد که: من دور رفته ام، روحیه‌ی مادر برای ازدواج دخترش آرام و قرار می یابد. این فکر به ذهنم برگشت که "ازدواج چیز خوشایندی است" و این فکر بسیار به ذهنم خطور می کند اما یکبار در یک سخنرانی یا در رادیو - به خدا فراموش کردم - حدیثی از پیامبر ﷺ شنیدم که زن "نفرین شده" است زمانی که شوهرش او را فراخواند و زن اجابت نکند، آیا می توانی بردگی ای بیش از این را تصور کنی؟

● به خدا من نمی دانم چه چیزی این حدیث را در ماجرای گفتگوی این مادر و دختر بچه در کافه به یادم آورد؟!

● درست می گویی، از اینرو به تو گفتم به نظر می رسد دور رفتم، منظورم این مادر تحصیل کرده است که چگونه این سبک زندگی - یعنی ازدواج - را پذیرفته که او را به این مقام و منزلت رسانده است!

موبایل با صدای بلند زنگ خورد و شرمنده‌ی آنها شدم چون به خودم نیامدم مگر زمانی که ناخودآگاه رو به رویشان قرار گرفتم و اعتراض دلم را ربوده بود!

به اطراف نگاه کردم تا به دنبال دخترم که کمی از من فاصله داشت بگردم ولی او را نیافتم. خدایا!

در حالی که دلم پیش دخترم بود به تماس موبایل پاسخ دادم که به من گفت: دیم همراه توست؟
= ای خدا! فقط...

● دیم نزد من است! تو کجا هستی؟

= الحمدلله، الحمدلله، ببخشید مشغول تفکر در دکوراسیون بودم. تا جایی که تصورش را بکنید مرا مجذوب خود کرده بود!

● تفکر در دکوراسیون بله و در خلقت خدا خیر؟! در طبقه‌ی دوم، میز سمت راست منتظرت هستیم، به سلامت.

تلفنم را قطع کردم، کیفم را برداشتم و آن دو دختر نگاهشان به سمت من بیشتر شد، آیا متوجه شدند که به آنها گوش می‌دادم؟ پروردگارا مرا ببخش! هدفم این نبود اما نمی‌توانستم از کنجکاوی خود برای دانستن سؤالاتی که در ارتباط با دخترم در بیرون مطرح می‌شد خلاص شوم. دوست داشتم فقط پنج دقیقه به من اجازه می‌دادند که با آنها بنشینم تا قسمت دوم مشکلم در فهم حدیث رسول خدا ﷺ را تصحیح کنم اما شوهرم منتظرم بود.

هنگامی که به او رسیدم نشستم و نگاهم را به مکان دوردستی افکندم و متوجه شدم که شوهرم به دخترم دیم گفت:

● به خدا قسم دخترم، مادرت به شکل غیرطبیعی مجذوب و شیفته‌ی دکور شده است! نظرت چیست من و تو از او بخواهیم که...

= باشد فکر خوبیست، البته برای بار دوم عذر می‌خواهم! تو اگر مدتی قبل در صحنه‌ای که من حضور داشتم حضور پیدا می‌کردی بخاطر پریشانی‌ام عذر مرا می‌پذیرفتی.

● صدای خنده‌اش در فضا پیچید و گفت: معلوم است که به شنیدن گذشته‌ی مردم علاقه داری؟ به نظر می‌رسید که او راست می‌گوید، چنانکه هنوز کنجکاوی‌ام بر من غلبه داشت بنابراین بحث را به زمان دیگری موکول کردم چون دخترمان با ما بود.

با این حال ذهنم هنوز جزئیات ماجرا را به یاد داشت! منظور او این حدیث پیامبر ﷺ بود که می‌فرماید: (إذا دعا الرجل امرأته إلى فراشه فأبت فبات غضبان عليها، لعنتها الملائكة حتى تصبح) «هرگاه مردی، همسرش را به بستر خود فراخواند و زن امتناع ورزد و شوهرش شب را در حال خشم و نارضایتی از او سپری کند، ملائکه تا هنگام صبح آن زن را لعنت می‌کنند».^{۷۵}

برای او این اشکال پیش آمد که ملائکه چگونه زن را فقط بخاطر برآورده نکردن خواسته‌ی شوهرش لعنت می‌کنند؟ این چه گفتار مردسالارانه‌ایست!

حقیقت این است که حدیث به تنهایی اشکالی ندارد بلکه اشکال اصلی به فضایی برمی‌گردد که این دو دختر و دیگر دختران در آن نفس می‌کشند. آنچه ذهنشان را پُر و به خود مشغول ساخته بود اینست که زن در جایگاه پایین‌تری قرار دارد و همیشه به مرد اولویت داده می‌شود و...!

در کل قضیه اینگونه نیست و من سعی خواهم کرد آنچه را که نزد خود دارم به صورت نکاتی روشن توضیح دهم، می‌خواستم خودم را متقاعد کنم که به سراغشان بروم و با شرمی بسیار از آنها برای گفتگو اجازه بگیرم اما پیش از من، محل را ترک کردند.

اول: مانند هر مسئله‌ای که مورد بحث است، حکم کردن بر فرع بدون مراجعه به اصل معتبر نیست و همچنین نگاه دقیق به جزئیات و چشم بستن بر روی کلیت صحیح نیست زیرا زن در اسلام - صرف‌نظر از رفتار فرزندان - انسانی است با نهادی محترم که حقوقش محفوظ است.

^{۷۵}. به روایت بخاری (۳۲۳۷).

دوم: لعن و نفرین در بقیه‌ی روایتهای توضیح داده شده است که عبارتست از: «شوهرش شب را در حال خشم و نارضایتی از او سپری کند»، یعنی از او در زمانی که نیاز داشته درخواست کرده است اما زن امتناع ورزیده و موجب خشمش گردیده است بنابراین لعنت بدین خاطر است که شوهرش را به خشم آورده نه فقط به این دلیل که خودداری کرده است.

خوب، اگر زن نپذیرد و مرد عصبانی نشود؟ آیا ملائکه، او را نفرین می‌کنند؟ خیر، اگر مرد از این بابت عصبانی نشود زن مرتکب گناهی نشده است یا بدین خاطر که مرد زنش را معذور دانسته و یا به این دلیل که مرد از حق خودش گذشته است.^{۷۶}

شاید این حدیث با آنچه در میان بسیاری از مردم مشهور است اشتباه گرفته شود که گوید: (أَنْ الْمَرْأَةُ إِذَا بَاتَتْ وَرُجُوعَهَا غَضَبَانَ عَلَيْهَا لَعْنَتُهَا الْمَلَائِكَةُ) «اگر زنی شب را در حالی که شوهرش بر او خشمگین است بگذراند ملائکه او را لعنت می‌کند»، اما این حدیث صحیح نیست.^{۷۷}

سوم: لعن و نفرین در حدیث صرفاً بخاطر امتناع زن از برآوردن خواسته‌ی شوهر نیست بلکه به دلیل محروم کردن وی از حقش است در حالی که قادر به انجام آن می‌باشد و این لعن مختص به زن نیست بلکه هر مظلومی که به نفرین ظالمی می‌پردازد دامن ظالم را می‌گیرد مانند: نفرین کردن دزد، نفرین بر کسی که جان کسی را مغرضانه می‌گیرد و لعن و نفرین بر کسی که حد و مرزهای زمین را تغییر می‌دهد و...^{۷۸}

چیزی که نیاز جنسی مرد را به یک حق - بر زن - تبدیل می‌کند طبیعت و نیاز شدید او برای ارضای آن است. به همین دلیل چنین نفرینی در حق مرد وارد نشده چون که این نیاز در زن کمتر است و این امری است که خداوند، مرد را بر آن سرشته است که بیشتر به آن نیازمند باشد

^{۷۶}. نیل الأوطار، شوکانی (۲۴۸/۶).

^{۷۷}. نگاه کنید به: فتاوی شماره ۱۰۰۰۱۰ با عنوان (هل تلعن الملائكة من باتت وزوجها عنها غير راض) سایت اسلام وب.

^{۷۸}. به روایت بخاری (۱۸۷۰)، و مسلم (۱۳۷۰).

و زن را به گونه‌ای خلق کرده است که نیاز کمتری از مرد به آن داشته باشد، و اگر زن بدون دلیل این امتناع را تکرار کند برای شوهر، انگیزه‌ی اساسی فتنه می‌شود و جای تعجب نیست که نیاز به رابطه‌ی جنسی یکی از مهمترین دلایل خیانت زناشویی یا طلاق می‌باشد.

البته زن نیز بخاطر حفظ عفت و پاکدامنی شوهرش پاداش می‌گیرد چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده است: (فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ، قالوا: يا رسول الله أَيُّ أَيْتِي أَحَدُنَا شَهْوَةٌ وَيَكُونُ لَهُ فِيهِ أَجْرٌ؟ فقال: أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي الْحَرَامِ أَكَانَ عَلَيْهِ فِيهِ وَزْرٌ فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعَهَا فِي الْحَلَالِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ) «در نزدیکی با همسرانتان اجر و پاداش هست. گفتند: ای رسول خدا، آیا یکی از ما که برای ارضای غرایز خود جماع می‌کند اجر می‌برد؟ فرمودند: مگر نمی‌دانید که اگر آن را از راه حرام ارضا کند گناهکار می‌شود؟ پس اگر در راه حلال آن را ارضا کند اجر و پاداش دریافت می‌نماید».^{۷۹}

چهارم: حالاتی وجود دارد که بر زن حرام است خواسته‌ی شوهرش را برآورده کند مانند: وقتی روزی فرض باشد و یا هنگام قاعدگی او را فراخواند زیرا موضوع مربوط به ذات مرد و یا صرفاً بخاطر امتناع ورزیدن نیست بلکه وضعیت خاصی است که در صورت غفلت زن منجر به فساد و مشکل بزرگی می‌شود لذا شریعت آمده است تا حد و حدود را به روشنی مشخص کند.

بلکه شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله جواز دوری از شوهرش را بخاطر حق خداوند متعال برگزیده و به حدیث کعب ابن مالک در داستان سه نفر بازمانده از جنگ تبوک استناد کرده که در آن نقل شده است: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزَلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتَ: أَطَلَّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لَا، بَلْ اعْتَزِلْهَا وَلَا تَقْرِبْهَا، وَأَرْسَلْ إِلَى صَاحِبِي مِثْلَ ذَلِكَ فَقُلْتَ لِمَ أَمْرَأَتِي: الْحَقِي بِأَهْلِكَ، فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ. وَقَالَ: وَتَهْجُرُ الْمَرْأَةَ زَوْجَهَا فِي الْمَضْجَعِ لِحَقِّ اللَّهِ؛ بَدَلِيلُ قِصَّةِ الَّذِينَ خَلَفُوا فِي عَزْوَةِ تَبُوكٍ، وَيَنْبَغِي أَنْ تَمْلِكَ النِّفْقَةَ فِي هَذِهِ الْحَالِ؛ لِأَنَّ الْمَنْعَ مِنْهُ، كَمَا لَوْ امْتَنَعَ مِنْ أَدَاءِ الصَّدَاقِ) «به کعب بن مالک گفته شد: رسول خدا ﷺ به تو دستور داده که از زنت دوری کنی!

^{۷۹}. به روایت مسلم (۷۲۰).

گفتم: آیا طلاقش بدهم یا چه کنم؟ فرمود: نه! بلکه از او دوری کن و با او نزدیکی مکن. همین‌طور پیامبر ﷺ فرستاده‌ای را با همین دستور به نزد دوستم فرستاد. من به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و نزد آنان بمان تا خداوند در این مورد داوری کند. و نیز فرموده است: زنی بخاطر حق خداوند، شوهرش را در بستر ترک می‌کند به دلیل داستان سه نفری که از غزوه‌ی تبوک بازماندند، و باید در این مورد نفقه داشته باشد زیرا منع نمودن از سوی مرد بوده است همانگونه که اگر از پرداخت مهریه به او خودداری شود».^{۸۰}

افزون بر این، شرع به زن این حق را داده است که در صورت ناتوانی شوهر در اجرای حقوق قیومیت و تامین نفقه‌ی همسر، تقاضای طلاق یا خلع^{۸۱} کند.^{۸۲}

ممکن است که حق جنسی زن در فرموده‌ی پیامبر ﷺ گنجانده شود: (كفى بالمرء إثماً أن يضيع من يقوت) «برای گناه مرد همین بس که در حق کسانی که بدانها قوت می‌دهد کوتاهی کند».^{۸۳} و زن جزو کسانی است که مرد، قوت او را تامین می‌کند و مرد اگر به لحاظ جنسی به زن بی‌توجهی کند گناهکار است.

و پیامبر ﷺ در حدیثی که سرشار از دلگرمی و توجه‌ورزی است می‌فرماید: (اللهم إني أخرج حق الضعيفين: اليتيم والمرأة) «خدایا، من بر کسانی که حق دو فرد ضعیف: یتیم و زن را پایمال

^{۸۰}. الفتاوی الکبری، ابن تیمیه (۴۸۰/۵).

^{۸۱}. خلع: هرگاه اختلاف بین زن و مرد شدت گرفت و امکان ادامه زندگی بین آنان وجود نداشت و زن مایل به جدایی از شوهرش شد، در این صورت باید مالی به منظور جبران ضرر ناشی از جدایی به شوهرش بدهد و از او درخواست جدایی کند که به این نوع جدایی، خلع گویند. چنانکه خداوند متعال در سوره بقره آیه ۲۲۹ به آن اشاره کرده است.

^{۸۲}. نگاه کنید به: الموسوعة الفقهية (۱۲۰/۱۹) و نیز نگاه کنید به: بحث احکام التفرقة بين الزوجين بالعتة، عبدالوهاب شقحاء، مجلة البحوث والدراسات الشرعية، مصر، مج ۶/ع ۶۱، دسامبر ۲۰۱۶ میلادی.

^{۸۳}. به روایت مسلم (۹۹۶).

می‌کنند سخت می‌گیرم»،^{۸۴} و (أُحْرَج) به چه معناست؟ یعنی من بر مردم سخت می‌گیرم تا حق یتیم و زن را پایمال نکنند و بر مردم برای ادای حق آن دو فشار می‌آورم و از خوردن حق آن دو به شدت مردم را بر حذر می‌دارم و به سختی آنان را از این کار هشدار می‌دهم.^{۸۵}

چیزی که می‌توانم نتیجه بگیرم اینست که تصور آن دختر اشتباه بود و زن به دلیل داخل شدن در این حدیث در جایگاهی پایین‌تر از شوهرش قرار نمی‌گیرد و در مجموع، یکی از اهداف اصلی ازدواج، عفت و پاکدامنی هر دو طرف است پس امتناع هر یک از آنها بدون دلیل پذیرفته نیست چنانکه اگر زن با این کار شوهرش را عصبانی کند مورد لعنت ملائکه قرار می‌گیرد و مرد نیز اگر حق زنش را در این مورد ادا نکند مدت معینی به او داده می‌شود که به آن "دوره‌ی ایلاء"^{۸۶} می‌گویند و اگر نزد زنش برنگردد شرع، او را ملزم به طلاق می‌کند تا زن بتواند با مردی که برای او ارزش قائل است زندگی شایسته‌ای داشته باشد.

زندگی زناشویی، گرمی و علاقه و امیدهای بی‌پایان در یک مسکن روحی واقعی است و پدر و مادر در بچه‌ها، زندگی را می‌بینند؛ تمام زندگی را. پس چرا بسیاری از مردم اصرار دارند که این فضای پهناور را با تیرگی ناشی از یک درک اشتباه و مواردی که با چشم غیرمسلح قابل مشاهده نیست تیره و تار کنند؟!

^{۸۴}. به روایت نسائی در "الکبری" (۹۱۰۴)، وأحمد (۹۷۹۷).

^{۸۵}. فیض‌القدیر، مناوی (۲۰/۳).

^{۸۶}. ایلاء: سوگند خوردن مرد به همخوابگی نکردن با زن خود به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است اما اگر به کمتر از این مدت سوگند خورد باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد سپس با زنش مقاربت نماید ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم شرع چهار ماه انتظار کشیدن است.

گزیده...

شما باید همواره باورهای خود را مورد بازبینی قرار دهید زیرا ممکن است به دلیل یک باور بی‌اساس، زندگی خود را با محرومیت بگذرانید!

زن، نماز را باطل می‌کند!

دکتر شیخه بنت عبدالله مطوع^{۸۷}

پس از یک روز آموزشی سخت و خسته کننده که در آن، پژوهش‌های علمی با سیلی از امتحانات انباشت شد، خسته و کوفته و آهسته بسوی اتاقم رفتم، شب بیداری پیاپی برای تماشای تلویزیون و موبایل و دریافت معلومات متفرق مرا کلافه کرده بود، سرگرمی‌ام در چنین حالت‌هایی چرخیدن بی دردسر در نرم‌افزارهای ارتباط جمعی (و اسنپ چت) است شاید که از آخرین اخبار مهم و غیرمهم مطلع شوم. از صفحاتی که برای تماشای آنها لیست کرده بودم صفحه‌ی آن دخترک دیوانه‌ی روشنفکر و دمدمی‌مزاج "دیمه" بود که همه افکارش آمیخته‌ای از تمام مکاتب است در حالی که او تمام تلاش خود را می‌کند تا به شما این تصور را بدهد که فهمیده و آگاه است و در تحلیل خود برای هر موضوع خرد و کلانی بدون مقیاس مشخص یا بینش روشنی، تو را متحیر می‌کند اما این بار اطلاعاتی کمی عجیب اما تکان دهنده ارائه داد!

محتوایش این بود که رسول خدا ﷺ، زن را به سگ و الاغ تشبیه می‌نماید! و به این حدیث استدلال کرد: (يَقْطَعُ الصَّلَاةَ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ وَالْكَلْبُ) «زن، سگ سیاه و الاغ اگر از جلوی نمازگزار رد شوند نماز باطل می‌شود»، و شروع به انتقاد و درخواست عدالت و برابری و شعارهای دیگری کرد که برخی از این افراد از روی تقلید یا بهتر بگوییم برای جلب توجه مخاطبان مطرح می‌کنند. من معمولاً به این اخبار توجه نمی‌کنم زیرا الحمد لله در خانواده‌ای بزرگ شده‌ام که زن را محترم می‌شمردند و برای او ارزش قائل هستند و با نوازشی مبالغه‌آمیز از طرف والدینم زندگی کرده‌ام تا جایی که آنها اغلب اوقات، من را بر برادرانم ترجیح می‌دهند، البته این را پشت سر آنها می‌گویم و گرنه من ندیده‌ام یک فرد نازپرورده به نازپروردگی و طننازی خود اعتراف کند!

اما این بار موضوع برای من متفاوت است چون مربوط به حدیثی از پیامبر ﷺ است که اعتراف می‌کنم انسان زیاد ملتزمی نیستم و قصور و ناتوانی آشکاری دارم - خدا مرا ببخشد - اما با

^{۸۷}. دکترای حدیث شریف و علوم آن - مدیریت عمومی آموزش کاربردی - کویت.

احترام و تمجید به کسانی که نعمت التزام و درستکاری به آنها عطا شده می‌نگرم و یقین دارم که چیزهای غیرممکن می‌تواند اتفاق بیفتد مانند: طلوع خورشید در شب‌هنگام، اما اینکه مطلبی از سوی رسول خدا ﷺ گفته شود که از آن بتوان کوچک شمردن زنان یا تشبیه آنها به حیوانات برداشت گردد مطلقاً محال است!

من در ابتدا در مورد این حدیث تحقیق کردم تا از سند آن مطمئن شوم - و خدا را شکر امروزه در دسترس است - چرا که می‌دانستم منابع دیمه غالباً قابل اعتماد نیستند اما وقتی فهمیدم که این حدیث صحت دارد بسیار شوکه شدم چرا که امام مسلم در صحیح خود آن را ذکر کرده و اصحاب سنن^{۸۸} نیز آن را روایت کرده اند، این به چه معنا است؟ یعنی حدیث صحیح است!

پس از اینکه خسته و کوفته شده بودم ناگاه نگرانی و حالتی ناخوشایند بر من چیره شد ولی آنچه وضعیت را بدتر کرد این بود که عایشه رضی الله عنها نیز این حدیث را زیر سؤال برده و فرموده است: (قد شبهتمونا بالحمير والكلاب، والله لقد رأيت رسول الله ﷺ يصلي وإنی علی السریر بینة وبين القبلة مضطجعة، فتبدو لی الحاجة، فأكره أن أجلس فأوذی رسول الله، فأنسل من عند رجلیه) «ما را به الاغ و سگ تشبیه کرده‌اید! سوگند به خداوند دیدم که رسول خدا ﷺ نماز می‌خواند در حالی که من بر بستر میان او و قبله دراز کشیده بودم که برایم کاری پیش آمد ولی دوست نداشتم بنشینم چون رسول الله ﷺ اذیت می‌شد لذا از جلوی پاهایش رد شدم».^{۸۹}

خدایا! به نظر می‌رسد موضوع پیچیده‌تر از آن چیزی است که گمان می‌کردم!

خستگی و بی‌حوصلگی و کسالت، باد هوا شد و با تمام وجودم مشغول شدم. در آن زمان فقط به این فکر می‌کردم که با خاله‌ام امینه تماس بگیرم. اغلب برای سؤالات چالش‌برانگیزم بویژه در مسائل مربوط به جنبه‌ی شرعی نزد ایشان راه‌حلی پیدا می‌کنم زیرا او متخصص علوم شرعی است و افزون بر آن دارای سبک شیرین و خوش‌برخوردی بسیار در برابر إشکالات تکراری من

^{۸۸}. به روایت مسلم (۵۱۱).

^{۸۹}. به روایت مسلم (۵۱۲).

است بالاخص که - اخیراً - هر پاسخی مرا قانع نمی‌کرد، دیروقت بود بنابراین تصمیم گرفتم فردا صبح اگر خدای متعال مرا زنده بیدار نمود با او تماس بگیرم.

ساعت زنگدار را نزدیک خودم گذاشتم و اینبار برای زمان مکالمه تنظیم کردم نه سخنرانی و اکنون نمی‌توان آن دو را با هم مقایسه کرد!

اگر برداشت من از حدیث صحیح باشد - و با تمام وجود امیدوارم که این گونه نباشد - پس به معنای فروپاشی منظومه‌ای از مسائل مربوط به جایگاه زن در اسلام است که مدت‌زمانی طولانی به آن اعتقاد داشته‌ام.

هان ای شب طولانی، چرا تمام نمی‌شوی؟! چقدر این شب که مملو از پرسش‌های من است، طولانیست!

صبح روز جدید فرا رسید و من قبل از زنگ ساعت زنگدار از خواب بیدار شدم، سپس دقیقاً ساعت هشت، گوشی تلفن را برداشتم. تماس‌های صبحگاهی اغلب نگران‌کننده هستند از اینرو متوجه صدای هیجان‌زده‌ی خاله‌ام امینه شدم که انگار منتظر خبر ناخوشایندی بود چنانکه گفت: مریم! وای خدایا صبح بخیر، خدا کند که خیر باشد؟

= با صدای شرمگین به او گفتم: الحمد لله حال همه‌ی ما خوب است، نگران نباشید فقط من یک سؤال دارم که معمولاً پاسخ آن را نزد شما می‌یابم.

پس از آن که نفسش آرام شد جوابم را داد: خدا را شکر که حالتان خوب است، بفرما هر چه داری بگو.

= به خدا نمی‌دانم از کجا شروع کنم اما سؤالم بدون مقدمه است: آیا این درست است که زن در جایگاه الاغ و سگ قرار دارد؟ و هرگاه از جلوی فرد نمازگزار عبور کند نمازش باطل می‌شود؟ خاله، معقول است که من مثل یک حیوان باشم؟ سپس گریه و زاری‌ام برای حال خودم و دیگر هم‌جنسانم تمام نشده بود که صحبت‌هایم را قطع کرد و گفت:

● مریم جان اکنون چه چیزی برای گفتن داری؟

سخنرانی، آخرین دغدغه‌ی من بود بنابراین به او گفتم: من حرفی برای گفتن ندارم.

● بیا نزد من. منزلتان در انتهای خیابان است، پس ده دقیقه دیگر منتظرت هستم.

در خانه‌اش روبه روی میزی گرد نشستم که با یک فنجان قهوه و شکلاتی که دوست داشتم چیده شده بود. این چه لطف دلربایی است؟

او پس از خوشامدگویی و احوالپرسی، با صدایی نگران از من پرسید: مریم جان، آیا فکر می‌کنی خداوندی که تو را به عنوان یک انسان گرامی داشته و به تو اراده بخشیده و از روح خود در تو دمیده و ملائکه‌اش را برای پدرت به سجده درآورده و شیطان را به دلیل تمایل نداشتن برای سجده به او از بهشت رانده و تو را بر بسیاری از چیزهای که آفریده برتری بخشید است تو را به چهارپا و الاغ تشبیه می‌کند؟ افزون بر این، دختران همجنس تو را نیز گرامی داشته و شاید نامگذاری یکی از سوره‌های قرآن به اسم تو، یکی از برجسته‌ترین شواهدی باشد که اکنون در مقابل تو ایستاده است بلکه رضایت خود را نیز با رضایت مادرت قرین کرده و سایر شواهدی که آن را از حفظ به یاد داری و نیازی به تکرار آنها نیست که اکنون همه بر خلاف برداشت تو شهادت می‌دهند!

= نفس عمیقی را در سینه حبس کردم سپس آن را بیرون دادم و گفتم: به خدا سخن شما زیباست اما سؤال من همچنان باقی است: پس منظور حدیث چیست؟

خاله‌ام باهوش است و عادت خود را در آماده‌سازی و مقدمه‌چینی برای پاسخ‌هایش ترک نمی‌کند بنابراین به من گفت: پیش از آن که به معنا و مفهوم حدیث بپردازم دوست دارم توجه تو را به موضوعی مربوط به این گفتگوی ما جلب کنم، آیا معلم زیست‌شناسی را که در دوره‌ی دبیرستان، آن برنامه‌ی وارداتی را به تو آموزش می‌داد به یاد داری که تو بخاطر اعتقادش به نظریه‌ی داروین از او ناراحت شدی؟

= آه، چه کسی او را فراموش می‌کند؟! بله ایشان و مناقشه و بحثمان را نیز درباره‌ی این موضوع به یاد دارم اما گفتگوی ما به او چه ربطی دارد؟ با عجله آمد و از من پرسید: آیا هر بار غر زدن و متوسل شدن خودت به من در هر بحثی را به یاد داری از آنجا که او می‌گفت: بین انسان و

میمون، نیای مشترکی وجود دارد؟ و من هر بار به تو یادآوری می‌کردم که این نظریه با اصل خلقت انسان و کرامتش در قرآن و سنت منافات دارد.

صندلیم را به سمت او کردم و به او نگریستم و من متوجه منظور او شدم، گفتم: ای خاله عزیزم منظور شما اینست که هر کس از همان ابتدا وجود شباهت و یکسانی بین خلقت انسان با منشأ آفرینش حیوان را رد کند بعداً محال است که آنها را مانند هم بداند؟

دستش را روی میز کوبید و با صدایی پر از شور و شوق گفت: درود بر تو، مثل همیشه زرنگ و باهوش هستی - خوشبختانه به خاله‌ات رفته‌ای - می‌توانی به من بگویی: این شایعات و شبهات چگونه تو را تحت تاثیر قرار داد و برانگیخت؟

لبخند سردی زدم و شروع به سرزنش خودم کردم و باعث شد گفتگویم را در دوره‌ی دبیرستان به یاد آورم تا درستی نظریه‌ی اسلامی را به معلم ثابت کنم و آن را با نظریه‌ی ازبین‌رفته‌ی داروین مقایسه کردم. چگونه نسبت به آن بی‌توجه بودم و چطور این موضوع به این آسانی را کش دادم؟ اما یاد سخن مادر عایشه رضی الله عنها افتادم که فرمود: آیا ما را با سگ و الاغ در یک سطح قرار دادید؟ = به او گفتم: اما مادر عایشه رضی الله عنها از این حدیث ایراد گرفته و تصور و پنداری همانند من بدان داشته است!

● او با احترام به من گفت: سؤال تو در اینجا مناسب است، اول: عایشه رضی الله عنها گمان می‌کرد که این سخنان از قول راویان است نه از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ زیرا عایشه رضی الله عنها نمی‌توانست حدیثی را رد کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرموده بود یا از مقام و منزلت وی بکاهد. این را گفتار وی نشان می‌دهد که فرمود: آیا ما را در یک سطح قرار دادید؟ و نگفت: رسول خدا ما را در یک سطح قرار داده است. عایشه رضی الله عنها مانند سایر صحابه، همه‌ی احادیث ایشان رضی الله عنهم را نشنیده و یا از آن مطلع نشده است.

البته بیشتر اعتراض او به این دلیل بود که حدیث با عمل ایشان رضی الله عنهم منافات داشت زیرا در حالی نماز می‌خواند که عایشه رضی الله عنها رو به قبله‌ی پیامبر دراز کشیده بود ولی وی نمازش را قطع نمی‌کرد و به او دستور نداد که کنار برود لذا از تناقض بین گفتار و کردار وی رضی الله عنها تعجب کرد. از

این روی علما بین شخص رهگذر و بی حرکت فرق می گذارند چون رهگذر، فکر را مشغول می سازد و دل را غافل می کند بر خلاف شخص ساکن و بی حرکت!

= خوب، به اصل سخنان برگردیم: آیا واقعاً زن در حال گذر، نماز را باطل می کند؟

● کاسه‌ی میوه‌ای که در همان نزدیکی بود را برایم آورد و چاقویی به دستم داد، سپس رو به من کرد و پرسید: آیا داستان سیدنا یوسف علیه السلام و زن عزیز مصر را به یاد داری؟

= بلافاصله به او گفتم: زنانی که دستهایشان را بردند...

● به من بگو: آیا واقعاً دستشان را بردند و کف دست را از قسمت میچ جدا کردند؟

= سریع به او پاسخ دادم: نه، هیچ شخص عاقلی این را نمی گوید بلکه آنچه به ذهن می رسد اینست که آنها دستشان را زخمی کردند و آن را خراشیدند و این همان چیزی است که مفسران، آیه را با آن تفسیر کردند.

● گفت: این دقیقاً همان معنایی است که در مورد حدیث صدق می کند زیرا منظور از قطع در اینجا نقص در خشوع است نه اینکه نماز، قبول نباشد و جمهور (بیشتر) فقها و علما بر صحیح بودن نماز و نخواندن دوباره اش تاکید دارند.

= به او گفتم: پس ارتباط مقایسه‌ی زن با حیوانات یادشده در چیست؟ چرا همگی در حدیث آمده‌اند؟

● گفت: قبل از قضاوت کردن آرام باش، آیا اگر در گفتارت دو چیز را با هم بیاوری این به معنای برابری مطلق و اشتراک آنها در حکم، صفت و امور مانند آن است؟

= در حالی که صبرم لبریز شد به او گفتم: نفهمیدم!

● گفت: برای تو مثال بهتری می آورم، وقتی می گوییم که انسان و حیوان به غذا نیاز دارند آیا این بدان معناست که انسان نیز حیوان است به دلیل اینکه نیاز مشترک دارند؟!

اگر تابلوی یک موزه را بخوانی که نوشته است: ورود کودکان و حیوانات اهلی ممنوع است، آیا این نشان دهنده‌ی اشتراک آنها در خلقت و صفات و سایر احکام است؟

= گفتم: البته که نه! آنها شاید صفت یا نیاز مشترکی داشته باشند ولی این بدان معنا نیست که در هر موضوعی مطلقاً برابرند.

حاشا که رسول امت ﷺ انسانی را با حیوانی یکی کند مگر به عنوان مثال یا بخاطر اشتراک آنها در تقدیر الهی یا امر معینی باشد و آن را در اینجا با زن آورد زیرا ممکن است که با عبورش، دل را به خود مشغول کند و خشوع را که اصل و مغز نماز است قطع کند همانطور که حیوانات شاید نمازگزار را مشغول کنند.

= چرا مرد رهگذر، نمازگزار را به خود مشغول نمی‌کند چون ممکن است حواسش را پرت کند همانطور که یک زن، حواس او را پرت می‌کند؟

● گفت: همین را می‌خواستیم بگوییم! اما تو همیشه از رویدادها پیشی می‌گیری. احادیث بسیاری هست که عبور مرد را نیز منع می‌کند چنانکه در حدیث آمده است: (لو يعلم الماذ بین یدی المصلی ماذا علیه - یعنی من الإثم - لکان أن یقف أربعین: خیراً له من أن یمر بین یدیه). آی: أربعین سنه. «اگر کسی که از جلوی نمازگزار عبور می‌کند می‌دانست که با این کار چقدر گنهکار می‌شود چنانکه چهل - روز یا ماه یا سال - توقف می‌کرد برایش بهتر از آن بود که از جلوی فرد نمازگزار عبور کند».^{۹۰}

و نیز فرموده است: (إذا صلی أحدکم إلى شیء یستره من الناس، وأراد أحد أن یجتاز بین یدیه فلیدفعه، فإن أبی فلیقاتله فإنما هو شیطان) «هرگاه یکی از شما چیزی را بین خود و مردم ستره

^{۹۰}. به روایت بخاری (۵۱۰)، و بزار در مسندش (۳۷۸۲) به لفظ: "أربعین خریفا".

قرار داد و نماز خواند و شخصی خواست از جلوی او بگذرد او را دفع نماید و باز دارد و اگر نپذیرفت با وی بجنگد زیرا او شیطان است».^{۹۱}

از اینرو به ما دستور دادند که برای هر رهگذری اعم از زن و مرد و یا حیوان، یک مانع یا ستره‌ای^{۹۲} قرار دهیم تا از مشغولیت و حواس‌پرتی به دور باشیم. به دلیل این حدیث: (إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيُصَلِّ إِلَى سِتْرَةٍ وَلْيَدْنُ مِنْهَا) «هرگاه یکی از شما نماز خواند حائلی را پیش روی خود قرار دهد و به آن نزدیک شود».^{۹۳}

سپس به سخن خود ادامه داد و افزود: مریم جان، آیا باور می‌کنی که در بعضی از احادیث، مردان در برخی صفات و اعمال نماز به برخی از حیوانات تشبیه شده‌اند؟ اما این امر برجسته نشده و گفته نمی‌شود که شریعت، مردان را با حیوانات مقایسه کرده است؟

= واقعا؟! یکی دو تا مثال برایم بیاور!

● اگر برخیزد و نماز را سریع بخواند او را به خروس تشبیه کرده است مانند نوک زدن خروس زمانی که در زمین غذای خود را جستجو می‌کند چنانکه پیامبر ﷺ فرموده است: (أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِصَلَاةِ الْمُنَافِقِ، يَدْعُ الْعَصْرَ حَتَّى إِذَا كَانَتْ بَيْنَ قَرْنِي الشَّيْطَانِ، أَوْ عَلَى قَرْنِي الشَّيْطَانِ، قَامَ فَتَقْرَهُنْ كَنَقْرَاتِ الدِّيَكِ، لَا يَذْكُرُ اللَّهَ فِيهِنَّ إِلَّا قَلِيلًا) «آیا شما را از نماز منافق آگاه نسازم که نماز عصر را رها می‌کند تا اینکه بین دو شاخ شیطان یا روی دو شاخ شیطان قرار بگیرد (نزدیک غروب

^{۹۱}. به روایت بخاری (۵۰۹).

^{۹۲}. ستره: پرده و پوششی که جلوی نمازگزار قرار داده می‌شود (حریم نمازگزار).

^{۹۳}. به روایت ابو داوود (۶۹۸).

می‌گردد) سپس بلند می‌شود و مانند نوک زدن خروس به سرعت آن را می‌خواند و در آن جز اندکی خدا را یاد نمی‌کند».^{۹۴}

و وضعیت نشستنش را به هنگام گذاشتن دستهایش بر زمین به نشستن سگ یا درنده تشبیه کرده است چنانکه فرموده است: (إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ فليعتدل ولا يفتersh ذراعیه افتراش الکلb) «اگر یکی از شما سجده کرد اعتدال داشته باشد و دستهایش را مانند سگ بر زمین نگذارد».^{۹۵}

= متوجه شدم که ناخودآگاه سخن او را تکمیل می‌کنم: حقیقت اینست که سخنان ما به طور کلی، شبیه حیوانات است ولی به معنای نکوهش و تحقیر نیست بلکه منظور ما بیشتر اوقات، مدح و ستایش است. مثلاً می‌گوییم: فلانی مثل شیر است که کنایه از دلاوری و شجاعت اوست یا فلانی مانند شاهین است که کنایه از عزت و غرورش است یا همچون گرگ می‌باشد که کنایه از شهامت و جسارتش است، حتی پسرانمان نیز با نام این حیوانات نامگذاری می‌شوند بدین امید که صفات آنها را پیدا کنند.

● خطوط چهره‌اش باز شد و گفت: «و شهد شاهدٌ من أهلها: و شاهدی آگاه گواهی داد»، حمد و سپاس خداوندی که این حقیقت را بر زبان تو جاری کرد.

سپس آهی کشید و دستش را روی دستم گذاشت و با هیجان به من خیره شد و گفت: مریم جان مطمئن باش از اینکه دین تو همان دینی است که زن را پس در ذلت و خواری بود کرامت بخشید و در هیچ یک از نصوص قران و سنت، حقی از او نگرفته است و به فرموده‌ی امام عمر رضی الله عنه بنگر که فرموده است: (والله إن كنا فی الجاهلیة لا نعدُّ للنساء أمراً حتی أنزل الله فیهن ما أنزل،

^{۹۴}. به روایت أحمد (۱۳۵۸۹).

^{۹۵}. به روایت ترمذی (۲۷۵).

وَقَسْمٌ لِّهِنَّ مَا قَسَمْتُ^{۹۶} «به خدا قسم، ما در زمان جاهلیت برای زنان هیچ ارزشی قائل نبودیم تا

اینکه خداوند درباره‌ی آنان آیاتی نازل کرد و حقوق و بهره‌های زیادی برایشان قرار داد».

این یک کلام من‌درآوردی نیست بلکه هر شخصی که عقل دارد و آن را به هر کس و ناکسی اجاره نداده است درکش می‌کند.

= من عقلم را به آن دختر قرض ندادم با دنبال کردنش فقط خود را سرگرم کرده بودم! اما پس از این شوک ایمانی که در معرض آن قرار گرفتم فهمیدم که دینم با ارزش‌ترین چیزی است که دارم! بنابراین لغو دنبال کردن آن در فضای مجازی کاملاً ضروری است، من تازه متوجه تاثیر پنهان آن شدم که شبهه شبهه در وجودم انباشت می‌شود!

خاله، ممنون از حضورت!

● خواهش می‌کنم مریم جان، تشکر از آن خداست. پیوسته این دعا را فراموش نکن: (یا مقلب

القلوب والأبصار ثبت قلبی علی دینک) «ای دگرگون کننده‌ی دلها و چشم‌ها، دل مرا بر دینت

ثابت گردان»، زیرا هیچ یک از ما نمی‌توانیم بر حق ثابت‌قدم باشیم مگر اینکه خداوند ما را ثابت‌قدم بگرداند.

= در پناه خدا.

^{۹۶}. به روایت بخاری (۴۹۱۳).

گزیده:

رافعی خطاب به یکی از شاگردانش نوشت:

انسان بیش از آنکه از واقعیت درد بکشد از توهم و خیال رنج می‌کشد!

پس از خودم فتنه‌ای به جا نگذاشته‌ام که...!

دکتر نعمات بنت محمد جعفری^{۹۷}

وقتی می‌خواهی دل دختر بچه‌ای را به دست بیاوری به او بگو: چقدر زیبا هستی، دلم را دچار فتنه کردی! من به تو اطمینان می‌دهم که او هرگز این تعریف و تمجید تو را فراموش نخواهد کرد، پس آیا ممکن است سخنان توهین تلقی شود که خود را از آن تبرئه کنی؟ کسی که زن را می‌فهمد به تو خواهد گفت: امکان ندارد!

فطرت زن اینگونه است که کلام شیرین را دوست دارد و با آن احساس آرامش می‌کند و دلش با آن روشن و خوش و خرم می‌ماند، وقتی می‌شنود که کسی او را به عنوان "فتنه" توصیف می‌کند سپس از آن خوشحال می‌شود چون او به خوبی از هدف آن کلمه آگاه است زیرا از دور و نزدیک اشاره می‌کند که این زن، هر کسی که به او می‌نگرد را شگفت‌زده کرده است چنانکه دیگر نمی‌تواند چشم از او برگیرد! و این درست است. به همین دلیل رسول خدا ﷺ فرموده است: (ما ترکْتُ بعدی فِتْنَةً أُضِرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ) «پس از خودم برای مردان فتنه‌ای پرضرتر از زنان به جا نگذاشته‌ام».^{۹۸}

این حدیث چه بسیار در میان تب و تاب بحث پیرامون فرضیت حجاب و ضرورت آن حضور دارد چنانکه اگر کسی به این حدیث استدلال کند ذهن بسیاری از زنان معترض را سرگردان می‌کند! برای چه؟ دقیقاً نمی‌دانم، شاید این را تحقیری برای خودشان می‌دانند؟ البته بسیاری از مصیبت‌های ما ناشی از برداشت اشتباه است.

بر کسی پوشیده نیست که قدرت نفوذ و تاثیر یک زن بر مرد بیش از هر کس دیگری است و استفاده از قدرتمندترین سلاح خود را - به روشی منحصر به فرد - برای تاثیرگذاری و تسلط

^{۹۷}. استادیار گروه حدیث و علوم - دانشگاه ملک سعود / عربستان.

^{۹۸}. به روایت بخاری (۵۰۹۶) و مسلم (۲۷۴۰).

بر مرد در اعمال و رفتارش - که نقطه قوت عشق مرد به اوست - خوب می‌داند، بدین سبب اگر زن صالح باشد غالباً شوهرش را اصلاح می‌کند یا بر نیکی او می‌افزاید و یا از فسادش می‌کاهد و اگر زن فاسد باشد غالباً او را فاسدتر می‌کند مگر کسی که خداوند او را با قدرت دین و عزم و اراده حفظ کرده باشد.

در حدیثی که صفاتی همچون قوی بودن زن و ضعف مرد در برابر او را اثبات می‌کند چگونه می‌تواند تحقیر و کاستن از ارزش زن را برساند؟!

این گفتگو مقابل من با یکی از دوستانم که علم، نرم‌خویی و آرامش خاطر به او بخشیده شده بود انجام پذیرفت و گفتگو پیرامون روشن‌سازی امور واضح و بدیهی بود! وقتی این سؤال خود را مطرح کرد که این حدیث چگونه می‌تواند برای زن تحقیرآمیز باشد در حالی که قدرت زن و ضعف مرد را ثابت می‌کند؟

یکی از زنان نشسته با صدای بلند گفت: اگر فرض کنیم با تو موافق هستیم که این بیانگر صفت قدرت زن است پس وجود زن به عنوان زیانبارترین فتنه برای مرد چه امتیازی بشمار می‌رود؟ چرا زن همیشه بلا است؟

با جملات پیاپی و چهره‌ای سرخ صحبت می‌کرد چنانکه پیش از ابراز اعتراض نیز چهره‌ی عصبانی او بیانگر شکایت و اعتراض بود!

= دوستم به او لبخندی زد و سؤال او را با آرامشی زیاد با یک سؤال پاسخ داد: آرام باش! اصلاً منظور از فتنه چیست؟ می‌گوییم تا بتوانیم پیرامون مسئله‌ای که همگی ما آن را می‌فهمیم بحث و گفتگو کنیم.

● اوه، نمی‌دانم! حس می‌کردم که هر چیز شیرینی، فتنه است، سپس شانه‌هایش خود به خود افتاد و لبخندهای ناگهانی به دوستم زد.

= خوب، پس چه چیزی در این مورد آزاردهنده و ناخوشایند است؟

● از من نپرس، به خدا نمی‌دانم! اما همیشه وقتی این حدیث را می‌گویند "فشارم بالا می‌رود".

= الله متعال تو را حفظ کند و از هر شری در امان باشی. موضوع آسانتر از این است. وقتی منظورم را بفهمی به تو تضمین می‌دهم که نظرت کاملاً تغییر خواهد کرد.

این توصیف، عیب و نقص نیست! تو می‌گویی که فتنه، هر چیز شیرین و دلربایی ست و این درست است!

هر نعمتی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به انسان بدهد و شیفته‌ی آن گردد و بدان وابسته شود مایه‌ی فتنه خواهد شد. هر نعمتی که دل‌ها به آن وابسته شود برای انسان، فتنه و امتحان است یعنی اینکه به آن مبتلا شده و در آن آزمایش می‌شود. از زیباترین چیزها، حضور ما - زنان - در زندگی مردان می‌باشد و این نعمت بزرگ دو جنبه دارد: جنبه‌ی سعادت و آرامش و جنبه‌ی ابتلا و آزمایش. و چه بسا یک مرد به یکی از سه روش زیر در امتحان مردود شود:

۱. اگر شیفته و مبتلای زن شود لذا از راه نامشروع و حرام او را طلب کند، آنگاه در غفلت و بی‌تفاوتی به آبروی خود می‌افتد و این بزرگترین و خطرناکترین مورد است.

۲. یا اینکه در فتنه‌ی زن می‌افتد و با عاشق شدن و دلبستگی به او، گرفتار و شیفته‌اش می‌شود به گونه‌ای که خواسته‌هایش مطابق امیال و خواسته‌های او خواهد شد تا جایی که فقط رضایت خاطر او را می‌بیند و از دین خود غافل خواهد شد و اگر این معشوق، همسرش باشد عشق و محبتش به او باعث می‌شود که مثلاً مادرش را ناراحت کند یا نسبت به او غفلت ورزد و یا شوهرش را به مال‌اندوزی دعوت کند بدون توجه به اینکه از چه راهی به دست آمده است در حالی که تسلیم و فرمانبردار زنش است و فقط به رضایت او اهمیت می‌دهد و این فتنه است.

۳. یا در رفتار و معاشرت با زن دچار ابتلا و فتنه می‌شود طوری که از حق و حقوقش می‌کاهد و از حد و حدود خود با او فراتر می‌رود، آنگاه در بلا و عذاب می‌افتد زیرا یکی از معانی فتنه اینست که صاحبش در بلا و عذاب می‌افتد چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: **{ فَتَنَّا أَنْفُسَكُمْ }** یعنی: خود را در رنج و عذاب قرار دادید^{۹۹} چرا که حدیث در میان کلماتش، حامل هشدار شديده نسبت به

^{۹۹}. تاج العروس، زبیدی (۴۹۴/۳۵).

ظلم مردان بر زنان می‌باشد لذا شوهر در معاشرت با او دچار ابتلا و آزمایش است و اگر مردی با زنی به نیکی رفتار نکند زیان بزرگی به او وارد می‌شود و اگر در دنیا آن را نبیند در آخرت هرگز از آن نجات نخواهد یافت.

لذا کسی که در رفتار با زن از حدود خودش عبور می‌کند به خویشتن ستم کرده است. من در آیات کتاب خدا تحقیق و بررسی کرده‌ام و این توصیف را جز در دو آیه از کتاب خداوند نیافته‌ام که هشداری به مرد است بخاطر سهل‌انگاری یا پایمال کردن حق زن!

اول: در این گفته‌ی خداوند متعال که می‌فرماید: **{وَلَا تُسْكُوهُنَّ ضَرَارًا لِتَعْتُدُوا بِهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ}** (بقره: ۲۳۱) «آنان را برای آزار و زیان رساندن نگاه ندارید تا به آنان ستم کنید و هر کس چنین کند قطعاً بر خود ستم کرده است».

دوم: در این گفته‌ی دیگر خداوند متعال که می‌فرماید: **{لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرِجَنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ}** (طلاق: ۱) «آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و خودشان هم بیرون نروند مگر آن که مرتکب کار ناشایست آشکاری شوند و این است حدود الهی و هر کس از حدود الهی تجاوز کند برآستی که بر خود ستم کرده است»، و چه ضرر و زیانی برای مرد از هلاکت خودش بزرگتر است؟

نمی‌دانم دوستم چگونه در گفتگو گریز زد تا اینکه به مطلب علمی رسید اما از توجه اطرافیانش به سخنان او خوشحال شدم در حالی که آن زنان عادت نداشتند اینگونه به کسی گوش بدهند. سپس درس خود را با این گفته پایان داد که: مهم است، امیدوارم منظورم برایتان روشن شده باشد که فتنه به عنوان عیب یا نقصی در زن قلمداد نمی‌شود!

● در واقع به طرز تکان‌دهنده‌ای موضوع روشن است که مرا به شدت شگفت‌زده کرد!

انتظار داشتم بحث تمام‌شده باشد تا اینکه زنی دیگر برخاست و این بار با متانت پرسید: یک سؤال پیش می‌آید، سبحان الله یعنی فقط زن مایه‌ی فتنه است؟ و مرد فتنه‌انگیز نیست؟

زنان حاضر با لبخندهایی کوتاه دزدکی به او نگاه می‌کردند و انگار می‌خواستند بگویند: دقیقاً! اعتراضی که به آن شرم داشتیم را بیان کردی!

= چه کسی می‌گوید تنها مرد در فتنه می‌افتد؟ زن و مرد هر دو برای یکدیگر فتنه هستند بلکه خداوند متعال آن دو را به بالاتر از این نیز توصیف فرموده است که آنها دشمن یکدیگرند: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ} (تغابن: ۱۴) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حقیقت برخی از همسران و فرزندانان، دشمن شما هستند لذا از آنان حذر کنید». منحصر کردن حدیث به زن بدون در نظر گرفتن مرد به این معنا نیست که زن به وسیله‌ی مرد در فتنه نمی‌افتد بلکه او نیز برای زن فتنه است و به همین جهت خداوند متعال به زن امر فرموده که نگاهش را فرو بندد: {وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ} (نور: ۳۱) «و به زنان باایمان بگو: دیدگان خود را از نگرستن به نامحرم فروگیرند».

ولی با وجود این هر انسان عاقلی می‌بیند، می‌شنود و احساس می‌کند که شیفتگی و نیاز مرد به زن قویتر است چرا که تمایل مرد به زن بیشتر، قویتر و شدیدتر است. بسیاری از مردان گرفتار فتنه‌ی زنان می‌شوند در حالی که تعداد کمی از زنان گرفتار فتنه‌ی مردان می‌گردند و احساس شهوانی نیز تمایل مرد به زن را تایید می‌کند بنابراین او و جان و چیزهای گرانبهای خود را در جستجو و طلب زن می‌بخشد در حالی که تنها اندکی از زنان شناخته شده‌اند که آن را می‌بخشند،^{۱۰۰} از همین روی خداوند متعال با ذکر زنان بهشتی، مردان را به نعمت بهشت مشتاق می‌سازد در حالی که با بیان چنین نعمتی، زنان را مشتاق نمی‌کند!

همچنین یک نکته‌ی دقیق، زیبا، و دل‌فریب وجود دارد! - برای کسی که در حدیث پیامبر ﷺ تأمل می‌کند پس از توفیق الهی با تیزبینی متوجه درک می‌شود - و عبارتست از اینکه فتنه برای زن، توصیفی ملازم و ذاتی و جدایی‌ناپذیر نیست! زیرا متن حدیث به صراحت می‌گوید: «چیزی پس از خودم باقی نگذاشته‌ام که...» یعنی: این فتنه تا پس از رحلت رسول خدا ﷺ ظاهر نخواهد شد لذا زنان عصر پیامبر ﷺ در این وصف نمی‌گنجند هرچند که اندک زنانی یافت شود

^{۱۰۰}. زهرة التفاسیر، أبوزهرة (۱۱۳۵/۳).

که در زمان ایشان فتنه شدند و پاهایشان در عمل شرم‌آور زنا لغزید^{۱۰۱} اما اینها موارد نادری است که نمایانگر یک پدیده‌ی اجتماعی چیره نیست آنطور که پس از دوران وی عَلَيْهِ السَّلَام اتفاق افتاد. این نکته به روشنی بیان می‌دارد که فتنه، توصیفی ثابت نیست که همیشه همراه زن باشد بلکه در برخی از آنان گاهی دوران‌ها ظاهر می‌شود و این اشاره به ضعف دین دارد که در میان مردم اعم از مردان و زنان ظاهر خواهد شد چنانکه برخی از آنها در حجاب خود سهل‌انگاری می‌کنند و زیبایی‌های خود را هویدا می‌کنند بنابراین مردان گرفتار فتنه‌ی آنها می‌شوند^{۱۰۲} و مرد سست‌ایمان نیز در محرمات می‌افتد.

همانگونه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از صفات ناپسندی که در برخی از زنان پس از خودش ظاهر می‌شود به ما خبر داده‌اند از صفات بدی هم که در برخی از مردان پس از خودش ظاهر خواهد شد مانند: خیانت، نبود امانت و پیمان‌شکنی برای ما گفته‌اند چنانکه فرموده‌اند: (إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَنْدُرُونَ وَلَا يَنْفُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ) «همانا پس از شما قومی خواهند آمد که خیانت می‌کنند با اینکه کسی بدانها امانت نمی‌دهد، شهادت می‌دهند در حالی که کسی خواستار شهادتشان نمی‌شود، نذر می‌کنند ولی به آن وفا نمی‌کنند و در آنها چاقی پدیدار می‌شود»^{۱۰۳} البته مردان، این حدیث را برای خودشان نقص و تحقیر نمی‌دانند.

در میان مجلسی که مملو از زنان با سنین مختلف بود زنی که - حدوداً شصت ساله به نظر می‌رسید - پس از اندکی تفکر عمیق در این سوال شرکت کرد. بیشتر به نظر می‌آمد که جواب سؤال را می‌دانست اما دوست داشت که جوانان حاضر در این مجلس، پاسخ صحیح چنین سؤالی را یاد می‌گرفتند:

^{۱۰۱}. چنانکه در داستان ماعز بن مالک آمده است، به روایت مسلم (۱۶۹۵).

^{۱۰۲}. توضیح بیشتر در مورد معنای "فتنه" در مقاله: کف زدن برای زنان، پیشتر گذشت.

^{۱۰۳}. به روایت بخاری (۲۶۵۱)، و مسلم (۲۵۳۵).

= آیا حدیث به این معناست که دوست داشتن زنان و دلبستگی به آنها بد و شرّ است؟

● ببخشید خاله جان، این را از کجا درک کردی؟ یا بهتر است بگوییم: چگونه این را فهمیدی؟

= زیرا حدیث می‌گوید که زنان فتنه هستند.

● درست است و فتنه بر خیر و شر اطلاق می‌شود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: **{وَنَبَلُوكُمْ**

بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً} (انبیاء: ۳۵) «ما، شما را با سود و زیان و بدی‌ها و خوبی‌ها در زندگی دنیا کاملاً

می‌آزماییم»، و پاسخ سؤال شما که می‌پسندم صراحتاً این است: عشق به زنان و دلبستگی به

آنها شرّ و بدی نیست و هر کس قرآن را بخواند زیباترین توصیف را در مورد رابطه مرد با زن

خواهد یافت چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: **{وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا**

إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً} (روم: ۲۱) «و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان

همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت»،

چون که مرد دلبسته و متمایل به زن است زیرا مایه‌ی آرامش اوست و هنگامی که مصیبتی او

را سرگردان می‌کند یا مسائلی باعث آشفتگی‌اش می‌شود به او پناه می‌برد.

همه چیز شدن زن برای مرد بد است چنانکه شرّ در زیاده‌روی کردن در خواستن زنان است تا

جایی که زنان به دغدغه و مشغولیت مرد تبدیل شوند و نیز شر در طلب حرام و طلب زیبایی

زنان است بدون اینکه مرد به توصیه‌ی رسول خدا ﷺ عمل کند که فرموده است: (فاظفر بذات

الدین تربت یداک) «زن دیندار را انتخاب کنید». ^{۱۰۴}

به قول عربها "هر کس که منفعت برای اوست خسارت نیز بر عهده او خواهد بود" چون که

فتنه‌ی زنان شدیدترین فتنه است!

از این رو قرآن به دلیل تمایل، علاقه و محبتی که خداوند در دل مرد نسبت به زن خلق کرده،

آنان را بر همه‌ی شهوات مقدم نموده است چنانکه برخی از مردان چه بسا در راه رسیدن به زن

^{۱۰۴}. به روایت بخاری (۵۰۹۰) و مسلم (۱۴۶۶).

مورد علاقه‌اش، همه سختی‌ها را دست کم بگیرند، همانطور که گفته شده است: «همسر انسان، مرد را به سوی بدی فرامی‌خواند و کمترینش دنیا دوستی و رقابت برای دستیابی به آن است، و داستان‌های ناگفته و پنهانی درباره آن وجود ندارد بلکه هر شخصی صحت و حقیقت حکایت را خودش تجربه نموده است و حدیث به مرد اعلام می‌دارد که برای این فتنه آماده شود».^{۱۰۵}

چه بسیار پدرانی که از فرزندانش طعم تلخی و درد را چشیده‌اند در حالی که مایه‌ی شادی دل او هستند و چه بسیار فرزندان‌ی که برای جلب رضایت همسر خود از پدر و مادرش که دلیل وجود او پس از خداوند و راهش بسوی بهشت است نافرمانی کرده‌اند آن هم برای راضی کردن همسر! دنیا، شیرین و سرسبز است و مردم برای دوست داشتن آن خلق شده‌اند و زنان زیباترین مخلوقات موجود در آنند و مردان به طور طبیعی با عشق و شیفتگی به آنها خلق شده‌اند بنابراین به مرد هشدار داده شده که مرد در فتنه‌ی زنانش نیفتد و آخرت را از دست بدهد و مقصود، دوری کردن از آنان نیست بلکه پرهیز از در فتنه‌ی آنان افتادن و در معرض حرام گرفتن با آنهاست.

اگر تعجب می‌کنی از کسی تعجب کن که گفته‌های رسول خدا ﷺ و احادیثی از وی را انکار می‌کند که مختص زنان بیان فرموده است اما آن احادیث را بیانگر کاستن از ارزش زن می‌داند در حالی که ارسطو - و دیگر فیلسوفانی مانند او - را نخستیم معلم بشریت می‌خواند! چگونه می‌توانند این لقب را به او بدهند در حالی که گفته است:

«بدن زن چیز جذابی نیست بلکه قضیه‌ای چندش‌آور است و بچه دار شدن مایه‌ی شادی و خوشحالی نیست بلکه نشانه‌ی فروپاشی است».

«زیبایی زن، بزرگترین شرک است پس همانطور که از آتش دوری می‌کنی از دختر جوان هم دوری کن!»!

^{۱۰۵}. التنویر شرح الجامع الصغیر، امیر صنعانی (۳۷۵/۹).

«اگر زنی را دیدید گمان مکنید که دارید یک انسان یا حتی یک موجود وحشی را می‌بینید زیرا آنچه می‌بینید خود شیطان است و اگر سخن بگوید آنچه می‌شنوید صدای فحش فحش کردن مار است.»^{۱۰۶}

آن سخنان کجا و گفته‌ی رسول خدا ﷺ کجا که بهترین افراد امت اسلام را کسانی دانسته که زنان زیاد دارند: (فإن خيرَ هذه الأمة أكثرها نساءً) «همانا بهترین این امت کسیست که زنان زیاد دارد»^{۱۰۷} و بهترین متاع دنیا، داشتن زن صالح می‌باشد: (الدُّنْيَا مَتَاعٌ، وَخَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ) «دنیا همه‌اش متاع و کالاست و بهترین متاع دنیا، زن صالح است»^{۱۰۸} و آخرین وصیت رسول خدا ﷺ در مورد زنان بود چنانکه فرمودند: (استَوْصُوا بِالنِّسَاءِ) «شما را درباره‌ی زنان وصیت می‌کنم»^{۱۰۹}.

گزیده:

شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟!

^{۱۰۶}. نگاه کنید به: "أرسطو و زن" "أفلاطون و زن" فیلسوف مسیحی و زن"، اثر امام عبدالفتاح امام که تعدادی از این سخنان در مورد زن را در آنها جمع‌آوری کرده است.

^{۱۰۷}. به روایت بخاری (۵۰۶۹).

^{۱۰۸}. به روایت مسلم (۱۴۶۷).

^{۱۰۹}. به روایت بخاری (۳۳۳۱) و مسلم (۱۴۶۸).

پیامبر ﷺ مرا در شش سالگی به ازدواج خود درآورد!

هناء بنت عبدالله مطوع^{۱۱۰}

روزهای بحث در انجمن‌های اینترنتی (تالارهای گفتگو)، سپری شده‌اند و چه بسا که آن را جوانان امروزی - متولدین دهه اول هزاره جدید (۲۰۱۰ میلادی) و پس از آن درک نکنند - چرا که دقیقاً در این دوران، انجمن‌ها رو به محو شدن نهاد - اما افراد پیش از تاریخ یادشده بیشتر به آن دلبستگی دارند و اولین خاطرات آنان مربوط به همین انجمن‌ها در اینترنت است! و بسیاری از افراد برجسته در شبکه‌های اجتماعی در حال حاضر توسط همان انجمن‌ها به پختگی رسیده‌اند و البته برخی یا بسیاری از آنها به خاطرات پیوسته‌اند زیرا اکنون جز در ذهن‌ها چیزی از آنها موجود نیست در حالی که - دیروز - چشم‌ها و گوش‌ها را پر کرده بود.

من دقیقاً در مورد آغاز هزاره‌ی جدید یعنی حدود ده سال پیش صحبت می‌کنم. هرگز آن شب را فراموش نمی‌کنم وقتی یکی از مدیران خانم با موضوع جدیدی ما را غافلگیر کرد، بله خبر عروسی یکی از خواهرانمان - خواهران انجمن - را به ما داد و غوغا و همهمه شد، تبریک‌ها و دعای خیر در انجمن سرازیر شد و شادی همه جای آن بخش از انجمن را فراگرفت.

سن عروسی که به او تبریک می‌گفتند هجده سال بود و در آستانه‌ی فارغ التحصیلی از دبیرستان قرار داشت. من این اطلاعات غیر قابل توجه را از پاسخ‌های دیرهنگام، یک روز پس از نشر این خبر فهمیدم چنانکه یکی از آنها گستاخانه نوشت:

● مبارک باشد، خدا به تو کمک کند، در کنار همدیگر پایدار باشید، فعلاً اول زندگی‌ات است! امیدوارم آن آقا لیاقت داشته باشد.

نمی‌دانم برخی از افراد چگونه می‌توانند توصیه‌ی خود را در چنین مناسبتی به حق بدانند در حالی که او نه پدر است نه مادر و نه حتی فردی نزدیک به صاحب شادی! بلکه بیشترین چیزی

^{۱۱۰}. و دکترای فقه تطبیقی - دانشگاه کویت.

که در مورد او می‌داند اینست که نام او برای مثال "گل‌بهار" است! شوهرش شایستگی دارد یا نه، به تو چه ربطی دارد؟

برای طولانی شدن مقدمه عذر می‌خواهم، با یادآوری آن ماجرا دوباره عصبانیتم تکرار شد. به دنبال این پاسخ، یکی دیگر از اعضا جواب داد و صحبت‌های آن خانم مشاور متخصص را نقل کرد!

● چه اشکالی دارد که دختری در هجده سالگی ازدواج کند؟ مگر نمی‌دانی که عایشه رضی الله عنها در نه سالگی ازدواج نمود؟

برآورد من این بود که جنگ "داحس و غبراء" دوباره از سر گرفته می‌شود، بنابراین صفحه را بعد از پنج دقیقه به روزرسانی کردم زیرا یک مشاور جدید بدون شک در این نزدیکی است، و حدسم درست بود:

● خواهر به تو تبریک می‌گویم، موفق باشی و به آن دوست هم می‌گویم: هر چه می‌خواهی بگو اما عایشه رضی الله عنها در این سن ازدواج نکرد پس عقایدت را با چیزهای نادرست اثبات نکن! اصلاً نمی‌توان تصور کرد که دختری نه ساله، همسری باشد که به امور زنانه و امور خانه بپردازد و از علم فراوان برخوردار باشد چنانکه در مورد وضعیت عایشه رضی الله عنها چنین است.

آخرین پاسخ فاهم را خواندم، نمی‌دانم بخندم یا گریه کنم؟! منظورم اینست که ذهنش نمی‌تواند ازدواج یک دختر نه ساله را "باور کند"، می‌آید و در تکذیب خبر عجله می‌کند و صحت نظر خود را در روی ندادن این امر اثبات می‌کند. اوج بی‌علمی است!

اگر این موضوع بخاطر تبریک به آن خواهر نبود که خداوند به ایشان توفیق عنایت فرماید جلسه‌ای تشکیل می‌دادم تا روشن شود که ازدواج آنها تصمیم خودشان است و به افراد انجمن مربوط نمی‌شود و اینکه عایشه رضی الله عنها دختر شش ساله‌ای بود که به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد، سپس در نه سالگی با او ازدواج نمود همراه با شواهدی که خردمندان بدان استناد می‌کنند، به جای نظراتی که امروز آزاردهنده هستند و اشتباهاتشان فرداروز آشکار می‌شود.

این کار را هم کردم اما در یک موضوع جداگانه تا برای سایر خوانندگان روشن شود اما آن دو برادر سخنران انجمن، هدف اصلی من نبودند.

از آنجایی که موضوع جدیدی در انجمن - رحمتهما - ایجاد کردم زیاد مقدمه چینی نکردم بلکه با خوشامدگویی به همه شروع کردم، سپس به آنها گفتم که قصد دارم سن عایشه رضی الله عنها را در زمان ازدواج با پیامبرمان صلی الله علیه و آله توضیح دهم و بیان من در این موضوع از طریق سؤالات شما خواهد بود و من تک تک آنها را با دلیل پاسخ خواهم داد، پس هر کس دلیلی یافت آن را بپذیرد یا با دلیل معتبر دیگری آن را رد کند و هر کس دلیل معتبر نقلی یا عقلی نداشته باشد جایی در بین ما ندارد، موافقید؟

پاسخ‌ها به صورت فقط موافق یا تایید همراه با یک سؤال ادامه یافت و سؤالات زیادی بیان شدند که در پنج سؤال دسته‌بندی کردم و یکی از آنها جدید نبود.

اولین سؤال:

● من فکر می‌کنم که سن عایشه رضی الله عنها در یکی از احادیث بیان شده است اما آن حدیث کدام است؟ و آیا حدیث صحیح است یا نه؟ چون من دانش‌آموز دبیرستانی هستم و نمی‌توانم حدیث صحیح و ضعیف را از هم تشخیص دهم.

= خوش آمدید، سؤالی منطقی است. بگذارید داستان را از اول آغاز کنیم. حدیث در کجا ذکر شده است؟ آیا اصلاً صحیح است؟

من کل حدیث را به شما می‌گویم تا بتوانید حال و هوای عروس را در این عصر زندگی کنید و این خبر چگونه به او نسبت یافته است؟ سپس چه زمان با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد؟ و شرح کلمات دشوار را برای تو خواهم افزود.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا زمانی خواستگاری کرد که دختری شش ساله بودم. (پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم ابوبکر، با مادرم أم رومان و خواهرم أسماء) به مدینه آمدم و در خانه‌ی بنی حارث

بن خرج سکونت گزیدیم. من در آن زمان بیمار شدم و موهای سرم ریخت ولی بعدها بهبود یافتم و موهایم مجدداً رشد کردند تا اندازه‌ای که به میان شانه‌هایم می‌رسید. روزی مادرم ام رومان نزد آمد و من در آن هنگام سرگرم تاب‌بازی با تنی چند از دوستانم بودم، او مرا نزد خود فراخواند، من هم به نزد مادرم رفتم و نمی‌دانستم که چه کاری با من دارد، دستم را گرفت تا اینکه به در خانه رسیدیم و مرا در آنجا نشانده. از خستگی دچار تنگی نفس شده بودم و نمی‌توانستم نفس بکشم، پس از مدتی که نفس خود را بازیافتم مادرم مقداری آب برداشت و سر و صورت مرا با آب شست، آنگاه مرا به داخل خانه برد، در آنجا چندی از زنان انصاری را دیدم که به من گفتند: مبارک است، إن شاء الله با خیر و برکت همراه باشد، مادرم مرا به این زنان سپرد، آنها نیز من را آماده کردند و هیچ چیزی برایم غیرعادی نبود جز اینکه پیامبر ﷺ به هنگام چاشت آمد و مادرم مرا به او تحویل داد و من در آن زمان نه ساله بودم.^{۱۱۱}

آیا فهمیدی که چگونه عایشه رضی الله عنها مریض شد تا جایی که روی موهایش اثر گذاشت و ریخت، سپس هنگامی که بهبود یافت مادرش او را صدا زد در حالی که او با دوستانش بازی می‌کرد، سپس نزدش آمد در حالی که نفس نفس می‌زد، آنگاه مادرش سر و صورت او را با آب شست و او را آراست و به خانه آورد، سپس چند زن انصار از اهل مدینه برای او دعای برکت نمودند و زینتش را کامل کردند، بعد هم پیامبر ﷺ ناگهان بر او وارد شد در حالی که وقت چاشت بود.

آیا حدیث، صحیح است؟ بله، در بالاترین درجه‌ی صحت می‌باشد زیرا در صحیح بخاری و مسلم آمده است.

● **سؤال دوم:** سن عایشه رضی الله عنها بسیار پایین است و حدیث یادشده با دستور پیامبر ﷺ به اجازه خواستن از دختر در ازدواج منافات دارد و در این امر ظلم به کودکی و سلب آزادی عقیده و اختیار زن می‌باشد بنابراین شاید احتمال ضعیف بودن روایتی وجود داشته باشد که سن را دقیقاً بیان کرده است.

^{۱۱۱}. به روایت بخاری (۳۸۹۴)، و مسلم (۱۴۲۲).

= خوب، این سؤال مبهم و چندوجهی است، چهار سؤال در یک سؤال! که به تفصیل به آنها پاسخ خواهم داد.

اول: موضوع منحصر به ازدواج زن کم سن و سال نیست چرا که دختران جوانی هستند که با پسران نوجوان ازدواج کرده‌اند چنانکه ابن عمر رضی الله عنهما که پسرش در سنین نوجوانی ازدواج نمود،^{۱۱۲} آیا می‌توان گفت که این ظلم و ستم به طور خاص به زنان است؟!

دوم: آیا تو ازدواج عایشه رضی الله عنها را در این سن و سال عجیب می‌پنداری؟ اگر به تو بگویم که دو مرد پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله از او خواستگاری کرده بودند غافلگیر خواهی شد! ما به توافق رسیدیم که چیزی را ذکر نکنیم مگر اینکه همراه با مدرک باشد و به زودی آن را ارائه خواهم کرد. سؤالی که خود به خود پیش می‌آید اینست:

چرا به تو می‌گویم که پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله از عایشه خواستگاری شده است؟ تا با چشم خودت ببینی که در آن دوران در بین جامعه و مردم، عرف رایجی بود و رسم چنان بود که ازدواج دختر و پسر کم سن و سال - به نسبت امروزه‌ی ما - امری پسندیده، عادی و انکارناپذیر بوده است بلکه رسم بود و غیر از این عجیب بود!

چنانکه عایشه رضی الله عنها پیش از خواستگاری پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف جبیر بن مطعم بن عدی پیش از اسلام آوردنش خواستگاری شده بود. این امر پیش از منع زنان مسلمان از ازدواج با کفار بود^{۱۱۳} چرا که موضوع اعتبار سن عایشه رضی الله عنها برای خواستگاری در جامعه قابل قبول بود و انگیزه انجام آن، فقر یا دین و یا هر عقیده نادرستی که از عادت آنها بشمار می‌رفت نبود!

^{۱۱۲}. بیهقی از سعید بن منصور، از سلیمان بن سیار روایت کرده که ابن عمر: پسرش با دختر برادرش ازدواج کرد در حالی که در آن زمان پسرش خردسال بود. و بیهقی می‌گوید: چنین فرض می‌شود که برادرش و ابن عمر نیز پیش از او برای پسر خردسالش عقد را مشخص کرده است. نگاه کنید به: السنن الکبری للبيهقي (۲۳۲/۷، ۲۳۱)، وصححه الألبانی در إرواء الغلیل (۲۲۸/۶).

^{۱۱۳}. نگاه کنید به: أحكام القرآن، ابن عربی (۲۳۱/۴).

عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ نیز از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ، دخترش ام کلثوم را خواستگاری کرد و او را در حالی که دختر کوچکی بود و بازی می کرد^{۱۱۴} به ازدواج او درآورد و تعداد زیادی از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دختر کم سن و سال خود را به ازدواج کسی درآوردند،^{۱۱۵} از این رو در گذشته ازدواج مردان بزرگسال با دختران نوجوان جایز بود و کسی در آن اختلافی نداشت.^{۱۱۶}

این امر اختصاص به پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ندارد و عیب یا زشت و یا مورد انتقاد نیست زیرا اگر چنین می بود أبو لهب و أبو جهل و دیگر دشمنان دین که مشتاق انتقاد و تحقیر او بودند از این اشتباه چشم پوشی نمی کردند؛ آن دشمنانی که بر او دروغ می بستند و او را جادوگر و شاعر و دروغگو می خواندند آیا می توان تصور کرد که اگر چنان ازدواجی، نادرست و غیرعادی بود^{۱۱۷} وی را بخاطر این عمل رها کنند!

عایشه رضی اللہ عنہا قرن ها پیش از ما زیسته است و شاید تصور آن به دلیل فاصله ی زمانی زیاد، دشوار باشد و من به تو کمک می کنم که تصورش برای آسان شود: لطفاً از مادر بزرگت بپرس چند سالش بود که ازدواج کرد؟ این إشکال با لبخند شرم انگیزش برای تو حل خواهد شد و تو را از سن خودش باخبر می سازد.

وقتی این سؤال را از دوستانم پرسیدم همگی به اتفاق به من گفتند که مادر بزرگهایشان بین یازده و سیزده سالگی ازدواج کرده اند! و این تقریباً مربوط به هفتاد سال پیش است، پس در مورد کسانی که بیش از هزار سال پیش از ما زیسته اند چگونه بوده است؟

امام شافعی رحمہ اللہ (متولد ۲۰۴ هجری قمری) می گوید: (أعجل ما سمعت من النساء یحضن: نساء تہامة، یحضن لتسع سنین، وقال أيضاً: إنه رأى جدّة بنت إحدى وعشرين سنة، وأنها حاضت

^{۱۱۴}. نگاه کنید به: مصنف عبدالرزاق (۶/۱۲۷، ۱۲۶).

^{۱۱۵}. الأم، شافعی (۷/۱۶۳).

^{۱۱۶}. نگاه کنید به: اختلاف الحدیث (۸/۶۲۷) که منسوب به شافعی است.

^{۱۱۷}. نگاه کنید به: کتابچه دوره آموزش قواعد برخورد با شبهات فکری معاصر، مطلق جاسر (قاعده پنجم).

لاستکمال تسع سنين، ووضعت بنتاً لاستکمال عشر، ووقع لبنتها مثل ذلک) «شنیده بودم زنانی زودتر و پیش از زنان دیگر (عربستان) به سن حیض می‌رسند و قاعده می‌شوند که زنان منطقه تهامه بود که در نه سالگی قاعده می‌شدند» و نیز فرموده است: «مادربزرگ دختری بیست و یک ساله را دیدم که در نه سالگی تمام قاعده شد و در ده سالگی تمام دختری به دنیا آورد و دخترش نیز همین برایش اتفاق افتاد».^{۱۱۸}

اگر بخواهیم دایره‌ی بحث را گسترش دهیم و از مرزهای شبه جزیره‌ی عربستان فراتر برویم تاکید می‌کنم که ازدواج دختران کم سن و سال - البته این توصیف در معیار کنونی ماست - در همه جای دنیا وجود داشته است. دختران در سن بلوغ یا پیش از بلوغ نامزد می‌کردند چنانکه در یونان انجام ازدواج زود هنگام و مادر شدن زود هنگام دختران مورد تشویق قرار می‌گرفت و در چین در زمان امپراطوری، ازدواج کودکان یک ازدواج طبیعی بود و نیز ایزابل متولد ۱۳۸۹ میلادی دختر چارلز ششم پادشاه فرانسه در سال ۱۳۹۶ میلادی با ریچارد دوم پادشاه انگلستان ازدواج کرد،^{۱۱۹} یعنی هفت ساله بود. پس آیا گفته می‌شود که فقر، عامل اساسی ازدواج زود هنگام بوده است؟ یا دین مسیحیت؟

سوم: این احتمال که تعیین سن، دقیق نباشد و از همین روی هم در درستی حدیث طعن وارد شود این احتمال مردود است چون که حدیث در صحیح بخاری و مسلم آمده است و هر کس دقت محدثان و شروط سختگیرانه‌ای که برای پذیرش حدیث گذاشته‌اند را بداند برایش مشخص می‌شود که قضاوت در مورد صحت یا ضعف یک حدیث، کورکورانه و بی‌قاعده نیست. سپس ماجرای خواستگاری عایشه رضی الله عنها در ابتدا پیشنهادی بود از طرف یک زن صحابی به نام خوله بنت حکیم رضی الله عنها که برای تسلی خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله از غم و اندوهی مطرح شد که پس از فوت همسرش خدیجه رضی الله عنها بر ایشان وارد شد چنانکه آمده است:

^{۱۱۸}. نگاه کنید به: إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری، قسطلانی (۴ / ۴۰۱، ۴۰۰).

^{۱۱۹}. <https://wikipedia.org/wiki/Isabella-of-Valois>

(جاءت خولة بنت حكيم امرأة عثمان بن مظعون، قالت: يا رسول الله ألا تزوج؟ قال: من؟ قال: إن شئت بكرة، وإن شئت ثيباً؟ قال: فمن البكر؟ قالت: ابنة أحب خلق الله عزوجل إليك عائشة بنت أبي بكر، قال: ومن الثيب؟ قالت: سودة بنت زمعة...) «خوله بنت حكيم همسر عثمان بن مظعون نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر آیا نمی خواهی ازدواج کنی؟ پیامبر فرمود: با چه کسی؟ خوله گفت: اگر خواهان باشی یک دختر باکره وگرنه با یک زن بیوه. سپس پیامبر فرمود: باکره کیست؟ گفت: دختر محبوبترین مخلوق خداوند متعال نزد شما، عایشه دختر ابوبکر. فرمود: زن بیوه چه کسی است؟ گفت: سوده دختر زمعه».^{۱۲۰}

هنگامی که از چگونگی محبت او به دوستش مطلع شد احساساتش را در نظر گرفت و به او توصیه نمود که با دختر محبوبش که در آن زمان دختری شش ساله بود ازدواج کند، پس آیا می توان تصور کرد که زنی به پایمال شدن حق زنی راضی باشد چه برسد به حق دخترپچه ای؟ سپس صاحب داستان یعنی عایشه رضی الله عنها نیز تصدیق می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در نه سالگی او را به خانه خود برد، حال آیا ما این سن را انکار کنیم؟ چه کسی سن مادرت را بهتر می داند؟ خودش یا اطرافیانش؟ قطعاً مادرت! عایشه رضی الله عنها نیز از سن خودش به هنگام عروسی اش می گوید و صاحب داستان از جزئیات آن آگاهتر است! حال تعدی به زن و حقوق او در کجا این جریان است؟ اگر که زنی صاحب حق باشد و رضایت، تصدیق، ترغیب و تشویق خود را به کاری نشان داده است چه مشکلی می ماند؟^{۱۲۱} آیا منطقی است که زنان به او تبریک بگویند و برایش دعای خیر و برکت کنند در حالی که حقش پایمال شده است؟!^{۱۲۲}

^{۱۲۰}. به روایت احمد (۲۵۷۶۹)، قال شعيب الأرنؤوط: إسناده حسن.

^{۱۲۱}. نگاه کنید به: مقاله: ازدواج پیامبر با سیده عایشه نزد عالمان، خردمندان و منصفان از دکتر محمد رمضان ابوبکر محمود - زکریا عثمان عباس.

^{۱۲۲}. از عایشه رضی الله عنها روایت است که: (تزوجنی النبی t، فأتتنی أُمی فأدخلتنی الدار، فإذا نسوة من الأنصار فی البیت، فقلن: علی الخیر والبرکة، وعلی خیر طائر) «رسول خدا t مرا به ازدواج خود درآورد، مادرم آمد و مرا به داخل خانه برد، چند زن انصاری آنجا نشسته بودند سپس آنها به من تبریک و خوشامد گفتند». به روایت بخاری در

از این رو مفید است هرگاه حادثه‌ای از دیرباز به ما می‌رسد را در شرایط آن زمان بررسی کنیم نه در شرایط امروزی خودمان! و کسی که اصرار دارد واقعه‌ی گذشته را با ابزارهای امروزی موجود بررسی کند مثل کسی است که اصرار دارد با ماشین دهه هشتاد رانندگی کند یا مدهای دهه هفتاد را بپوشد!

چهار: از طرف دیگر ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه رضی الله عنها خلاف دستور ایشان به اجازه گرفتن از دختر باکره است چنانکه فرمود: (لَا تُنْكَحُ الْبَكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذِنَ، وَلَا الثَّيْبُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: إِذَا سَكَّتِ) «دختر باکره بدون اجازه‌اش و زن بیوه بدون مشورت با او به ازدواج درآورده نمی‌شوند. گفتند: ای رسول خدا، اجازه‌ی دختر باکره چگونه است؟ فرمود: اینکه سکوت نماید».^{۱۲۳}

باکره‌ای که از او اجازه گرفته می‌شود باکره‌ی بالغ است زیرا در غیر اینصورت إذن و اجازه گرفتن معنایی ندارد به گونه‌ای که سکوت و نارضایتی او یکسان است،^{۱۲۴} مثلاً: کودک خردسالی که پدرش کشته می‌شود قاتل او را بازداشت می‌کنند تا کودک بالغ شود که پس از بلوغ یا او را می‌بخشد یا سازش می‌کنند و یا او را قصاص می‌کند چون این کار فقط با دستور او انجام می‌شود اما زمانی که خردسال باشد فرمانی ندارد پس صبر می‌شود تا صلاحیت امر و دستور را پیدا کند!^{۱۲۵}

خود عایشه رضی الله عنها در مورد اجازه خواستن از دختر باکره حدیثی روایت نموده است چنانکه گوید: (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْبَكْرُ تُسْتَأْذِنُ. قُلْتُ: إِنَّ الْبَكْرَ تَسْتَحْيِي؟ قَالَ: إِذْنُهَا صِهَامَتُهَا) «رسول خدا ﷺ

صحیحش در کتاب نکاح، فصل زنانی که عروس را به شوهرش تحویل می‌دهند و دعای برکت می‌کنند با رقم (۵۱۵۶).

^{۱۲۳}. به روایت بخاری (۶۹۶۸).

^{۱۲۴}. نگاه کنید به: فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر (۱۹۳/۹).

^{۱۲۵}. نگاه کنید به: اختلاف الحدیث، شافعی (۶۲۷/۸).

فرمود: «از دختر باکره اجازه گرفته می‌شود»، گفتم: دختر باکره خجالت می‌کشد. وی فرمود: «سکوتش، دلیل رضایت اوست».^{۱۲۶} او مدت زیادی پس از پیامبر خدا ﷺ زندگی کرد چنانکه پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفت که حدوداً هجده سال داشت و پس از ایشان نزدیک به پنجاه سال زندگی کرد.^{۱۲۷} اگر حق آزادی نظر و انتخاب شوهر از او سلب شده بود این امر در آن همه سال از او نقل می‌شد و عایشه رضی الله عنها شخصیتی مطرح، صاحب‌نظر و دارای زبانی فصیح بود که از سخنوری عاجز نمی‌ماند. نکته‌ی قابل‌توجه اینست که عکس آن آمده است چنانکه عایشه به ازدواج خود با پیامبر ﷺ افتخار می‌کرد. از وی روایت شده است که: (قلت يا رسول الله! أرأيت لو نزلت وادياً وفيه شجرة قد أكل منها، ووجدت شجراً لم يؤكل منها، في أيها كنت ترتع بعيرك؟ قال: في الذی لم يرتع منها، تعنی أن رسول الله ﷺ لم يتزوج بکراً غيرها) «گفتم: ای رسول خدا اگر وارد دره‌ای شوی که بعضی از درختان آن را (حیوانات) خورده‌اند و بعضی دیگر را نخورده‌اند کدامیک از آنها شترانت را به چرا می‌بری؟ فرمود: بسوی جایی می‌برم که چرانیده نشده‌اند». هدف عایشه رضی الله عنها این بود که رسول خدا ﷺ با دوشیزه‌ای غیر از او ازدواج نکرده است.^{۱۲۸} پیامبر ﷺ نیز بدون شک کنایه‌ی وی را فهمید و به آنچه که خواسته‌ی او بود پاسخ داد و سخنی را که دوست می‌داشت بر زبان آورد و او را راضی کرد.

کمترین چیزی که می‌توان تصور کرد اینست که اگر زن را به اجبار واداشته‌اند و راضی نبوده است سکوت می‌کرد و از شوهرش تعریف و تمجید نمی‌کرد! اما عایشه رضی الله عنها با رضایت درباره‌ی رحمت، رأفت، مهربانی و لطف پیامبر ﷺ سخن می‌گوید و در مدح و ستایش ایشان مبالغه می‌کند. این حال و وضع شخص مظلوم و تحقیرشده نیست! بلکه دلالت بر خوشحالی بسیار او

^{۱۲۶}. به روایت بخاری (۶۹۷۱).

^{۱۲۷}. عمدة القاری، عینی (۲۵۰/۱۶).

^{۱۲۸}. به روایت بخاری (۵۰۷۷).

دارد و اینکه از وی و همراه شدن با او راضی بوده و آنچه که زن را از شوهرش راضی و خوشحال می‌سازد از او دیده است.

و چه نعمتی بالاتر از اینکه عایشه رضی الله عنها شریک زندگی بهترین و بلندمرتبه‌ترین مخلوق بوده باشد؟

بدین ترتیب خوانندگان صحت حدیثی که در آن سن عایشه رضی الله عنها هنگام عروسی‌اش مشخص شده را مشاهده کردند و دریافتند که عُرف در زمان آنان این چنین حکم می‌کرد و اینکه بین ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با وی و دستور رسول خدا به کسب اجازه از باکره منافاتی نیست بویژه اینکه روای این حدیث نیز خود عایشه رضی الله عنها می‌باشد. بلکه او به این ازدواج افتخار می‌کرد و هرگز احساس نکرد که حقی از او گرفته شده یا به دوران کودکی‌اش مورد ظلم قرار گرفته و یا به انجام کاری که دلش نخواست، مجبور شده است.

گزیده:

انسان از دو طریق یاد می‌گیرد:

مطالعه کردن و همراهی با کسی که از او باهوش‌تر است!

چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی؟

جنت بنت ابراهیم شرمانی^{۱۲۹}

نوعی از دوستان وجود دارند که خواهرانی در لباس دوست هستند و خواهری شما آنقدر عمیق می‌شود که هر دوی شما مهمترین جزئیات خانوادگی خود را با او به اشتراک می‌گذارید، دقیقاً حال من با مَنّا اینگونه بود، و امشب او با دختران هم کلاسی‌اش در دانشکده‌ی اقتصاد دیدار داشت که پنج سال از فارغ‌التحصیلی‌شان گذشته است. او دوست دارد که من نیز شرکت کنم هرچند که از بیرون دانشکده - دانشجویان و اساتید - کسی حضور پیدا نمی‌کند!

● مَنّا به خدا به سر و وضعم جالب نیست، اصلاً امروز با چه عنوانی در مراسم حضور پیدا کنم؟
= تو به عنوان خواهر و دوستم حضور می‌یابی و به من کمک می‌کنی تا برای برادرم عروسی انتخاب کنم!

● همین طوری؟ چرا موضوعی به این مهمی را دیر به من اطلاع دادی؟

= نه دیر نکردم اصلاً، این موضوع اخیراً به ذهنم رسید و نیازی به آمادگی و... ندارد. ما در ابتدا برخی از اقوام خود را در نظر داشتیم، پس نیازی نیست از دخترهای هم‌کلاسیم خجالت بکشی. او دفاعی بی‌پایان از من کرد لذا چاره‌ای جز این نداشتیم که مشتاقانه به انجام مسئولیتی که برعهده‌ام گذاشت موافقت کنم.

متوجه شدم که مَنّا مرا به عنوان همدم و دوست نزدیک خودش انتخاب کرده که در مورد معیارها، سلیقه‌اش و عروس مناسب - تاکنون ناشناخته - برای خانه‌شان و... اطمینان خاطر پیدا کند. او مرا با خود به مهمانی برد و من زود با آنها اُنس گرفتم با وجود اینکه فکر می‌کردم در میانشان غریبه خواهم بود.

پس از شام در گنجی دورتر از جمع، خلوت گزیدم و به کمی آرامش پس از شلوغی مداوم در طول مهمانی نیاز داشتم. سپس عمداً در نزدیکی سه زن نشستم که به نظرم متفاوت و بسیار باوقار به نظر می‌رسیدند و قیافه‌ی آنان نشان می‌داد که دانشجوی تازه‌فارغ‌التحصیل شده یا حتی فارغ‌التحصیل قدیمی نبودند.

از آنها برای نشستن اجازه خواستم که با گشاده‌رویی و لطف فراوان به من رخصت دادند. خودم را معرفی کردم: خوش آمدید من واقعاً از مهمانی لذت بردم، امروز مهمانی دوستم من است و من دوست او هم هستم.

● آنها نیز خودشان را به من معرفی کردند و همانطور که حدس زده بودم دانشجوی نبودند! بلکه اساتید دانشگاه از تخصص‌های مختلف که تخصص یکی از آنها شریعت بود. دکتر سعادت، حنان و سلوی نام داشتند.

پس از اینکه نشستیم، یکی از حضار آمد و همراه خودش قهوه با چند عدد شیرینی و فنجان‌های شیک آورد و در کنار ما نشست بنابراین ما پنج نفر شدیم و از یک فضای آرام و زیبا لذت بردیم.

● به ما لبخند زد و گفت: نظرتان چیست که قهوه‌ی مرا امتحان کنید؟

= هیچ آدم عاقلی پیشنهاد تو را رد نمی‌کند!

● فقط یک فنجان لطفاً، امروز قهوه زیاد است. خدا تو را عفو کند. به نظر می‌رسد انگار که خواب برای خدا حافظی امشب من در راه است.

سکوت پنج ثانیه‌ای حاکم شد و هنگامی که جلسه در سکوت می‌رود واقعا طولانی می‌شود! بنابراین علاقه و مهارت‌م را در شکستن سکوت کشنده و ایجاد هر گونه تغییری اعمال کردم!

● قهوه خوشمزه بود، دستت درد نکند، چه کسی با من موافق است؟ رشته‌ی شما چیست؟

= صدایش به من رسید: امل، اما من مثل شما نیستم و درس خواندن را دوست ندارم. سؤال را به دیگری ارجاع بده شاید کمکت کند!

پشیمان شدم - من سزاوار اتفاقی بودم که افتاد - تنها هدفم شکستن سکوت بود، چه خبر است؟ معلوم است که با سؤالم او را اذیت کردم اما دقیقاً نمی‌دانم چرا؟ فکر می‌کنم در پرس و جو درباره‌ی اسمش واقعاً دوستانه عمل کردم، به ذهنم رسید که او تحصیلاتش را تمام نکرده است و این تنها گزینه‌ای بود که به ذهنم خطور کرد بنابراین غرق در بحث فلسفی‌ام شدم:

● عزیزم! مدرک تحصیلی، معیاری برای فرد تحصیل کرده و فرهیخته و احترام مردم به او و همچنین جایگاه و منزلتش در پیشگاه خداوند نیست. اگر سؤال نامناسب بود بسیار متاسفم.

= از بزرگواری شماست، بلکه من متاسفم! پس از طلاق از همه چیز متنفر شده‌ام!

احساس می‌کردم که او تا بالاترین حد ممکن رنجور است اما من برای بحث در این مورد خیلی جوان بودم! اما خداوند با صدای دکتر سلوی مرا نجات داد چنانکه گفت: از قهوه‌ی تو خوشمزه‌تر نیست! و فقط کسی می‌تواند آنرا به این خوبی درست کند که طعم زندگی را چشیده باشد! اگر اجازه بدهی فقط به من بگوئید: پس از طلاق، چه چیزی تو را به قدری آزار داده که تمام زندگیتان را تا این حد در ذهنت تلخ و تاریک کرده است؟

روی صندلی‌ام نشستم و زانوهایم را روی هم گذاشتم، احساس می‌کردم در یک جلسه‌ی فکری خانوادگی گرم هستم!

= او در ادامه‌ی سخنان خود گفت: دو سال پیش طلاق گرفتم و هرگز برای طلاقم غصه نخوردم چون جدایی را ترجیح می‌دادم زیرا مردی بود که نماز نمی‌خواند و او را آدمی... نمی‌دیدم لذا به حال خودش رهاش کردم! از زمانی که طلاق گرفتم دوست نداشتم چیزی از او را به یاد بیاورم حتی اگر حق باشد، نکته‌ی مهم به نظرم اینست که انتخابم برای طلاق درست بوده و خداوند پاداشی زیبا به من عطا خواهد کرد، به همین دلیل به فکر بخشش افتادم و لباس صبر بر تن کردم و مشغول برنامه‌های دیگری شدم که وقتم را پر می‌کند!

● بسیار نیکوست، این موضوع همه‌اش زیباست اما چرا از زندگی متنفر شدی؟

= من تنها با لطف و کرم خداوند - بلکه فقط با آن! - و پس از سختی نه چندان آسان و شب‌های پر از اشک‌های بی‌پایان به زندگی برگشتم! اما من دو انتخاب داشتم: شاد و خوشبخت زندگی کنم یا در لباسی غمگین زندگی را به سر ببرم و از زمان غروب، منتظر صبح بمانم و از زمان طلوع خورشید هم انتظار شب را بکشم. انتخاب دوم هم تلخ، نفرت‌انگیز و کشنده است! هر کس تجربه‌ی مرا داشته باشد مرا درک می‌کند.

من در آن زمان گمان می‌کردم که با غم و اندوه گذشته وداع کرده‌ام هرچند که گذشته‌ی بدی بوده باشد اما نتیجه چه شد؟

همه‌ی ما او به او روی نمودیم و با حرکتی ناخواسته به ساعت‌نگاه کردم که دیروقت بود. در خفا از خدا خواستم که مُنا دیر مرا صدا بزند که به خانه برگردم زیرا به اوج شنیدن داستان این دختر گرانقدر رسیده بودم!

● با بی‌صبری گفتیم: دیگر بس است، دیگر چه شد؟

= لبخند بی‌رمقی زد و همراه با آن آه سرد و عمیقی کشید و گفت: جامعه در بیشتر اوقات با طرد یا بیزاری به مقابله با من برخاسته انگار که مرتکب جنایتی نابخشودنی شده‌ام! ولی سخنان همسایه‌ام بیش از همه مرا آزار می‌دهد! چند وقت است که می‌گویند: "مردان، زن مطلقه را نمی‌خواهند"، تا جایی که پیامبر ﷺ صحابه‌اش را بخاطر ازدواج با زن مطلقه سرزنش کرد و به او گفت: «چرا با یک دوشیزه ازدواج نکردی»؟

هر کس که به خواستگاری من بیاید سپس بداند که زن مطلقه‌ای هستم بدون تردید برمی‌گردد! در ابتدا ضعیف بودن حدیث به ذهنم خطور کرد اما دیدم که حدیثی صحیح است.^{۱۳۰} به هر حال خدا را شکر می‌کنم.

^{۱۳۰}. به روایت بخاری (۵۲۴۷).

= می‌خواهم بفهمم: چرا پیامبر ﷺ او را پس از ازدواج سرزنش کرد؟ علت این همه جانبداری از دوشیزه‌ها چیست؟ همبستگی، مساوات و سازش کجاست؟

سؤالات بی‌جوابم به حال خود باقی ماند تا اینکه صبح گذشته به این نتیجه رسیدم که جامعه، من و امثال مرا نمی‌خواهد و این یک حقیقت است و حقایق معمولاً دردناک هستند اما باید آن را با وجود سخت بودن‌شان بپذیریم: فقط یک فرصت داری که اگر خوش‌اقبال باشی شوهری عالی و مناسب نصیب می‌شود و برای تو خوشبختی می‌آورد و اگر غیر از آن باشد پایان مسابقه است و شما دیگر امتیازی ندارید زیرا قبلاً استفاده شده‌اید. متأسفم که این کلمات را به گوش شما رساندم اما حقیقت است! و هنگامی که این را می‌گویم هزار بار می‌میرم!

ما چهار نفر سخت خاموش و بی‌حرکت بودیم چنان که گویی پرنده‌ای روی سرمان نشسته و به حال کسی که هیچ چاره‌ای برای تسکین دردش نداشتیم بسیار احساس تأسف می‌خوردیم. من با خودم گفتم که هیچ کسی به اندازه‌ی من دوست ندارد که برای مردم نظرپردازی کند اما من در این لحظه به معنای واقعی کلمه: تمام حرف‌هایم محو شد و افزون بر آن نیز در اینگونه مسائل بی‌تجربه بودم.

دکتر حنان جلسه را با درایت مادرانه و تخصص کارشناسی مجرب در دست گرفت و گفت: عزیزم أمل، من هم تجربه‌ای مثل تو را پشت سر گذاشتم، سپس الحمد لله ازدواج کردم و حالا مادربزرگم، روزی دنیا در چشمانم کاملاً سیاه شد همانطور که برای تو اتفاق افتاد، اینها را به تو می‌گویم تا وقتی صحبت می‌کنم مرا درک کنی زیرا افرادی که مسئله‌ای را تجربه کرده‌اند بر خلاف دیگران همدیگر را می‌فهمند. یک سؤال لطفاً:

● آیا شریعت کاملی که بشریت نظیر آن را شاهد نبوده است عاجز مانده از اینکه محیط و زندگی شادی را برای گروهی به نام زنان مطلقه فراهم کند؟ در حالی که پروردگاران ﷻ روزی نهنگ در دریا و مورچه‌ی زیر صخره را بر عهده دارد؟

= خواهش می‌کنم خانم دکتر! جواب سؤال شما کاملاً مشخص است اما سؤال من در مورد حدیث جابر رضی الله عنه است که «چرا با یک دوشیزه ازدواج نکردی»، آیا در آن تمایل به ازدواج با دوشیزه و

نادیده گرفتن زنان مطلقه نیست؟ دل‌های زنان مطلقه را در نظر نگرفته است چون که جابر را به ازدواج با دوشیزه تشویق می‌کند! امیدی نیست که جابر پس از ازدواجش از این پیشنهاد استفاده‌ای برده باشد بلکه احساس کسی را داشته است که از ازدواج با دوشیزه‌ای محروم مانده است!

● دخترم با لطف و مهربانی خودت مرا بپذیر، مطمئن باش که به تمام سؤالات پاسخ خواهم داد. برای اینکه کمی آرام شوی می‌پرسم: اگر در منطقه‌ای سرسبز با هوایی بسیار سرد باشی و مه تقریباً خطوط جاده را پوشانده باشد آیا سپیده‌دم به جاده می‌زنی؟ یا منتظر طلوع خورشید می‌ماندی تا از زیبایی جاده لذت ببری و از لغزیدن هم در امان باشی؟
= بله البته که صبر می‌کنم تا حداقل نلغزم!

● نیکوست! پس بیایید از درد و تجربه و جامعه‌ای که تو را طرد کرده خارج شویم - مثل مه‌ای که جلوی دید تو را گرفته است - و زندگی صحابه را تصور کنیم. زن مطلقه در میان آنها چگونه زندگی می‌کرد؟ بنابراین ما یک تصویر کامل از زن مطلقه در اسلام را از آغاز ظهورش جمع‌آوری می‌کنیم چنانکه گویی با چشمان آنها - بیش از هزار سال پیش - می‌بینیم قبل از اینکه یک مورد از میلیون‌ها مورد را قضاوت کنیم، سپس ما از طریق بی‌عدالتی یا انصافی که او از سر گذرانده است حکم شرعی را می‌فهمیم!

زیرا امکان دارد که تصویر شرعی - امرشده‌ی شرع - به دلایل عارضی و فرهنگی عارضی در برهه‌ای از قلم افتاده باشد و انصاف هم چه اندک شده است!

= خوب، اما چطور؟

دکتر حنان گفت: خداوند متعال می‌فرماید: **{وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ}** (نساء: ۱۳۰) «و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و کار به آنجا رسید که) از هم جدا شوند خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و گسترده‌ی خود بی‌نیاز می‌کند». خداوند بی‌نیازی را پس از جدایی تضمین کرده است، پس آرام باش و به خودت اهمیت بده.

عتبه و عتیبه، پسران ابولهب به دستور ام جمیل دو دختر رسول خدا ﷺ، رقیه و ام کلثوم را از سر مخالفت با پیامبر ﷺ زمانی که به دعوت فرامی خواند طلاق دادند تا وی ﷺ را غمگین کنند و زمان محاصره در شعب را بر وی سنگین گردانند، سپس خداوند بهتر از آن دو یعنی عثمان بن عفان رضی الله عنه را جایگزین نمود چنانکه در ابتدا رقیه همسر عثمان شد و هنگامی که وی از دنیا رفت با ام کلثوم ازدواج کرد و ایشان بهترین جایگزین بود که خداوند از همگی آنها راضی و خشنود باد. ^{۱۳۱}

یکی از زنان صحابی به نام فاطمه بنت قیس رضی الله عنها از ابوعمرو بن حفص طلاق گرفت و سه نفر از جمله معاویه و ابو جهم از او خواستگاری کردند. آنگاه او با پیامبر ﷺ مشورت نمود و ایشان هم اسامه بن زید رضی الله عنه را برای او برگزید. ^{۱۳۲}

به محض اینکه زنی طلاق می گرفت یا شوهرش فوت می کرد خواستگارها به سمت او می آمدند بدون اینکه به دوشیزگی او توجهی بکنند چرا که در هر صنف از زنان نیازی وجود دارد که مرد آن را می یابد و ضرورت ایجاب می کند آن کس که مناسب اوست را انتخاب کند. این امر هنوز در بسیاری از جوامعی که تحت تاثیر مدنیت قرار نگرفته اند وجود دارد.

سیره ی زنان صحابی گواهی محکمی بر این امر است چرا که جامعه ی مسلمانان زن مطلقه را طرد نمی کند و پیامبرمان ﷺ برای ما اسوه ی نیکویی است زیرا والاترین معانی را در اهداف ازدواج ترسیم نموده است.

خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها، اولین همسرش بزرگسال بود و پیش از پیامبر ﷺ با دو مرد دیگر ازدواج کرده بود در حالی که وی رضی الله عنه بیست و پنج سال بیشتر سن نداشت اما رهایش نکرد و تا زمانی که خدیجه از دنیا رفت به او وفادار ماند.

^{۱۳۱}. نساء حول الرسول، محمد برهان، ص: ۷۳، و نیز ص: ۷۶.

^{۱۳۲}. به روایت مسلم (۱۴۸۰).

پس از خدیجه نیز دیگر همسران پیامبر ﷺ مطلقه، بیوه و یا زنی بود که شوهرش از دین مرتد شده بود و برای تسلی خاطر و مراعات احوالشان با آنان ازدواج نمود و جز با عایشه رضی الله عنها با دوشیزه‌ای ازدواج نکرد؛ همان کسی که از ایشان چیزی بجز مدح و ستایش خدیجه رضی الله عنها و وفاداری به او نشنیده است. خداوند از همگی آنان راضی باد.^{۱۳۳}

● تو را به خدا، چگونه شریعت به زن مطلقه توجه نکرده و تمایل و تعصب آن به دوشیزه‌ها کجاست؟

همچنین سرانجام صبر بهتر است، خواه پاداش زود به آدمی برسد و یا دیر!

لبخندی شرمگینانه بر دهان امل نشست و هنگامی که می‌خواست حرف بزند دکتر حنان پس از زنگ تلفن از ما اجازه خواست و گفت: آه ببخشید، پسرم رسید و اکنون باید بروم. امل جان، تو را با دکتر سلوی تنها می‌گذارم زیرا وی توانگر و باکفایت است!

● خداحافظ خانم دکتر. خوب امل، خداوند پشت و پناحت باشد. آیا رؤیاهای پیش از ازدواجت را به یاد داری؟ و جزئیاتی را به یاد داری که برای شاهزاده‌ی آینده‌ی سوار بر اسب سفید تصور می‌کردی؟

= امل با تعجب ابروهایش را بالا انداخت و گفت: فکر کنم این مرحله را گذراندم اما مفهوم سؤال را متوجه نشدم! قباحت دارد که من مثلاً آرزوی یک شوهر فوق‌العاده را داشته باشم؟

● دکتر سلوی دوباره لبخند زد و گفت: البته که نه، فقط مرور آن در ذهن امری طبیعی است.

= خوب، اما من متوجه نشدم!

دکتر سلوی فنجان قهوه‌اش را گذاشت و به امل نزدیک شد و گفت: جابر رضی الله عنه پسری کم سن و سال در عنفوان جوانی بود و چیزی را آرزو می‌کرد که هر جوانی همچون شما دخترانم آرزو می‌کند؛ یعنی دختری هم سن و سال خودش یا کمی کوچکتر را آرزو می‌کرد که به او اهمیت

^{۱۳۳}. نگاه کنید به: خصائص الإسلام وأباطیل خصومه، بتصرف، عباس عقاد، ص: ۱۴۱ و بعد از آن.

بدهد و افکارش شبیه او باشد اما پدرش را که نان آور و تکیه‌گاه او بود در نوجوانی از دست داد - و شاید مادرش هم فوت کرده بود - و همچنین خواهران کوچکترش را برای او به جا گذاشت. بنابراین او میان دو امر قرار گرفت: اینکه تلاش کند مانند هر جوانی به رؤیای خود دست یابد یا اینکه خواهران کوچک خود را سر و سامان دهد که به مادری نیاز داشتند تا آنها را در آغوش بگیرد و از آنها حمایت کند. پس خواهرانش را بر دختری که آرزویش را می‌کرد ترجیح داد و انتخاب او برای پسرانی مانند خودش غیرمعمول بود که این نشان دهنده‌ی خرد و حکمت و از خودگذشتگی او بود.

پس واکنش پیامبر ﷺ در قبال جابر همانند واکنش پدری مهربان بود که به همان اندازه که به سایر لشکریانش اعم از کوچک و بزرگ اهمیت می‌داد به او نیز توجه می‌کرد و با سؤال یا شوخی احوال‌شان را جویا می‌شد. حقیقت ماجرا اینست که شتر جابر لغزید و عقب افتاد، سپس پیامبر ﷺ او را در مسیر رفتن گم کرد لذا به جستجوی او پرداخت و از حال شترش آگاه شد، پس با عصای خودش به او زد و چابک شد و به برکت پیامبر ﷺ و دعایش بر مردم پیشی گرفت، سپس در راه دوباره به هم رسیدند و گفتگوی همچون پدر با پسرش بین آنها دوباره صورت گرفت، جابر از او اجازه خواست تا پیشاپیش مردم به مدینه برود، رسول خدا از او پرسید: ای جابر چرا عجله می‌کنی؟

گفت: من تازه ازدواج کرده‌ام، لذا در ابتدا به او گفتم: با دوشیزه ازدواج نموده‌ای یا بیوه؟ جابر گفت: بلکه با بیوه - به شکل نامتعارف - طوری که وضعیت و انتخاب او را سؤال برانگیز نمود، لذا فرمود: چرا مثل سایر هم سن و سالهایش دختری هم سن و سال خودش را انتخاب نکرد که روزهای اول زندگی‌شان را بی دغدغه با بازی و خنده سپری کنند؟!

جابر علت انتخاب خود را برای پیامبر ﷺ توضیح داد و گفت: «پدرم عبدالله فوت کرد و نه یا هفت دختر بعد از خودش به جا گذاشت، لذا من نپسندیدم که دختری مانند خودشان را به خانه بیاورم بلکه دوست داشتم زنی به خانه بیاورم که آنان را سرپرستی کند و به تر و خشک کردن آنان بپردازد، رسول خدا ﷺ فرمود: پس الله متعال برایت مبارک گرداند.»

پس پیامبر ﷺ ابتدا در قالب گفتار پدری دلسوز با او سخن گفت و به جوانی‌اش و چگونگی انتخاب همسری که عُرف میان مردم بود نگرینست اما هنگامی که خردورزی جابر رضی الله عنه برای وی روشن شد که مصالح عمومی خانواده‌اش را بر خواسته‌های ویژه‌ی خود ترجیح داده است برای او دعای برکت نمود و با گفتن: «پس همین نیکوست» او را از درستی نظرش مطمئن ساخت. شکی نیست که جابر پس از آن، اطمینان خاطر بیشتری پیدا کرد و از انتخاب خود خرسند شد و همین بس که به برکت دعای پیامبر ﷺ برای خودش، خانواده و فرزندان‌ش و نیز سعادت هر دو جهان دست یافت. بنابراین معلوم شد که باکره بودن در هر صورت، بهترین انتخاب نیست!

آنچه موضوع را بیشتر روشن می‌کند بقیه حدیث پیامبر ﷺ به جابر رضی الله عنه است که بیان می‌دارد انتخاب همسر مناسب از نظر مردم به اهداف متعددی مربوط می‌شود آنجا که فرمود: (فذاک إذن، إن المرأة تُنکح علی دینها و مالها و جمالها، فعلیک بذات الدین تربت یداک) «پس همین نیکوست، معمولاً زنان به چهار دلیل برای همسری انتخاب می‌شوند: به خاطر ثروت، موقعیت، زیبایی و دینداری؛ شما دیندار را انتخاب کنید». یعنی: حتما نباید زن بیوه یا دوشیزه انتخاب کنید بلکه مهمترین خصلتی که او را برجسته می‌سازد خصلت دین است «شما دیندار را انتخاب کنید زیرا مایه‌ی خیر و برکت و آسودگی است». ^{۱۳۴}

بر فرض اینکه دوشیزه را به او توصیه کرده باشد چه چیزی مانع از آن می‌شود که یک جوان مجرد را به ازدواج با دختر ازدواج‌نکرده‌ای مانند خودش نصیحت کرد؟

در ماجرای ازدواج جابر رضی الله عنه و گفتگوی پیامبر ﷺ با او پیرامون زن مطلقه یا تحریک بر ضد او سخنی به میان نیامده است و اگر در داوری خود انصاف داشته باشیم می‌گوییم که واکنش یادشده، نمونه‌ای شگفت‌انگیز برای متمایز بودن زن مطلقه در جایگاهی می‌باشد که شایسته اوست نه باکره‌ای که این جایگاه مناسب او نیست! ^{۱۳۵} بلکه او در انتخابش همانند پیامبر ﷺ

^{۱۳۴}. نگاه کنید به: المفهم لما أشکل من تأخیر کتاب مسلم، قرطبی (۲۱۵/۴).

^{۱۳۵}. مطالب اولی النهی فی شرح غایة المنتهی (۸/۵)، مصطفی بن سعد بن عبده سیوطی.

عمل نمود زیرا وقتی عایشه رضی الله عنها را که در آن زمان کم سن و سال بود و به وی تقدیم کردند برای رسیدگی به امور خانه و توجه به فاطمه رضی الله عنها مناسب نبود و به زن دیگری نیاز داشت، سوده بنت زمعه رضی الله عنها را خواستگاری کرد که برای وی و خانواده‌اش بهترین فرد بود.^{۱۳۶}

● امل خانم، آیا تصویر کاملاً روشن شد؟

= تصویر کاملاً روشن شد، فقط؟ بلکه خورشید به کلی ظاهر شد! من با فرق گذاشتن بین زن مطلقه و دوشیزه هیچ مشکلی ندارم بلکه بزرگترین مشکل من: طرد زن مطلقه است! این چیزی است که شایسته نیست زیرا بعضی از دلشکستگی‌ها به عنوان مثال در مورد من جبران شده و خدا را شکر می‌کنم که جدایی من به جا بود اما من هنوز انسانم و یک کلمه‌ی محبت‌آمیز به من آرامش می‌دهد و یک نگاه سرزنش‌آمیز مرا نیز اندوهگین می‌گرداند.

● در این مورد با شما موافقم، باور دارم از حکمت است که بین سه چیز تفاوت قائل شویم: ناراحتی‌ها و سرنوشت‌های دردناکی که بر ما می‌گذرد خواه حکمت آن را بدانیم یا ندانیم، احکام شرعی‌ای که خداوند متعال آنرا تشریح نموده و نیز مردمی که آن را عملی می‌کنند یا از آن غفلت می‌ورزند، زیرا اینها سه موردی هستند که آنها را با هم اشتباه بگیریم اشتباه زیادی را مرتکب می‌شویم.

پیوسته به این طرف و آن طرف می‌نگریستم، فقط آمدن من از دور توجهم را جلب کرد که نفس آمد و گفت: می‌دانی نیم ساعت است که دارم برای آمدنت دید می‌زنم؟ توبه باشد اگر دیگر با هم جایی برویم. ماشین هم از راه رسید!

با اهل مجلس و صاحب قهوه یعنی امل خداحافظی کردم. گفتگوی شیرینی بود و چقدر دلم می‌خواست تا پاسی از شب ادامه داشته باشد.

^{۱۳۶}. نساء حول الرسول، محمد ابراهیم سلیم ص: ۵.

گزیده:

بر روزهای از دست رفته‌ات غصه نخور،

گل پیروزی را می‌توان در آخرین ثانیه نیز رقم زد!

نقصان عقل و دین در زنان!

دکتر سندس بنت عادل عبید^{۱۳۷}

در خانواده‌ی ما نقش‌های زیادی هست اعم از پدر، مادر، خواهر، برادر و بزرگتر و کوچکتر که هر یک فضای مخصوص به خود را دارد و هیچ کس دیگری نمی‌تواند آن را پُر کند و هنگام جابه‌جایی با دیگری یا حضور نداشتن اختیاری و غیراختیاری به مشکل برمی‌خورد.

به این ترتیب برای هر کاری، کسی هست که جایی خالی را پُر و نقشی را ایفا می‌کند و اگر ما شبیه هم باشیم زندگی، خسته‌کننده و ملال‌آور می‌شود و بر سر وظایف مهم با هم رقابت نمی‌کنیم و وظایف دیگر برای همیشه تعطیل می‌ماند! بنابراین از رحمت خداست که اختلاف را برای ما مقدر نمود تا در تعادل و نوآوری زندگی کنیم و سپس با عشق و تکامل زنده بمانیم!

در حالی که در این حکمت الهی تعمق می‌کردم این فرموده‌ی پیامبر ﷺ به ذهنم خطور کرد که: (ما رأیت من ناقصات عقلٍ و دینٍ أذهبَ للبِّ الرجل الحازم من إحدانک) «هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده‌ام مانند شما زنان عقل کامل مرد دوراندیش را برابید».

آنگاه مدتی طولانی لبخند زدم و مزه‌ی حدیث را با تمام وجودم چشیدم، لبخند از من دور نشد و آرزو می‌کردم که ای کاش تمام زنان اهل زمین به جای اینکه خودشان را دلتنگ کنند، با من بخندند - البته حاشا که زن مسلمان از سخنی که بر زبان پیامبرمان ﷺ جاری شده است دلگیر و اندوهگین شود - چون که من نمی‌توانم تعداد کسانی که این حدیث بزرگ و شریف را در جای نامناسب خودش استفاده کرده‌اند شمارش کنم! آخرین مورد زمانی بود که یکی از آنها با ناراحتی به من گفت: سریالی پخش شده که در آن شخصی در شکل درویشی می‌خواست به نصیحت پسرش به هنگام اختلاف با خواهرش بپردازد و با زبانی ساده به او گفت: «او را رها کن پسر! و با زنی که به لحاظ عقل و دین نقصان دارد مخالفت نکن».

^{۱۳۷}. عضو هیئت علمی گروه تفسیر و حدیث - دانشکده شریعت - دانشگاه کویت.

این یک صحنه‌ی پخش شده از هزاران صحنه تمسخر به حدیث به صورتی مخفیانه است. بیایید از این صحنه فراتر برویم و در مورد آن به شکلی متفاوت و به دور از تحریف کسانی که خواسته یا ناخواسته از درک صحیح آن محروم شده‌اند گام به گام وارد گفتگو شویم. من تلاش خواهم کرد که با چند اشاره گذرا به کسانی که خواهان درک صحیح هستند کمک کنم.

اغراق نکرده‌ام اگر بگویم که این حدیث یکی از جنبه‌های اعجاز کلام رسول خدا ﷺ است! و این برای هر مؤمن واقعی‌ای که بخاطر عزت دینش، سرش را در میان انبوه جمعیت بالا می‌برد مایه‌ی فخر و مباهات است بدون اینکه بخشی از آن را از روی شرم یا خجالت رد کند!

کل حدیث می‌گوید: از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که: «رسول خدا ﷺ روز عید قربان یا عید فطر به سوی مصلا رفت. در آنجا بر زنان گذشت و خطاب به آنان فرمود: ای گروه زنان، صدقه دهید زیرا شما را بیشترین اهل دوزخ دیدم. پرسیدند: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: بخاطر اینکه زیاد نفرین می‌کنید و نسبت به شوهرانتان ناسپاسی می‌کنید و هیچ ناقص عقل و دینی نمی‌تواند مانند شما، عقل مردان را برابرد. گفتند: ای رسول خدا، نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمود: مگر نه این است که گواهی یک زن، نصف گواهی مرد محسوب می‌شود؟ گفتند: بله. رسول خدا ﷺ فرمود: این خود نشانگر نقص عقل شماست. همچنین مگر نه اینکه در ایام حیض و قاعدگی نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد؟ عرض کردند: بله. رسول خدا ﷺ فرمود: این هم دلیل بر نقص دین شماست».^{۱۳۸}

این حدیث در چارچوب مدح و تعجب از قدرت نفوذ زنان آمده است چنانکه پیامبر ﷺ در روز عید از آن خبر داد که از یک سو شادی را برای زنان - از زمان خودش ﷺ تا قیامت - به ارمغان بیاورد و از سوی دیگر توجه آنان را جلب کند. حدیث به روشنی بیانگر توجه‌ورزی ایشان ﷺ به زنان است از آنجا که اصلا مردان را خطاب نکرده است بلکه با زنان سخنی گفته است و آن را با مردان در میان ننهاده است!

^{۱۳۸}. به روایت بخاری (۶۸) و مسلم (۸۰).

شاید خواننده‌ی ارجمند گمان کند که در حدیث تحقیر زنان صورت گرفته است چرا که در آن گفته شده که زن «از نظر عقل و دین ناقص است» و خاستگاه این گمان غم‌انگیز - والله أعلم - استعمال زیاد این لفظ در مواضع بیانگر نقص همچون یک گفتگو یا مناظره و یا دعوی فکری است!

و شاید که زن با اصل معنای "عقل ناقص داشتن" به مخالفت برخیزد زیرا واقعیت گواهی می‌دهد که زنان زیادی هستند که از مردان عاقل‌ترند.

خوب! این امری مشهود است و زن مؤمن در درونش هرچند که شایعه‌پراکنان بکوشند ذهنش را با مفهوم باطلشان پر کنند اما با وجود این، یقینی محکم همانند کوه ذهنش را تسخیر می‌کند که مفادش اینست: محال است که پیامبر ﷺ زن را سرزنش کند و به وی ظلم نماید زیرا کردار وی با آن قابل توضیح نیست و کردار از گفتار صادقانه‌تر است، پس راه برون‌رفت از این تناقض سوزان بین قفسه‌ی سینه‌اش چیست؟

حقیقت اینست که اصلاً هیچ تناقضی وجود ندارد، چگونه؟ از آنجا که حدیث به دلیلی واضح و آسان، هوش و ذکاوت زن را انکار نکرده است - بلکه مدنظرش نبوده است - یعنی: عقل در اینجا به معنای ذکاوت یا هوش نیست!

همزمان که این عبارت آخر را می‌نوشتیم: "عقل در اینجا به معنای ذکاوت یا هوش نیست"، صدایی را در ذهنم احساس کردم: این معماها چیست؟ نه اصلاً، اگر فرض کنیم که اینها معماهای نامفهومی هستند پس بهترین راه برای توضیح حدیث، سخنان خود گوینده است چرا که او منظور خودش را می‌داند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: (ما رأیتُ من ناقصاتِ عقلٍ و دینٍ أذهبَ للُبِّ الرجلِ الحازمِ من إحداهن) «هیچ ناقص عقل و دینی را مانند شما زنان ندیده‌ام که عقل مرد دوراندیش را برباید»، چنانکه زن را به داشتن عقل ناقص و مرد را عاقل و دوراندیش توصیف کرده است - بنابراین در این حدیث، دوراندیش همان عاقل است - فکر می‌کنم که ما تا این لحظه باهم متفق هستیم.

سپس عقل و دوراندیشی ناقص زن را در مقابل عقل کامل و دوراندیشی مرد بیان کرده است. آنچه در اینجا منظور نیست عقلی است که نقطه‌ی مقابل آن جنون می‌باشد!

این به چه معناست؟ یعنی منظور از داشتن نقصان در عقل در حدیث، نداشتن دوراندیشی است نه نداشتن هوش! و این برای زنان آرامش‌بخش است زیرا واقعیت گواه بر اینست که زنانی هستند که باهوشتر و زیرک‌تر از مردانند چرا که منظور از عقل در حدیث، هوش و ذکاوت و نکته‌سنجی نیست!

نکته‌ی قابل توجهی که نتوانستم از آن بگذرم اینست که زن با وجود نقص در دوراندیشی و دقیق بودن، به نص حدیث بر مرد عاقل چیره می‌شود! چه آفرینش شگفتی داریم. غلبه برای شخص زیرکتر است نه قویتر، و ما زنان این را به خوبی درک می‌کنیم.

اینکه عاقل بودن به معنای دوراندیشی می‌آید امری است که از نظر زبان عربی مشهور است زیرا عقل و دوراندیشی هر دو به یک معنا می‌آیند و عبارتست از دقت در کارها، جامع بودن و دقت رأی و نظر.

همچنین پیامبر ﷺ در این حدیث، نقص داشتن عقل زن را اینگونه تفسیر نموده که شهادت او با توجه به نص آیه نصف شهادت مرد است: { فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى } (بقره: ۲۸۲) «پس اگر دو مرد حاضر نبودند یک مرد را با دو زن گواه بگیرید از آن گواهانی که می‌پسندید که اگر یکی از آنها فراموش کرد دیگری به یادش آورد»، زیرا ممکن است زن هنگام گواهی دادن، بی‌اطلاع بوده یا فراموش کرده باشد مانند اینکه موضوع مثلاً مربوط به کشتن کسی باشد و او نتواند صحنه‌ای را که می‌بیند تحمل کند چون که دلش برای مقتول یا فرد به شدت مجروح شده پر از غم و اندوه شده است و اگر او را آغشته و غرق در خون ببیند به یاد مادر یا دخترش می‌افتد که چگونه او را از دست داده است و غمگینی یا ترس شدید بر حافظه‌ی انسان تاثیر می‌گذارد به گونه‌ای که شهادت و گواهی او دقیق نمی‌باشد.

خوب، آیا همه‌ی زنان اینگونه هستند؟ نه! اما این حالت معمول است. بسیار خوب، و آیا تمام مردان با دیدن صحنه خون، قوی و محکم هستند؟ باز هم نه، ولی امر رایج اینست که آنها غالباً قوی و بردبارند و احکام بر پایه‌ی اکثریت شکل می‌گیرد نه استثناء. افزون بر اینکه مردان بیشتر در معرض جراحات، قتل و خونریزی قرار می‌گیرند نه زنان، زیرا موضوع - در اصل - بیشتر به مردان مربوط می‌شود. این یک نکته، و نکته‌ی دیگر - این است - وقتی که شهادت در قتل نفس پذیرفته نیست چه چیزی را از دست می‌دهم؟

اول: باید سؤال به شکل صحیح مطرح شود. چه کسی گفته است گواهی‌ات پذیرفته نمی‌شود؟ بلکه ای زن گواهی تو قابل قبول است اما یکی از همجنس‌انت با تو همراه خواهی کرد، فقط همین؟

● نه!

● کسانی که عاشق ناراحت کردن و به خشم آوردن زنان هستند این را نمی‌گویند: که در برخی از شهادت‌ها، گواهی مرد پذیرفته نمی‌شود!

به یاد دارم که یکبار به این موضوع اشاره کردم و یکی از زنان ناخودآگاه گفت: "بگو به خدا قسم استاد!" چنانکه سالن از خنده منفجر شد.

= بله، شهادت متعلق به شیردهی یا موارد دیگری که مردان نمی‌توانند از آن اطلاع یابند زیرا وارد حیطه‌ی مورد توجه‌شان نمی‌شود و نمی‌توان شهادت آنان را در آنجا پذیرفت، (پذیرفته نمی‌شود) و نمی‌توانیم حضور مرد دیگری را با او ملزم کنیم!

آیا می‌بینید که علم چگونه توپ را به زمین کسی می‌اندازد که غیر از اعتراض جاهلانه و بی‌پایانش مهارتی ندارد؟

● چرا زن به تنهایی در شهادت قتل نفس کافی نیست؟

= چون زن مملو از عاطفه است - و بدون آن فرزنداناش را تحمل نمی‌کند - لذا شاید به گواهی‌اش بیفزاید یا از آن بکاهد به دلیل احساسات بیش از حدی که خداوند در وجودش قرار داده است تا او آن عاطفه را به شکل منحصر به فردی در دنیا بپراکند!

بیاپید (کمال) عاطفه‌ی زن و (نقص) عاطفه‌ی مرد را بیازماییم؛ بچه‌ای را که گریه می‌کند به مدت یک ربع با مرد تنها بگذارید و ببینید آیا آن را تحمل می‌کند یا نه. من فکر می‌کنم که نتیجه از قبل مشخص است چرا که مادر این کودک فوراً او را نجات می‌دهد و گرنه کودک در خطر است!

این به دلیل برداشت نادرست از معنای (نقص عقل) است و قبلاً گفته شد که منظور نقص در دوراندیشی است نه نقص و نداشتن ذکاوت یا فهم. البته همراه با آن، دلیل نیاز زن به گواهی خواهرش همراه با او را تفسیر می‌کند و اینکه جاهایی هست که مرد اصلاً اجازه ورود به آن را ندارد.

موضوع دوم که فهم حدیث را مشکل خواهد کرد اینست که زنان، بیشترین تعداد اهل دوزخ هستند و این امر ظلم به آنها است!

خداوند متعال شهوت زنان را در مردان به دیعه گذاشت و برای آن، دو کاربرد قرار داد؛ یا به وسیله‌ی آن زمین آباد می‌شود و یا اینکه زمین ویران خواهد شد و مردان باید تقوا و صبر داشته باشند. همچنین در زنان، عاطفه و احساس را به ودیعه نهاد و دو کاربرد برایش قرار داد؛ یا زن آن را کنترل می‌کند و به وسیله‌ی آن، پایه و اساس جامعه می‌شود و یا اینکه عاطفه و احساس بر او غلبه می‌کند و بر گفتار، کردار و رفتار او تاثیر منفی می‌گذارد به گونه‌ای که از اهل جهنم خواهد شد!

بنابراین ابتدای حدیث به عاطفه و احساس زن ارتباط دارد زیرا اگر زنی احساس خود را کنترل نکند در معرض هر عامل اثرگذاری که قرار بگیرد نگرانی او را تشدید می‌کند و بسیار به لعن و نفرین می‌پردازد و شوهر را نافرمانی می‌کند لذا پیامبر ﷺ به تربیت او با صدقه و خویشنداری

اصرار نمود و فرمود: "بسیار صدقه دهید" چونکه بخشش و انفاق، انسان را بر مدیریت نفس و اصلاح اخلاقیاتش تربیت می‌کند، پس توصیه‌ی پیامبر ﷺ به‌جا و از روی حکمت ایشان بود.

بهترین کاری که زن با انجام آن بر کنترل تاثیرپذیری و عواطف خود تربیت می‌شود بخشش است زیرا مال و دارایی برای نفس ارزشمند می‌باشد و اگر زن به صدقه عادت کند به تسلط بر نفس و خویشترداری عادت می‌کند و این حدیث نیز قدرت تاثیر منفی و مثبت عاطفه‌ی زن را نشان می‌دهد و بیان می‌دارد که زن در جامعه، تاثیر بسزایی دارد و عواطف او بر کردار، گفتار و اخلاقش تاثیر می‌گذارد، از همین روی رسول خدا ﷺ به آن اهمیت داد و آنرا بسوی چیزی که به صلاح او و جامعه است راهنمایی نمود.

زیرا هیچ کس به اندازه‌ی زن قادر به ربودن عقل مردان نیست به دلیل تاثیر عاطفی قوی، زیبایی افسونگر، عشوه‌گری و تحریک‌افکنی‌ای که دارد!

● شاید در نگاه اول به حدیث چنین تصور شود که ظلم به زنان است اما وقتی کمی دقت می‌کنید متوجه خواهید شد که پیامبر ﷺ حکم بر این نداده که زنان بیشترین تعداد اهل دوزخ هستند بلکه بر اساس خبر غیبی که خداوند به او اطلاع داده است بیان نموده که زنان بیشترین اهل دوزخ هستند و بین خبر دادن و حکم و قضاوت کردن فرق است و خبر دادن در چارچوب ظلم قرار نمی‌گیرد بلکه این موضوع به ایمان ما به مسئله‌ی قضا و قدر ارتباط دارد و اینکه علم خداوند به آنچه اتفاق خواهد افتاد یک صفت آشکارگر است که هر انتخابی که بنده خواهد کرد را هویدا می‌کند نه اینکه صفتی تاثیرگذار باشد که بر انتخاب بنده تاثیر می‌گذارد و تمام اینها به اراده‌ی خداوند متعال و کمال علم او می‌باشد، یعنی هر کس وارد دوزخ می‌شود بخاطر زن بودنش داخل آن نمی‌شود زیرا الله متعال از ظلم و ستم، پاک و منزه است بلکه زن و مرد بخاطر آنچه کارهایی که مرتکب می‌شوند وارد دوزخ می‌گردند و این موضوع ربطی به جنسیت ندارد!

خداوند متعال می‌فرماید: {إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ} (یونس: ۴۴)

«در حقیقت خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند بلکه مردم بر خویشان ستم می‌کنند».

لذا خداوند متعال به بندگانش ظلم نمی‌کند و نیز آنها را نیافریده تا عذابشان دهد! بنابراین چگونه حدیث را بفهمیم؟

اول: این از غیبیاتی است که خداوند برای پیامبرش ﷺ آشکار ساخته و علم خدا صفتی آشکارگر است که در اراده‌ی ما تاثیری ندارد چنانکه پیشتر بیان داشتیم و آن تعداد زیاد نیز فقط بخاطر گناهایی است که خودشان مرتکب شده‌اند.

دوم: از دیرباز همیشه شنیده‌ایم که زنان بیشتر از مردان هستند و آمارهای جهانی نیز این موضوع را تایید می‌کند. پس اگر این قاعده‌ی مبتنی بر آفرینش را بپذیریم و بدانیم که جنس زنان بیشتر از مردانند، منطقی است که زنان به اکثریت اهل دوزخ وصف شده‌اند چرا که تعداد آنها بیشتر است، و خبری غافلگیرکننده و شیرین که بسیاری آن را نمی‌دانند اینست که ما زنان نیز اکثریت اهل بهشت هستیم چنانکه در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرمود: (أولُ زمرةٍ تلجُ الجنةَ صورتهم علی صورة القمر لیلۃ البدر، لا یبصقون فیها ولا یمتخطون ولا یتغوطون، أنیتهم فیها الذهب، أمشاطهم من الذهب والفضة، ومجامرهم الألوة، ورشحهم المسک، ولكل واحدٍ منهم زوجتان، یرى مَخ سوقهما من وراء اللحم من الحسن، لا اختلاف بینهم ولا تباغض، قلوبهم قلب واحد، یسبحون الله بكرةً وعشياً) «اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. در آنجا آب دهان و بینی خود را نمی‌اندازند و قضای حاجت هم نمی‌کنند و ظروف‌شان طلاست، شانهای موهایشان از طلا و نقره و آتش‌دان‌هایشان از عود می‌باشد. عرق آنها در خوشبویی به مانند مشک است. هر یک از آنان دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساق پاهایشان از لابه لای گوشت دیده می‌شود. آنان هیچ گونه اختلاف و بغض و کینه‌ای به یکدیگر

ندارند و دل‌هایشان یکی است و صبح و شام، خدا را تسبیح می‌گویند».^{۱۳۹} بدین اساس زنان بیشترین اهل بهشت نیز هستند.^{۱۴۰}

و رسول خدا ﷺ نیز فرموده است: (لا تقوم الساعة حتى لا يُقال في الأرض الله الله، وحتى تمر المرأة بقطعة النعل، فتقول: قد كان لهذه رجل مرة، وحتى يكون الرجل قِيمَ خمسين امرأة، وحتى تُمطر السماء ولا تُنبت الأرض) «قیامت برپا نمی‌شود مگر آنکه زمانی فرارسد که بر روی زمین کسی نباشد که الله الله بگوید، تا جایی که (بر اثر تلفات مردان و کثرت زنان) زنی، کفشی را در راه بیابد و (از روی افسوس) بگوید: این کفش از آن مردی بوده است، و در آن روزگار برای هر پنجاه زن، یک مرد سرپرست خواهد بود و باران از آسمان می‌بارد اما در زمین چیزی نمی‌روید».^{۱۴۱}

این حدیث نیز اشاره می‌کند که قیامت برپا نمی‌شود مگر آنکه زمانی فرامی‌رسد که زنان چند برابر مردان هستند.

بنابراین جنس زنان در دوزخ و نیز در بهشت بیشتر هستند زیرا تعداد آنها در اصل خلقت از مردان به طور کلی بیشتر است.

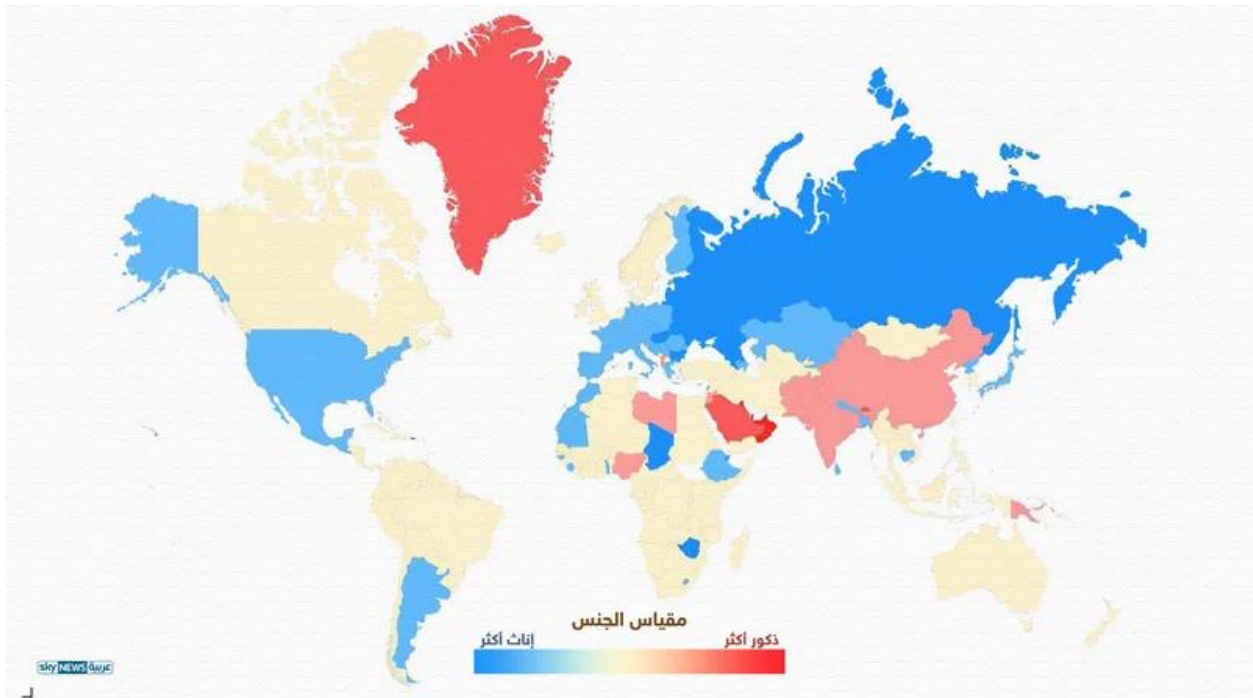
در روز پنجشنبه ۱۲ ژانویه ۲۰۱۷ میلادی، اسکای نیوز عربی - ابوظبی نقشه‌ی زیر را منتشر کرد که به جزئیات تفاوت میانگین بین دو جنس مذکر و مؤنث در کشورهای جهان بر اساس آمار و داده‌های رسمی می‌پردازد.^{۱۴۲}

^{۱۳۹}. به روایت بخاری (۳۲۴۵) و مسلم (۲۸۳۴).

^{۱۴۰}. الكوثر الجاری إلی ریاض أحادیث البخاری، کورانی (۱۸۸/۶). حتی اگر مفسران اتفاق نظر نداشته باشند که مراد از این حدیث، زنان دنیاست، چنانکه برخی از آنان گفتند: آنها حورالعین اند، اما زن همان زن است.

^{۱۴۱}. به روایت بخاری (۱۴۸).

^{۱۴۲}. عنوان مقاله: (انفوگرافیک... نقشه "مرد و زن" در جهان). برای اطلاعات و نقشه‌های بیشتر می‌توانید مقاله ویکی‌پدیای زیر را بخوانید:



به طور روشن مشخص است که رنگ آبی (یا رنگ روشن در تصویر سیاه و سفید) که نماد زنان است در مقایسه با رنگ قرمز (یا تیره) متعلق به مردان، بیشتر است، پس اگر این امر تایید شود ایراد پایان می یابد.

این حدیث در مقام موعظه، یادآوری و تاکید بر خوش اخلاقی آمده است و ارتباط مستقیمی با قسمت دوم حدیث دارد که گوید: «زیاد نفرین می کنید و شوهرانتان را ناسپاسی می کنید».

برای روشن شدن بیشتر مطلب، این حدیث را مثال می زنم که پیامبر ﷺ فرموده است: (القضاة ثلاثة: قاضیان فی النار و قاضٍ فی الجنة. رجلٌ قضیٰ بغير الحق فعلم ذاک فذاک فی النار، وقاضٍ لا يعلم فأهلک حقوق الناس فهو فی النار، وقاضٍ قضیٰ بالحق فذلک فی الجنة) «قضاة بر سه گروه اند: دو گروه شان در آتش و یکی در بهشت خواهد بود، قاضی ای که دانسته به ناحق حکم کند در

آتش است و قاضی‌ای که نمی‌داند و حقوق مردم را تباہ می‌سازد نیز به دوزخ می‌رود اما قاضی‌ای که به حق حکم می‌کند وارد بهشت می‌شود».^{۱۴۳}

حدیث یادشده بیان می‌دارد که قُضات سه دسته‌اند: دو دسته در آتش و دسته‌ای هم در بهشت هستند، آیا این بدان معناست که مسئولیت قضایی نکوهیده است یا حدیث از ارزش آن می‌کاهد؟ هیچ شخص عاقلی این را نمی‌گوید! بلکه هدف آنست که پیامبر ﷺ بر عظمت این مسئولیت تاکید می‌کند و اینکه بسیاری در آن دچار لغزش می‌شوند پس باید مراقب بود.

در حدیث یادشده پیرامون زنان، تحقیری به آنان نشده نیست بلکه رسول خدا ﷺ در آن بر ضرورت خوش‌اخلاقی و کنترل اقدام خودسرانه تاکید نموده است و اینکه بسیاری از زنان در این مسئله دچار لغزش می‌شوند پس بایستی خردمندان مراقب باشند.

دو عمل زشت (نفرین زیاد و ناسپاسی از همسر) فقط به زنان اختصاص ندارد زیرا مردانی هستند که چنان زیاد لعن و نفرین می‌کنند و نیکی‌های همسرشان را به خاطر نمی‌سپارند که کسی تحمل همنشینی و مصاحبت با آنها را ندارد. این حدیث، جمع زنان را خطاب نموده است پس شایسته است که پیامبر ﷺ در آن موقعیت، تذکر و یادآوری را به ایشان اختصاص دهد. اصلاً آیا اگر من به دخترم بگویم: از دروغ و دوست بد دوری کن، به این معناست که من پسر را در مورد آنچه به دخترم هشدار دادم آگاه نمی‌سازم؟

اینطور نیست بلکه به این دلیل دخترم را مخاطب سخن قرار دادم که در آن لحظه پسر حضور نداشت.

موضوعی که غالباً بدان ایراد می‌گیرند اینست که حدیث، تحقیر به زن را می‌رساند که گفته است: «هیچ ناقص عقل و دینی را به مانند شما زنان ندیده‌ام که عقل مرد دوراندیش را برابرد».

با صراحت تمام می‌گویم چیزی که این امر را تعیین می‌کند درک زبان خطاب نزد عرب‌ها و سبک گفتمان آنان است. اینکه آنها چگونه تعجب می‌کنند؟ ستایش می‌کنند؟ و چگونه تحقیر

^{۱۴۳}. به روایت ابو داوود (۳۵۷۳).

می‌کنند؟ پشتوانه‌ی آنها در این مسئله، زبان‌شان در زمان بیان آنست نه در این زمان، بنابراین شاید برای ما دشوار باشد که چگونه مقصود از گفتن آن جمله، تعجب کردن با این اسلوب باشد؟ و هر کسی حدیث را با دید آگاهانه، درک عمیق و آشنایی به زبان عرب بخواند به راحتی درمی‌یابد که حدیث به سبک تعجبی آمده که بیانگر مدح و ستایش است زیرا چگونه زنی - که دوران‌دیشی‌اش ناقص است و روزهایی بر او می‌آید که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد^{۱۴۴} - می‌تواند بر مردی که دم از کمال دوران‌دیشی و قدرت می‌زند تسلط یابد؟ اما دوباره نقص او را به کمال توصیف نمود چنانکه معنایش چنین است: «هیچ کسی بجز زن نمی‌تواند عقل مرد را برآید، او را به فتنه بیاندازد و تحریکش کند به دلیل تاثیر قوی عاطفی‌اش، زیبایی افسونگرش، عشوه‌گری‌اش و تحریک‌گری وی. شاعر گفته است:

إِنَّ الْعُيُونَ الَّتِي فِي طَرْفِهَا حَوْرٌ * قَتَلْنَا نُسْرًا لَمْ يُحْيَيْنَا قَتْلَانَا

يَصْرَعَنَّ ذَا اللَّبِّ حَتَّى لَا حَرَآكَ بِهِ * وَهِنَّ إِضْعَفُ خَلْقِ اللَّهِ إِنْسَانًا^{۱۴۵}

چشمانی که قسمت سفیدشان کاملاً سفید است ما را کشتند سپس کشته‌های ما را زنده نکردند این چشم‌ها انسان عاقل را به زمین می‌زنند تا جایی که حرکتی نخواهد داشت در حالی که ضعیف‌ترین مخلوق خدا در بدن انسان هستند».

^{۱۴۴}. نقص در دینش، نقص در کمیت است نه نوع؛ از آنجا که تعداد عبادات را کم می‌کند اما با این وجود نه مرتکب گناه و نه سرزنش می‌شود. لذا او نماز می‌خواند زیرا خداوند به او دستور داده و نماز را نیز ترک می‌کند چون خداوند به او امر نموده است و برای انجام عمل صالح بر خدا توکل می‌کند نه جنسیتی که در آن دست هیچ یک از ما نیست!

^{۱۴۵}. منار القاری شرح مختصر صحیح البخاری، حمزه محمد قاسم (۳۲۹/۱).

گزیده:

درخواست نکردن دلیل:

عقل انسان را تبدیل به سطل زباله‌ای برای نظرات دیگران می‌کند!

بدشگونی (شومی) در سه چیز است!

دکتر مها بنت منور مطیری^{۱۴۶}

در حالی که مه غلیظ بر روی باند هواپیما در فرودگاه جزیره تریف اسپانیا فرود می‌آمد هواپیمای خطوط هوایی هلند در حال آمده شدن برای پرواز بود که خلبان با ناظر در برج مراقبت صحبت کرد و به او اطلاع داد که هر زمان باند، خالی از هواپیما شد آنها آماده‌ی پرواز هستند. در آن هنگام خلبان یک پیام صوتی از برج مراقبت دریافت کرد که مسیر هواپیما را پس از پرواز مشخص می‌کرد اما خلبان، اشتباها پیام ناظر را متوجه شد و گمان کرد به آنها اعلام نموده که باند فرودگاه خالی از هواپیماست و به آنها اجازه پرواز داده است به خصوص وقتی کلمه‌ی بلند شدن (takeoff) را شنید. لذا خلبان خطاب به برج مراقبت می‌گوید که او اکنون در حال پرواز است (we are now at takeoff)، چون این عبارت دو معنا دارد: معنای انجام پرواز و معنای حضور در محل پرواز. ناظر با کلمه (بله) به آنها پاسخ داد که منظورش این بود که از محل‌شان مطلع است در حالی که خلبان از آن چنین برداشت کرد به دلیل خالی بودن باند فرودگاه از هواپیما به آنها اجازه پرواز داده است، و زمانی که هواپیمای پان ام آمریکایی در همان باند آماده توقف بود هواپیمای خطوط هوایی هلند بلند شد و به دلیل مه غلیظ، خلبان هلندی هواپیمای آمریکایی را ندید و این دو هواپیما در مشهورترین سانحه‌ی برخورد در تاریخ پروازهای غیرنظامی با یکدیگر برخورد کردند،^{۱۴۷} و همه‌ی ۲۴۸ سرنشین هواپیمای هلندی و بیشتر سرنشینان هواپیمای آمریکایی یعنی ۳۳۵ نفر از مجموع ۳۹۶ سرنشین بخاطر تفسیر اشتباه خلبان از عبارت ناظر در برج مراقبت و برداشت غلط ناظر از عبارت خلبان کشته شدند!

تصور کنید که چگونه یک برداشت نادرست، می‌تواند عواقب ویرانگر و گاهی فاجعه‌آمیز پیدا کند اگر که این سوء برداشت قبل از اینکه خیلی دیر شود برطرف نشود!

^{۱۴۶}. عضو هیئت علمی گروه تفسیر و حدیث - دانشکده شریعت - دانشگاه کویت.

^{۱۴۷}. https://en.wikipedia.org/wiki/tenerife_airport_disaster

بسیاری از ما بدون شک حداقل یکبار در زندگی خود، صحنه‌ای را تجربه کرده‌ایم که از جملات یا واکنش ما در معرض سوء برداشت شده قرار گرفته است، ای خواهر خواننده در آن زمان چه واکنشی داشتید؟

طبیعتاً برای رفع ابهام ناشی از آن سوء برداشت به بیان قصد و هدف خود از سخنان می‌پردازید. پس اگر ما همیشه در زندگی روزمره‌مان در معرض سوء تعبیر و سوء برداشت از جملاتمان باشیم آیا ممکن نیست که از سخنان پیامبرمان ﷺ در حدیثش نیز اشتباه برداشت شود بویژه اگر از چارچوب کلام وی خارج شده باشد و خواننده به خودش این فرصت را ندهد که از طریق احادیث دیگر پیامبر ﷺ به مقصود وی پی ببرد؟

از جمله احادیثی که مورد سوء برداشت قرار گرفته و از چارچوبش خارج گشته است حدیث ابن عمر رضی الله عنهما می‌باشد که روایت کرده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: (إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةٍ: فِي الْفَرَسِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالِدَّارِ)^{۱۴۸} «شومی در سه چیز است: اسب (وسیله سواری)، زن و مسکن»، زمانی شایعه شد که معنای مورد نظر اینست که زن در هر صورت برای مرد، بدشگون است! خوب فرض کنیم که حدیث، معنای بدشگونی که در ابتدا به ذهن می‌رسد را مدنظر داشته باشد، آیا این بدان معناست که نباید با زنان ازدواج کرد و نباید بر چهارپایان سوار شد و اینکه در مسکن و محلی نباید سکونت داشت بدین خاطر که شوم و بدیمن هستند؟ آیا کسی دیده که عاقلی چنین حرفی را بزند چه رسد به اینکه رسول خدا ﷺ بهترین مخلوقش این را بگوید؟

● این فهم اصلاً قابل تصور نیست!

= پس فهم و برداشت صحیح چیست؟

^{۱۴۸}. به روایت بخاری (۵۰۹۳) و مسلم (۲۲۲۵).

پیش از پاسخ به این سؤال با من بیندیشید؛ اگر یکی از ما یک قطعه از بازی ترکیب تصاویر را بگیرد^{۱۴۹} و به آن خیره شود و بکوشد تصویر کاملی که این تکه به آن تعلق دارد را تشخیص دهد هرگز به آن پی نخواهد برد حتی اگر دارای تیزبینی و زیرکی زیادی باشد مگر اینکه تصویر کامل را ببیند یا قطعات کل تصویر را جمع‌آوری کند، سپس کم کم آنها را به ترتیب کنار هم بگذارد تا به صورتی کامل و مشخص برای او واضح شود.

همین مثال ساده در مورد مسائل علمی و فکری نیز صدق می‌کند چون اگر شخصی فقط به بخشی از حقیقت تمرکز کند و بقیه‌ی اجزای آن را پیگیری نکند و عقلش را فقط در همین یک قسمت به کار بگیرد به تصویر کامل حقیقت رهنمون نخواهد شد و نتایج اشتباه و جانبدارانه‌ی خود را بر پایه‌ی همان بخش از تصویر بنا خواهد زیرا تصور ناقصی از تصویر کامل دارد! این همان دلیلی است که برخی را واداشته چنین تصور کنند که سنت نبوی در این حدیث از ارزش و جایگاه زن می‌کاهد چون جدای از منظومه‌ی معرفتی شرعی کاملی که این حدیث بر مدار آن می‌چرخد فقط به این روایت محدود شده است.

خوب! بقیه‌ی بخش‌های تصویر معرفتی کامل این حدیث کجاست؟ تا بتوانیم بی‌درنگ به معنای موردنظر برسیم؟

▪ **بخش اول:** چرا در این حدیث اختصاصاً از زن نام برده است و نه مرد؟

= شکوه و عظمت اثر نبوی گواهی بر حجم اثرگذاری است!

● چگونه؟

= از آن جایی که زن مسئول تربیت فرزندان می‌باشد و به امور منزل رسیدگی می‌کند و اوست که با بستگان مرد برخورد دارد نفوذ و تاثیر او در خانه و خانواده بیشتر از نفوذ و تاثیر مرد است زیرا مرد معمولاً بیرون از منزل به کاری مشغول می‌شود که مخارج مالی خانواده‌اش را تامین کند به همین دلیل در این حدیث از زن یاد شده است نه مرد، اما اگر اخلاق بدی داشته باشد

^{۱۴۹}. یا چیزی که به پازل (Buzzle) معروف است.

می‌توانیم بگوییم که او وسیله‌ای برای نابودی کامل خانواده خواهد بود! و حدیث با مفهوم مخالف نشان می‌دهد که اگر زن نیکوکار و صالح باشد وسیله‌ی اصلاح همه‌جانبه برای خانواده - بیشتر از مرد - خواهد بود! به همین سبب در احادیث دیگری می‌یابیم که پیامبر ﷺ فرموده است: (الدنيا متاع، وخيرُ متاع الدنيا المرأة الصالحة) «دنيا کالا و متاعی بیش نیست و بهترین متاع دنیا، زن شایسته و نیکوکار است»،^{۱۵۰} البته برخی احادیث بر این دلالت دارند که این شومی - که به زودی معنایش را توضیح خواهیم داد - فقط مختص به زن نیست بلکه در برخی از مردان نیز هست چنانکه در حدیث از زن صحابی فاطمه بنت قیس رضی الله عنها آمده است که سه نفر از او خواستگاری کردند: ابو جهم، معاویه بن ابی سفیان و أسامه بن زید، سپس نزد رسول خدا ﷺ آمد و او را در جریان گذاشت، آنگاه وی فرمود: (أما أبو جهم، فلا يضعُ عصاه عن عاتقه، وأما معاوية فصعلوكٌ لا مالَ له، انكحى أسامة بن زيد. قالت فاطمة: فكرهته، ثم قال النبي ﷺ: انكحى أسامة، قالت: فنكحته، فجعل الله فيه خيراً، واغتبطتُ به) «اما ابو جهم، عصایش را از سر دوشش پایین نمی‌آورد (یعنی با زنان رفتار تندی دارد) و معاویه فقیر است و مالی ندارد، با أسامه بن زید ازدواج کن. اما دوست نداشتیم با أسامه ازدواج کنیم، سپس فرمود: با أسامه ازدواج کن، پس با أسامه ازدواج کردم و الله متعال این ازدواج را مبارک نمود و به أسامه غبطه می‌خوردم».^{۱۵۱}

و آنچه در حدیث أم زرع آمده است: (زوجی العَشَنَّق، إن أنطق أُطَلِّق، وإن أسکت أُعَلِّق) «شوهرم فرد بداخلاقی است که اگر حرف بزیم طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم مرا معلق می‌گذارد (یعنی

^{۱۵۰}. به روایت بخاری (۵۰۶۹).

^{۱۵۱}. به روایت مسلم (۱۴۸۰).

بجز بدی، هیچ حُسنی ندارد».^{۱۵۲} این دو دلیل بیانگر این است که آنچه در این حدیث برای زن ذکر شده در مورد مرد نیز صدق می‌کند.

▪ **بخش دوم: حکم حدیث، روایت‌های آن و سایر شواهدش:**

بخاری و مسلم درباره‌ی صحت حدیث یادشده متفق هستند و قطعاً در علم حدیث آنچه آن دو بر آن متفق باشند در بالاترین درجه‌ی صحت و اعتبار قرار دارد پس هیچ کس نمی‌تواند آن را از این زاویه به چالش بکشد اما سایر روایات این حدیث در بردارنده‌ی عامل بسیار مهمی است زیرا در سایر روایات حدیث شاید جزئیات مهمی نقل شده باشد که در روایت یادشده قید نشده است و این امر موجب صرفه‌جویی بیشتر در زمان و تلاش برای حل مشکل می‌شود.

این حدیث با بیش از یک روایت با الفاظ مختلف نقل شده است همانطور که معنای حدیث به روایات دیگری نیز آمده که برخی از آنها عبارتند از:

روایات حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که به صورت دو صیغه (اسلوب) نقل شده است:

۱. صیغه‌ی جزم: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (لا عدوی ولا طیره، والشؤم فی ثلاث: فی المرأة، والدار، والدابة) «هیچ بیماری‌ای بدون إذن الله واگیر نیست و شگون بد گرفتن با پرنده حقیقت ندارد و شومی در سه چیز است: زن، مسکن و اسب».^{۱۵۳}

۲. صیغه‌ی تعلیق: چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله وجود شومی را - اگر وجود داشته باشد - به این سه مورد مشروط کرده است. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از بدیمنی صحبت کردند و ایشان فرمود: (إن كان الشؤم فی شیء ففی الدار، والمرأة والفرس) «اگر بدیمنی در چیزی وجود

^{۱۵۲}. به روایت بخاری (۵۱۸۹) و مسلم (۱۶۶۹). العَشَنُّ یعنی اخلاق بدی دارد و در حدیث داستان زنانی آمده است که درباره اخلاق همسرانشان و اختلاف برخورد آنها با شوهرشان چه خوب و چه بد که در زنان نیز پیش می‌آید را ذکر می‌کند.

^{۱۵۳}. به روایت بخاری (۵۷۵۳) و مسلم (۲۲۲۵).

داشته باشد در مسکن، زن و اسب (وسیله نقلیه) است»،^{۱۵۴} و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما نیز روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنْ يَكُنْ مِنَ الشَّوْمِ شَيْءٌ حَقٌّ، فَفِي الْفَرَسِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالِدَارِ) وحدثني هارون بن عبدالله، حدثنا روح بن عباده، حدثنا شعبة، بهذا الإسناد مثله، ولم يقل: حق «اگر بدیمن بودن چیزی حقیقت داشته باشد در اسب و زن و مسکن است». و من از هارون بن عبدالله، او نیز از روح بن عباده، وی نیز از شعبه با این سلسله اسناد روایت کرده‌اند ولی نگفته است: حقیقت دارد.^{۱۵۵}

شواهد دیگر حدیث از صحابه‌ی دیگری غیر از ابن عمر روایت شده است که عبارتند از: جابر بن عبدالله رضی الله عنه، سهل بن سعد رضی الله عنه، أبو هریره رضی الله عنه.

■ بخش سوم: اصول شرعی‌ای که باید در پرتو آن، حدیث را فهمید:

۱. موضع شرع اسلام در مورد بدبینی.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی در میان عرب‌ها مبعوث شد که باورهایی چون قرعه انداختن، بدبینی و خوش‌بینی عمیقاً در دل آنها ریشه دوانده بود و گاهی اوقات که به سمت لانه‌ی پرنده‌ای می‌رفتند از آن می‌ترسیدند چون که اگر پرنده به وحشت می‌افتاد و به سمت راست پرواز می‌کرد آن را به فال نیک می‌گرفتند و اگر به سمت چپ پرواز می‌کرد آشفته می‌شدند و آن را شوم می‌پنداشتند! هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با این حال و وضع آمد از چنین اعتقاداتی نهی کرد و نفع و ضرر ذاتی آنها را مردود خواند. از معاویه بن حکم سلمی رضی الله عنه روایت است که گفتم: (یا رسول الله، أموراً کنا نصنعها فی الجاهلیة، کنا نأتی الکهان، قال: فلا تأتوا الکهان. قال قلت: کنا نتطیر. قال: ذاک شیءٌ یجده أحدکم فی نفسه، فلا یصدنکم)^{۱۵۶} «من به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم که ای فرستاده‌ی

^{۱۵۴}. به روایت بخاری (۵۹۹۴) و مسلم (۲۲۲۵).

^{۱۵۵}. به روایت مسلم (۲۲۲۵).

^{۱۵۶}. به روایت مسلم (۵۳۷).

خدا، ما در دوران جاهلیت کارهایی انجام می دادیم و به نزد کاهنان می رفتیم! پیامبر فرمود: دیگر پیش کاهنان نروید. به ایشان گفتیم: ما فال بد می گرفتیم، پیامبر ﷺ فرمود: این چیزی است که هر یکی از شما آن را در خود احساس می کند اما نباید این احساس، شما را از کارتان بازدارد». همچنین پس از آنکه او را از اعتقاد به نفع و ضرر ذاتی غیر الله رهانید چیزهایی که معنای خوب و نیکو دارند را اثبات کرد، از اینرو فال نیک را دوست می داشت هرچند که از جنس فال نیکو زدن بود. چنانکه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: (لا طيرة، وخیرها الفأل. قالوا: وما الفأل؟ قال: الكلمة الصالحة يسمعها أحدكم) «شگون گرفتن هیچ گونه اصلتی ندارد و بهترین آن فال است، صحابه پرسیدند: فال چیست ای رسول خدا؟ فرمود: سخن خوبی است که یکی از شما می شنود و آن را به فال نیک می گیرد».^{۱۵۷}

و قول ایشان: «خیرها یعنی بهترین آن» تاکید می کند که فال از جنس شگون گرفتن می باشد اما به خودی خود سودی ندارد بلکه کارش صرفاً خوشحال شدن و به فال نیک گرفتن سخن است. مانند اینکه کسی به دنبال گمشده اش می گردد که می شنود یکی از آنها مثلاً صدا می زند: ای یابنده.^{۱۵۸}

سپس پیامبر ﷺ تاکید نمود که اعتقاد به نفع و ضرر این مخلوقات، شرک محض است چنانکه از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: (الطيرة شرک، الطيرة شرک، ثلاثاً)^{۱۵۹} «شگون گرفتن (با پرنده) از مصادیق شرک است، فال گرفتن از مصادیق شرک است، فال گرفتن از مصادیق شرک است». پس اگر موقف شرع را در باب فال گرفتن و بدبینی بدانیم برای ما روشن می شود که بدبینی یادشده در روایت ابن عمر به آن معنایی نیست که در ابتدا به ذهن خواننده خطور می کند. حدیث دیگری که پیامبر ﷺ در آن، تطیر (قرعه زدن با پرنده) و

^{۱۵۷}. به روایت بخاری (۵۷۵۴).

^{۱۵۸}. نگاه کنید به: شرح سنن ابن ماجه، سیوطی و غیره، ص ۲۵۲.

^{۱۵۹}. به روایت ابو داوود (۳۹۱۰). وصححه الألبانی فی سنن أبي داود بتحقیقه رحمه الله ص ۵۸۷.

بدبینی را در همان روایت با هم آورده است بر امر یادشده تاکید می‌کند، چنانکه یکی را رد و دیگری را اثبات می‌نماید. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (لا عدوی ولا طيرة، والشؤم فی ثلاث: فی المرأة، والدار، والدابة) «هیچ بیماری‌ای بدون إذن الله واگیر نیست و شومی در پرنده (بوم) نیست و شومی در سه چیز است: زن، مسکن و اسب».^{۱۶۰}

آنچه از مجموع احادیث و سخنان علما مشخص می‌گردد - والله أعلم - اینست که مراد از بدشگونی در حدیث ابن عمر، ضرر مادی است که از این چیزها حاصل می‌گردد و اگر زیانبار بود برای کسی که با آن درآمیخته است روی می‌داد و اختصاص دادن آن به گفتن بخاطر روی دادن زیادش می‌باشد و بخاطر اشاره به مباح بودن ترک آنست زیرا شارع آنگاه که از تطیر (قرعه زدن با پرنده) نهی نمود به انجام‌دهنده‌ی آن اجازه نداد که کارش را ترک کند بدین دلیل که می‌پندارد چیزی که بدان تطیر نموده در کارش تاثیرگذار است چنانکه گفته‌ی وی در حدیث «اما نباید این احساس، شما را از کارتان بازدارد» قبلاً بیان شد از آنجا که ضرر مادی در این صورت نفی می‌شود. اصلاً رابطه‌ی پرندگان به سفر و تجارت او در چیست؟ اما در حدیث «شومی در سه چیز هست..» ضرر مادی روی می‌دهد و علما بدشگونی زن را بخاطر بداخلاقی یا بچه‌دار نشدنش و شومی مسکن را بخاطر تنگ بودن آن و بدیمنی اسب را بخاطر اینکه سودی نداشته باشد و در راه خدا با آن جهاد نشود^{۱۶۱} تفسیر کرده‌اند، و زندگی انسان بر مدار این سه چیز می‌چرخد چرا که زن مأوا و قرارگاه فرزندان و خانواده‌اش می‌باشد لذا اگر او فاسد و منحرف شود فرزندان و خانواده‌اش تباه خواهد شد، اسب نیز وسیله‌ی حمل و نقل است که اگر نااهل باشد رزق و روزی مرد از دست می‌رود و مسکن نیز محل زندگی اوست که به آن پناه می‌برد لذا اگر دور یا تنگ و یا فرسوده باشد زندگی بر او تنگ و کارش را سخت می‌گرداند و اجتناب از این ضرر مادی به لحاظ شرعی جایز است بلکه بر مسلمان گاهی واجب می‌شود برای حفظ جان خود، مال و ناموس خویش از آن دوری کند.

^{۱۶۰}. پیشتر ارائه شد.

^{۱۶۱}. نگاه کنید به: فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر (۶۲/۶).

آنچه در میان زنان دیده می‌شود اینست که زن ممکن است واقعاً برای خانواده شوم باشد. چه بسیار زنانی که سعی در قطع روابط شوهر خود با مادر، خواهر و برادرانش می‌کنند و هنگامی که مرد وارد خانه می‌شود پیوسته بدی‌هایشان را به او یادآوری می‌کند تا اینکه دلش غرق از کینه نسبت به آنها می‌شود و چه بسا دل فرزندانش را نیز پر از نفرت می‌کند تا جایی که نفرت از عمو یا دایی و یا برادرانشان به سراغشان بیاید. شما می‌توانید آن را معکوس کنید و صحیح است، یعنی چه بسا زن با ذکر پیایی بدیهای عروسش موجب نابودی زندگی پسرش شود. البته اگر زن در سفر رفتن، پوشاک و اثاثیه بسیار تجمل‌گرا باشد تا جایی از نظر مالی شوهرش را به ستوه آورد این از نظر مالی شوم است چنانکه شوهر نمی‌تواند بار مالی خود را به دلیل انباشته شدن بدهی‌هایش بخاطر این همسر زیاده‌خواهش به دوش بکشد. آیا زنی که چنین وضعیتی دارد شوم و بدشگون نیست؟! بله، انصاف هم چیز خوبی است.

شاید همین معناست که برخی از علما را واداشته که بگویند این سه مورد از شومی که از آنها نهی شده استثنا هستند نه به این دلیل که ذاتاً مضرّ هستند بلکه ضرر مادی آنها در واقع به اذن و اراده خداوند رخ می‌دهد. اجازه دهید یک مثال واقعی بزنیم که این معنا را نزدیکتر می‌کند؛ اگر مردی قصد خرید خودرویی را داشته باشد و پس از معاینه فنی مشخص شود که در موتور این خودرو نقصی وجود دارد که شاید موجب تصادفات جدی شود و برای استفاده مناسب نیست، واکنش انسان عاقل اینست که از خرید آن صرف نظر کند به دلیل وجود آن نقص و نه اینکه به ضرر مندی آن از جانب غیر خدا اعتقاد داشته باشد اما خداوند اسبابی را برای تقدیر و مشیت خود قرار داده است و وجود این نقص در موتور خودرو موجب وقوع ضرری است که خداوند متعال آن را مقدر نموده است،^{۱۶۲} از این رو برای او جایز است که از خرید آن بنا بر اسباب خودداری کند و همین موضوع در مورد آن سه مورد یادشده در حدیث «زن و مسکن و اسب» نیز صدق می‌کند.

^{۱۶۲}. یعنی گاهی به اذن و اراده خداوند؛ خانه، زن یا وسیله نقلیه و سواری شخصی سبب ضرر یا هلاک او می‌گردد و اصطلاحاً برایش آمد ندارد و البته این ضرر یا بدبختی... مربوط و متعلق به آن شیء نیست و بلکه آن شیء تنها وسیله و مظهر اراده و امر و رضایت خداوند است.

وجود احادیث دیگری، این معنا را تایید می‌کند که یادآوری می‌کند این امور می‌تواند جزو لذت‌های زندگی و خوشبختی انسان باشد مانند حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که روایت نموده پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أربع من السعادة: المرأة الصالحة، والمسكن الواسع، والجار الصالح، والمركب الهنيء، وأربع من الشقاوة: الجار سوء، والمرأة السوء، والمسكن الضيق، والمركب السوء) ^{۱۶۳}

«چهار چیز از خوشبختی است: زن خوب، خانه فراخ، همسایه خوب و سواری راحت، و چهار چیز از بدبختی است: همسایه بد، زن بد، خانه تنگ و سواری بد». پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله شوم بودن را بر معنایی بیان می‌دارد که از آن نهی می‌شود، سپس اشاره می‌کند که شاید یکی از لذت‌های زندگی باشد و حتی درباره او توصیه به رفتار نیک می‌کند؟! زیرا توصیف چیزی به شومی و بدشگونی - با معنایی که از آن نهی می‌شود - می‌طلبد که این شومی در آن همیشگی باشد در حالی که از ایشان صلی الله علیه و آله ثابت می‌باشد که فرموده است: (الدنيا متاع، وخيرُ متاع الدنيا المرأة الصالحة) ^{۱۶۴} «دنیا متاع و کالایی بیش نیست و بهترین متاع دنیا، زن شایسته و نیکوکار است»، و نیز فرموده است: (استوصوا بالنساء خيراً) ^{۱۶۵} «با زنان به خوبی رفتار کنید»، و همچنین فرمود: (خيركم: خيركم لأهله، وأنا خيركم لأهلي) ^{۱۶۶} «بهترین شما کسی است که با خانواده‌اش خوش‌رفتارتر باشد و من بهترین شما برای خانواده‌ام هستم»، و فرمود: (من عال جاريتين حتى تبلغا: جاء يوم القيامة أنا وهو وضم أصابعه) ^{۱۶۷} «هر کس دو دختر را سرپرستی کند تا وقتی که

^{۱۶۳}. به روایت ابن حبان (۴۰۳۲)، وأحمد (۱۶۸/۱) و دیگران وصححه الألبانی فی السلسلة الصحيحة (۲۸۲) وشعيب الأرنؤوط فی تحقیقه لصحیح ابن حبان (۳۴۱/۹).

^{۱۶۴}. به روایت مسلم (۱۴۶۷).

^{۱۶۵}. به روایت بخاری (۳۳۳۱) و مسلم (۱۴۶۸).

^{۱۶۶}. به روایت ترمذی (۳۸۹۵) و اسناد صحیح.

^{۱۶۷}. به روایت مسلم (۲۶۳۱).

به سن بلوغ می‌رسند در روز قیامت در حالی با من ملاقات می‌کند که من و او مانند این دو خواهیم بود و انگشانش را به هم چسبانند». در احادیث دیگری نیز فرموده است که زنان خانواده‌ی خود را از آتش محافظت می‌کنند.^{۱۶۸} پس کسی که چنین وضعیتی دارد چگونه شوم و بداقبال می‌شود؟!

با این معنا می‌توانیم دو روایت جزم و تعلیق ابن عمر رضی الله عنهما را با هم جمع نماییم؛ روایت جزم بر وقوع ضرر در این سه امر تاکید می‌کند در صورتی که خوی و شکل بدی داشته باشد و روایت تعلیق (قطعی نبودن) بیان می‌دارد که در جایی بخاطر ضرر زیادشان از آنها سخن گفته شده و در جایی دیگر، ترک آنها مباح گردیده است.

۲. آیا شارع ممکن است با خودش در تعارض قرار گیرد؟

تعارض حقیقی ممکن نیست که در شریعت اعم از آیات قرآن و احادیث نبوی و در میان آن دو اتفاق بیفتد زیرا هم قرآن و هم سنت، وحی‌ای از جانب خداوند متعال علیم و حکیم هستند و سخن از وجود تعارض حقیقی به معنای سخن از نسبت دادن نقص به علم خداوند متعال است در حالی که خداوند از این امر بسیار برتر است! اما تعارض خیالی همان چیزی است که می‌تواند پیش بیاید و شاید به دلیل اختلاف زبان عامیانه ما با زبان عربی فصیحی باشد که در احادیث بکار رفته است یا به دلیل محدودیت درک و عقل ما از فهم برخی از معانی رخ دهد که در آیات خداوند متعال و احادیث پیامبرش فراوان است لذا خاستگاه این تعارض، کارکرد زبانی و نیز عقلهای محدود ماست.

▪ بخش چهارم و مهمترین آن: فهم سلف از این حدیث:

فهم سلف اعم از صحابه و تابعین و کسانی که پس از آنان آمدند یعنی تابع تابعین، نقطه تمایز و امری بسیار مهم به شمار می‌آید زیرا آنان شاهدان عینی وقایع سیره نبوی بودند زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را با چشمان خود دیدند، سخنان وی را با گوشهای خود شنیدند و آنگونه که باید سخنانش

^{۱۶۸}. به روایت مسلم (۲۶۲۹).

را درک می‌کردند، و هیچ کس نمی‌تواند سنت پیامبر ﷺ را بهتر از صحابه رضی الله عنهم فهم کند لذا اگر کسی بخواهد از فهم و درکشان پیشی بگیرد بایستی یکی از افراد دوران آنها شود و با همان زبان عربی فصیحی که با آن سخن می‌گفتند صحبت کند و به تایید خداوند متعال و رسولش دست یابد همانگونه که آنان رضی الله عنهم آن را کسب کردند اما چنین چیزی غیرممکن است. همچنین کسانی که پس از سلف رحمهم الله آمدند به دلیل نزدیکی به دوران نبوی و عصر صحابه و نبود غیرعرب در میانشان، فهم‌شان به حقیقت نزدیکتر بود. از عجایب عصر ما اینست کسی که معنای یک بیت شعر جاهلی را بدون کمک فرهنگ لغت نمی‌فهمد و افزون بر آن، زبان عربی فصیح را دست و پا شکسته صحبت می‌کند می‌آید و با این فهم ناچیز، ادعای تعارض در سنت پیامبر ﷺ را دارد که لزوماً به رد احادیث صحیح در صحیح بخاری و مسلم می‌انجامد!

صحابه رضی الله عنهم چنین فهمیدند که نحسی یادشده در این حدیث به آن معنایی نیست که در شرع، مذموم و نکوهیده است بلکه منظور از آن، ضرری است که گاهی اوقات از آن به وقوع می‌پیوندد نه اینکه همه وقت را شامل شود، از اینرو می‌بینید که آنان برای توصیف برخی چیزهای دیگر از این کلمه استفاده می‌کنند از جمله آنچه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: (إن كان الشؤم في شيء فهو فيما بين اللحين - يعني اللسان -، وما شيء أحوج إلى سجنٍ طويلٍ من لسان) «اگر شومی در چیزی وجود داشته باشد در بین دو لب - یعنی زبان - قرار دارد و هیچ چیز به اندازه‌ی زبان نیازمند زندان طولانی‌مدت نیست».^{۱۶۹}

و معمر (متولد ۱۵۳ هجری) از راویان حدیث ابن عمر، پس از روایت حدیث فرموده است: (وسمعت من يفسر هذا الحديث يقول: شؤم المرأة إذا كانت غير ولود، وشؤم الفرس إذا لم يُغز عليه في سبيل الله، وشؤم الدار جار السوء) «از کسی که این حدیث را تفسیر می‌کرد شنیدم که

^{۱۶۹}. به روایت عبدالرزاق فی مصنفه (۴۱۲/۱۰).

می‌گفت: شومی زن هنگامی است که نازا باشد و شومی اسب زمانی است که با آن در راه خدا جهاد نشود و شومی مسکن در همسایه بد است».^{۱۷۰}

کسی که در نحوه استخراج این حدیث از سوی امام بخاری در صحیحش می‌اندیشد اشاره وی به این معنا را درمی‌یابد چنانکه این حدیث را در کتاب نکاح آورده و عنوان فصل این است: «آن شومی زن که از آن پرهیز می‌شود» و فرموده خداوند متعال: **{إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ}**». بخاری با حدیث ابن عمر به دو صیغه جزم و تعلیق شروع کرد و آن را با حدیث سهل بن سعد با صیغه جزم ستایش کرد، سپس فصل را با حدیث أسامه از پیامبر ﷺ به پایان برد که فرموده: (ما ترکْتُ بعدی فتنة أضر علی الرجال من النساء)^{۱۷۱} «پس از خودم، هیچ فتنه‌ای برای مردان زیانبارتر از فتنه‌ی زنان به جای نگذاشته‌ام». وی ﷺ بدین اشاره کرده که بدشگونی و شومی مدنظر در حدیث از بداخلاقی زن ناشی می‌شود تا جایی که دشمن مرد می‌شود و گفته‌ی ایشان: «از آن پرهیز می‌شود» بیانگر جواز ترک این نوع شومی است. بلکه ابن ملقن از بخاری نقل کرده است: (شؤم الفرس إذا کان حروناً، وشؤم المرأة سوء خلقها، وشؤم الدار جارها) «شومی اسب هنگامی است که چموش باشد، شومی زن در اخلاق بد اوست و شومی خانه در همسایه بد آنست».^{۱۷۲}

سپس اگر از این مفهوم سخن بگوییم که (شومی چیز است که در خود انسان اتفاق می‌افتد) - و قبلاً اشاره کردیم که شارع، ترک چنین اموری را جایز دانسته است - این بدان معناست که مرد مجاز است زن خود را صرفاً بخاطر احساسی قلبی که هیچ تاثیری مادی ندارد طلاق دهد. آیا این ظلم و بی‌انصافی در حق زن نیست در حالی که رسول خدا فرموده است: (وکسرها

^{۱۷۰}. به روایت عبدالرزاق فی مصنفه (۴۱۱/۱۰).

^{۱۷۱}. (۵۰۹۳) و (۵۰۹۴) و (۵۰۹۵) و (۵۰۹۶)، ص ۱۰۱۰.

^{۱۷۲}. التوضیح لشرح الجامع الصحیح، ابن ملقن (۲۶۸/۲۴).

طلاقها) ۱۷۳ «شکستنش، طلاق اوست»، پس شارع چگونه به مرد اجازه می‌دهد که صرفاً بخاطر احساسی قلبی که هیچ نقشی در آن ندارد ضرر مادی حتمی را در حق زن انجام دهد؟! اما اینکه برخی ایراد می‌گیرند درباره‌ی آنچه از مادر مؤمنان عایشه رضی الله عنها روایت شده است که دو مرد به او گفتند: أبو هریره در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است که: (إن الطيرة في المرأة والدار والدابة) «شومی در زن، مسکن و اسب است»، «به شدت عصبانی شد، چندان که گویی از سر خشم، بند بندش می‌خواست از هم جدا شود». ۱۷۴ سپس فرمود: (إنها كان أهل الجاهلية يتطيرون من ذلك) «اهل جاهلیت این سه چیز را نحس می‌پنداشتند». ۱۷۵ در روایت دیگری نیز قسم خورده که پیامبر صلی الله علیه و آله این را نگفته است! آنگاه فرمود: (والذي أنزل الفرقان على محمد ما قالها...) «سوگند به آنکه فرقان را بر محمد نازل فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله هرگز چنین نفرمودند». ۱۷۶ پاسخ به چنین ایرادی به شرح زیر است:

برای حل این مشکل باید بدانیم که این احادیث در چه شرایطی به صحابه رضی الله عنهم گفته شده و در چه شرایطی حدیث أبو هریره رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها رسیده است.

اول: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی مسائل دوران جاهلیت و بدبینی آنان نسبت به این امور سه گانه، عایشه رضی الله عنها را آگاه نموده است.

۱۷۳. به روایت مسلم (۱۴۶۸).

۱۷۴. ابن منظور فرموده است: " این مبالغه در خشم و عصبانیت است، گویند: فلانی از شدت عصبانیت منفجر شد گویی که درونش را با آن پر کرده تا اینکه منفجر شد ". لسان العرب (۱۸۲/۱۰) مادة (شقق).

۱۷۵. به روایت أحمد (۲۵۱۶۸).

۱۷۶. به روایت أحمد (۲۶۰۳۴).

دوم: پیامبر ﷺ غیر از عایشه رضی الله عنها به صحابه فرموده است: «شومی در سه چیز است: زن، مسکن و اسب»، بدون اینکه اخبار دوران جاهلیت را نقل کند و آنان نیز متوجه منظور وی شدند که معنای شومی در اینجا، اخلاق بد و ضرر است نه معنایی که ابتدا به ذهن می‌رسد. این همان چیزی است که عایشه با صحابه رضی الله عنهم در فهم این معنا از پیامبر ﷺ بر آن متفق بودند.

سوم: سپس برخی از راویان تابعین این حدیث را از ابوهریره رضی الله عنه می‌شنوند بدون اینکه از او در مورد معنای موردنظر سؤال کنند به گونه‌ای که آن را با معنای مخالف یعنی همان اثبات شومی در این امور می‌فهمند همانطور که مردم دوران جاهلیت چنین باور داشتند لذا این حدیث را با این سیاق مخالف به مادر مؤمنان عایشه رضی الله عنها نقل کردند.

چهارم: هنگامی که عایشه رضی الله عنها این حدیث را با این معنا شنید که صد در صد می‌دانست با احوال، کردار و گفتار پیامبر ﷺ منافات دارد بیش از هر کسی، آن را انکار می‌کند و به خداوند سوگند می‌خورد که هرگز پیامبر ﷺ این حدیث را نگفته است.

با معنای یادشده، واکنش عایشه رضی الله عنها صحیح است و دلیل عصبانیت شدیدش آشکار می‌شود زیرا انکار وی معطوف به معنای مخالفی بود که در آن زمان در بین برخی از راویان جریان داشت که بدون سؤال از ابوهریره رضی الله عنه آن را به اشتباه برداشت کرده بودند و با مفهومی مخالف برای عایشه رضی الله عنها نقل کردند، البته او در سوگندش صادق است چون غیرممکن است پیامبر ﷺ این معنایی را بگوید که شرک محض است چنان که خود وی در احادیث دیگر که قبلاً در این مبحث بیان کردیم توضیح داده است.

آنچه این توجیه را تأیید می‌کند ذکر روایاتی است که در آن معلوم می‌شود این معنای مخالف در میان برخی از راویان متداول بوده است، چنانکه نزد صحابه می‌آمدند و از آنان در این باره سؤال می‌پرسیدند، صحابه نیز آنها را از آن نهی می‌کردند. از جمله: طبری از ابن ابی ملیکه روایت نموده که می‌گوید: (قلتُ لابن عباس: كيف تری فی جاریة لی، فی نفسی منها شیء؟ فإنی سمعتهم یقولون: قال النبیُّ اللهُ ﷺ: «إن کان شیءٌ، ففی الرِّبعِ والفرسِ والمرأة؟») قال: فأنکر ان یکون سمع ذلك عن النبیِّ ﷺ أشد النكرة وقال: إذا وقع فی نفسک منها شیءٌ، ففارقها، بعها، أو أعتقها) «به

ابن عباس گفتیم: کنیز مرا چگونه می بینی چون من حس عجیبی به او دارم؟ شنیدم که می گفتند: پیامبر ﷺ فرمود: اگر شومی در چیزی وجود داشته باشد در کنیز، اسب و زن وجود دارد. ابن عباس به شدت منکر شنیدن آن از پیامبر ﷺ شد و فرمود: اگر چیزی از کنیزت به دلت افتاد او را رها کن یا بفروش و یا آزادش کن.^{۱۷۷}

از سعید بن مسیب روایت است که فرمود: (سألت سعد بن مالك عن الطيرة؛ فانتهرني فقال: من حدثك؟ فكرهتُ أن أحدثه. فقال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «لا عدوى ولا طيرة ولا هام،^{۱۷۸} إن تكن الطيرة في شيء ففي الفرس والمرأة والدار»^{۱۷۹}) «از سعد بن مالك درباره حدیث شومی از روی پرنده پرسیدم. مرا سرزنش کرد و گفت: چه کسی آن را برایت نقل کرده است؟ من نخواستم نام شخص را بگویم. پس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: واگیری بیماری، شومی در پرنده و شبح واقعیت ندارد، اگر شومی حقیقت می داشت در اسب، زن و منزل می بود».

چیزی که انسان عاقل با بحث در این حدیث به آن رهنمون می شود اینست که از ارزش زن نمی کاهد و او را تحقیر نمی کند، اصلاً چگونه پیامبر ﷺ ممکن است از ارزش او بکاهد سپس نقشش را در بسیاری از احادیث دیگر با اهمیت جلوه دهد؟ این به هیچ وجه ممکن نیست و شریعت از تناقض مبراست.

● پس معنای مورد نظر چیست؟

^{۱۷۷}. به روایت طبری در تهذیب الآثار (مسند علی)، ص ۲۷.

^{۱۷۸}. در مورد هامه نیز دو تفسیر وجود دارد:

^۱- یکی اینکه اعراب پرنده جغد را به بدفالی می گرفتند و می گفتند: اگر جغد بالای خانه کسی بنشیند صاحب خانه یا یکی از اعضای خانواده اش می میرد.

^۲- دوم اینکه در میان عربها این باور وجود داشت که استخوان ها یا روح شخص مرده به پرنده ای تبدیل می شود. اما رسول خدا t هر دو باور را باطل دانستند.
^{۱۷۹}. به روایت أحمد (۱۵۵۴۹).

= به طور کلی می توان گفت زن بدین خاطر که زن است شوم نیست بلکه اگر اخلاق بدی داشته باشد شوم و بدشگون و مضر است. همچنین اگر زن، صالح و خوش اخلاق باشد دلپسندترین مخلوق این دنیا خواهد بود و برای مباحثات او همین بس که اولین کسی که او را به این لقب افتخاری توصیف نمود رسول خدا ﷺ بود هنگامی که به زنی محجبه فرمود: «بهترین لذت و خوشی دنیا، زن نیکوکار و شایسته است».

گزیده:

کسی که جز یک نارنجک در تیردان ندارد
سعی خواهد کرد با آن حتی گنجشکها را شکار کند!